

وقایع حیرت انگیز قصہ فیروز شاہ گنج

وقایع حیرت انگیز قصبه نیریز

نیریز یکی از فصاحت شهر شیراز خبت طرار که اخیراً پای تخت و حر کر خجراتی و فراتر از
فارس میباشد و در مشرق شیراز واقع است و مسافت آن سی و پنج فرسنگ تا شهر شیراز است
بلکه نیریز تخمیناً سی و دو فرسنگ مرتفع است
این قصبه نیریز از طرف شمال به مشرق محدود است ببلوک سردسیر و کوههای میلانی
برفی و هوای معتدل خوش نسیم آزاد فرج انجیر
و از طرف مغرب و جنوب وصل است بباوک که میر و هوای گرم تا آنکه منتهی میشود بجزر عمان
و خلیج فارس

جمعیت اهالی تخمیناً از ده هزار الی پانزده هزار ذکر کرده اند

نیریز بواسطه اتصال به بندرات خلیج فارس الی آن علاوه بر زراعت تجارت مهم میشود
علمای فن جغرافی شرح دهند و تفسیر میکنند که شهری و یا قصبه که واقع میشود میان هوای گرم
و سردسیر که باد های منظم در چین جریان خود هوای خوش لطیف و کوههای مرتفع بر فدا را عبور
سید بد این نقطه بقاط و دیگر و بالعکس هوای سوزان انجیر که میر را اشغال میدهند بکوههای بر
شهر و این قصبه دارای هوای لطیفی است که دارای اوصاف مخصوصی است که ذکر نمائیم
کعبه نیریز دارای انهوای موصوفت از جمله آنکه این هوا همه نوع درخت تربیت نماید

زرد باغات خود و هر نوع درخت موجود دارند از قبیل مرکبات نارنج لیمو و غیره و درخت
وتوت و انجور و بادام و انار سیب و زرد الو پسته و درختان بی میوه مانند چهار صنوبر و

و محصولات زمینی از قبیل منبر و کدوم و جو و بنبر سجات از پنل کامبو سبب فلاح و غیره و سبب
زمینی و خیار بالکت و خیار (خربزه) و هندوانه و ذرت و غیره در اطراف نیریز بر کشت
نمائند و جنگل مختصری دارند که طیور جنگلی و طیور کوهی و عسل فراوانست
در چند فرسنگی دریا به ایت که ابتدا رودخانه بند امیر است که وارد دریاچه (باختگان)
پنچگان (سختگان) میشود و دیگری رودخانه بزرگیت معروف بر دوار که می رود جنگله دار آب
در موقع خود صیادان ماهی صید کنند و بشیراز اطراف می روند
بدیهی است که در چنین هوای لطیف نفوس دارای افکار لطیف نورانی میباشند و فکر دقیق
از اس اساس کتاب کمالات ظاهر در روحانیه باطنیه است فکر دقیق است که در هوای لطیف
نورانیست فوق العاده حاصل نماید که صنعتی بدیع ذنی جدید ایجاد کند

چنانچه در ایران در قرون سابقه خط مرغوب و مطلوب بود و مشوقین بسیار بوده اند خطاطین
معروف زیاد بوده اند از قبیل آقا میرزا احمد و غیره

و بسیاری از صنایع بدیعی که با بصاعت فرجات خود برای رفع احتیاج خود بموقع خود ایجاد
مینمودند

لکن باید دانست که بزرگترین و مسائل از برای کتاب کمالات و کشفات معادن و اختراعات
امور عجیبه همانا وجود مشوقین میباشد هر قدر مشوق عظیم و دارای خلق کریم و از عصبیت جاهلیت
دور باشد و بداند که اعظم مانع ترقی بشری تعصبات است

البته نفوس در چین آزادی فکری و فراغت بال صنایع عجیبه محیر العقول ایجاد نمایند و امور
ظاهر سازند و قوای مخفیة مجهوله را از حیرت غیب بجز شود آورند و مجال از برای امور صبور ترار
و احتیاجات شده بکمالات صعب البری را سهل و آسان کنند

ولی متاسفانه در قرن طلوع سلطنت قاجاریه علماء فن تاریخ و سیاستا جان دور و نزدیکت جهالت
ایرانی را در منتهی درجه ضلالت سمرده و در کتب خود ذکر نموده اند

از جمله دلائل و براینی که بر این مطلب ابرو گواهیست که قارئین تصدیق نمایند که نگارنده طرفدار
هیچ فرقه نبوده بلکه حقیقت حال را ذکر میکند

یکی آنکه ملت یهود که دشمن ملت مسیح و دشمنان دیرین ملت اسلام خصوصاً شیعیان انا عسری
ایران بوده اند که بجمیع وسائل میکوشند که اینها را ذلیل کنند و محو و منسحل نمایند لکن ملت مسیح
نظر بن محبت دینی خود بر جهالت و ضلالت و فلکات و هلاکت این قوم ترحم نموده میکوشند و مسائل
ترقی آنها را فراهم نمایند شاید از این ذلت دائمی نجات یابند

افتتاح مدارس نمودند و در بعضی آنها ایجاد کردند ادارات دولتی را اشغال نمودند تمدن جدید ساز را بنیاد
دادند قوانین مدنیّت خود را تعلیم و ترجمه و تدریس نمودند و مسائل تشویقیه و تکریمیّه را کاملاً موجود
ساختند

باری برویم بر سر مطلب علماء فن تاریخ مملکت ایران را یعنی کلیه ایران را توجیه و تفسیر نمایند
پس از آنکه شواهد و دلائل ایران را مخصوص فارس بنهسته اند و عراق عجم و خراسان و ترکستان
و مملکت مدی که طبرستان و گیلانات و مازندران باشد جزه ایران ندانسته اند

زیرا در معنی کلمه شاهنشاه ایران نسبت بکلمه شاه چنین شرح دهند که هر پادشاهی که از مملکت
خود قدم بیرون نهاد و دست سلطه خود را بر مملکت خارج از مرز خود دراز نمود و تطاول خود را
نشان داد این شاهنشاهت یعنی دیگر از استصرف قدرت خود آورده

بعد از آنکه قاجاریه که ترک بودند و تسلط خود را بر مملکت فارس ظاهر ساختند سیاستا جان گشته اند
و سعت زمین فارس اگر از وسعت مملکت المان زیاد تر نباشد کمتر نیست العهده علی الراوی

یک چنین مملکی که دارای صفات روحی و جسمی است که ترقی افکار در کتاب علوم و معارف
و شجاعت و بزرگواری و کمالات و فنون و آداب و اخلاق و شئونشان در جمیع اعصاب و عروق
فخر و دل و ظل عالم بوده اند در ایام تسلط قاجاریه این مملکت بی سلطان و بیست دولت بوده
بعلاوه مشوقین بزرگ که وظیفه آنها تقنین قانون و بسط معارف و کشف معادن و تحسین اخلاق
روحی و مادی بوده که اهالی را دائماً مشوق و تحریص بر اکتساب کمالات انسانی نمایند بکس مشغول
ایجاد یکت اختلاف بزرگی در میان دو طایفه بزرگ که دشمن ترقی و تمدن انسانیت و عاشق

طبیعت حیوانیت و بربریت اند یعنی طایفه قشقایی و طایفه اعراب میشد می نمودند ؟
چون این دو طایفه بیکدیگر جدال مشغول میشد جمیع مال و منال و مایه شرافت وستی الهامی وجه
مصالحه طرفین بوده

که مبارزانه در نفوذ سلطنت افند و از اقتدار باز ماند فتحتمو امن ذلک یا اولی کتاب
پس در چنین حال اسف اشمال که ظلمت جهالت بدرجه نهایت رسیده بر خداوند غنی مهتال
لازم و واجب است که مبعوث فرماید و وعد خود را تمام نماید

ناگاه از پس پرده غیب حضرت رب اعلی بشرت جمال اقدس امجی قائم آل محمد ظاهر شد و انوار
جمال پیمالش این ظلمات مملکه را بنور حیات ابدی و زندگانی سرمدی که در عالم ظاهره
تعبیر میشود بزندگانی اجتماعی تبدیل فرمود و اراضی قلوب ستمدیدگان که در وادی بلاکت بر کرب

جمل سوار بر مملکت نیستی و عدم محض میا خند بنور ربوبیت خود روشن و منور ساخت
چون ندای الهی بگوش عموم اهل ایران رسید پادشاه آنصغر که محمد شاه بود علماء را جمع ساخت
و بزرگان و مشرفان مملکت را حاضر نمود و فرمود که هر نفسی را افضل بر خود میداند مهر فی فرماید
بلاجماع گفتند حضرت سید سجی دارای پسر افغانی است حضرت گفتن را با افضل و سید

و از حج بر کمال میدانیم شاه بر حسب قبول عاقبت حضرت ایشا را برای تقیث و تحقیق صاحب ادعا
 بشیر از فرستادنند که آنچه لازم مدعی الی الله است و حقانیت او عار ثابت بنماید اگر از آن بیگ
 انور شده نماید تصدیق نماید که این همان حجت موعود است که حضرت رسول شکار و امته اطهار
 از جانب پروردگار بشارت و خبر دادند که ظاهر میشود و اینظلمات مملکه عالم سوز را چنانچه
 متدرجا آفاق و انفس را تیره و تاریک نمود و نور عالم بقوتی متدرجا منور روشن سازد
 حضرت سیدیحیی عالم شیراز شد بدیچی است نفی که علیا و پادشاه و وزراء و اعیان و حکما
 و فضلاء ایران از مرکز پایتخت برای تحقیق امر قائم آل محمد حرکت کند در مملکتی و مسائل
 حمل و نقل انحصار بالغ و قاطر و شتر و اسب است و باید از دهی بدیچی دیگر و از قبضه نقضه
 دیگر و از شهری شهر دیگر و لابد در هر قریه از شیخ الاسلام و ملاذ الاسلام و امام جمعه
 و غیره فراوان موجود البته ملت که پرستش این علما را میکند و پادشاه مملکت مطیع
 او امر این حضرات میباشد و عموم این نفوس را واسطه فیض حق میدانند یعنی امرزش
 و عفو و غفران حق منوط باراده مطلقه ایشانست تعبیریکه اگر بزنی بگویند تو باید از شوهر
 جدا شوی و دیگر این شوهر بر تو حلال نیست و بروی شوهر دیگر اختیار کنی ناچار میسرید که خطا
 شوهر عزیزم چیست در جواب میگوید کافر شده بنما حاضر نمیشود اطاعت عالم محل خود
 ننموده آن زن بچاره با اطفال صغار در بدر بی پدر خود چکند ناچار کلمه ثانی را در محضر
 آقا ادا نموده که صد بلند میشود گم شو ملعونه جنبه جاهل را با عالم سببی نیست و اگر غیر از این
 کند آن زن را بقتل میرسانند پس نفوسیکه اینطور فعال بایشاء و حکم مایرید میباشند
 البته این ریاست طلبی که در وجود افراد موجود است در هر دهی جماعتی از این اشخاص موجود میباشد
 پس حضرت شیخی بهر منزلیکه وارد میکردند جمعی از این نفوس حاضر میشدند و اصل مطلب را

در صورت
 در صورت

علما استهار میدادند که آقا تشریف می برد بشیر از برای تحقیق و تقیث نداء قائم آل محمد
 حضرت سیدیحیی وارد شیراز میشوند و حضور مبارک رب اعلی شرف میشوند حقانیت امر الله بر او ثابت
 میشود و آنحضرت را مبعوث از طرف خدا میداند و آنچه که جمیع منظر کفنی در سل دارا بوده اند و
 حقانیت آنها بوجود آنها از قتل و حی الکی و آیات الله و تائیس شریعت تکمیل امت و استقامت
 و ادعیه و مناجات و خارق عادات و تالیف قلوب غیره و غیره و باینکه و حیدر آفرید استغنی
 از اسباب ظاهره قائم بالذات و بقوه قاهره غیبی الهی قادر و مقتدر است مشاهده میفرماید
 پس از ایمان و یقین خود نبرسته گان خود مینویسد و از جانب حضرت مامور میشود که سیلاب ایران
 مسافرت کند و آنچه دیده و فهمیده ابلاغ کند

حضرت سیدیحیی عالی دانشمند دختر حاجی شیخ عبدالعلی که در زهد و ورع و تقوی و علم ریش
 علما نیز و اطراف بوده اند مکتوبی مرقوم و مرسول میدارند که انی شخص قائم آل محمد است و
 این موعود مستظر است این اقباب کلمه الهی است که از شرق بهوت غیب خود در میان
 رکن و مقام که مقام بشارت ظهور کلمه الهیه است در کن که عالم بشریت است ظاهر
 شده است و آفاق و انفس را بنور توحید منور ساخته است و اطاعت او اطاعت الله است
 و عرفان او عرفان الله میباشد و خود حضرت سیدیحیی با طرف مسافرت میفرماید
 تا آنکه به یزد تشریف میزند و واقعه یزد در ضمن اجبار یزد مرطالعه فرموده اید بعد از اینکه
 شهادت بچهره محمد نام واقع میشود یعنی جان خود را فدا میکند آنحضرت تشریف میاورند
 به بوانات و در اینجا حاجی سید اسماعیل شیخ الاسلام و جمعی دیگر از اهالی مؤمن میشوند
 از بوانات با جمعی هجرت نموده سجد و هدایت تشریف آورد و اشرار و علما و معتقدین
 قساوان از ورود آن سید محمود میگردند و نمیکارند که اهالی فاسد استماع نداء داعی الهیه را

اللسان معجزان حضرت سید سخی بنامند از آنجا شریف فرمای قریه روزی که از مجال فاست شده
دویم در آنجا توقف فرموده خبر ورود آن بزرگوار سبح الهی نیز علی الخصوص حاجی شیخ عبد العلی که قرابت
روحی و جسمی داشتند رسید

حکومت نیز در آن زمان با حاجی بنین العابدین خان که اصلش نیز زنی بوده است و مردم را در دست
بوده اند

حاجی شیخ عبد العلی و آخوند ملا عبد الحسین که مردی متحر و صاحب علم و تقوی و آخوند ملا باقر که امام جماعت
در آن محل بوده و ملا علی کاتب و آخوند ملا علی دیگر با اتفاق چهار برادرش و جماعتی از مقتدین که ذکر
اسامی باعث طول کلام و بعد از حرام گردد و که خدایان در پیش سفیدان از مهر فامیلی و از محل با دار
مشهدی میرزا حسین الملقب بقطب که در فتنه اخری تفضیلش ذکر میشود با جمیع سلسله و اقوام ایشان
و میرزا ابوالقاسم که از اعیان نیز بود و خالو زاده حکومت نیز است و حاجی محمد تقی الملقب باب
و دامادش میرزا حسین نام از جمله سادات ولد میرزا نور و میرزا علی رضا و ولد میرزا حسین و آقا ولد حاجی علی
و نفوس دیگر از این سلسله شرف و اعیان نیز با جماعتی از مقتدین که بستگی با نهاد داشتند در روز
و شب آن ایام میروند به روزی و حضور مبارک آقا سید سخی که لقب بوجید الکبر گردید مشرف
میشوند و از فیض طاعات بهره مند و فائز میگردند و بعبادت مرسومه مایل میشوند که وجید کبر
باین عزت و جلال دارد نیز میزنند و آنحضرت چنانچه ابلاغ کلمه الله را باین نفوس نموده و
انجیامت فرمایات او را اطاعت کرده و مطیع و فرمان بردار او گشته باقی اهل
نیز هم بشنوندند آقا مرام و مطیع او گردند

خان حاکم این اساس را مخالف با نفوذ سیاست خود شمرد و در صد و هفتاد نفر از ایشان
خود را مراد و جارجی فرستاد که اخبار دهند نفوسیکه بر امارت حضرت وجید کبر مشرف

حاجی

شده مورد سیاست و آن گشته خانه آنها خراب کردند عیالشان اسیر شوند اطفالشان تنگ کردند و خود
انگشته شوند

اینجا مقام انصاف است اینجاست که ارکان دین و حافظ شریعت و مطیع او امر دولت بوده در
صورتیکه بدینیت ظاهره نیز سببه بوجود آنها و باین افکار این لوکوت هشد و بغزت تمام از خانههای خود
پروان رفته که آقا و مقتدای خود را بجلالت مستحتمه خود وارد نیز میزنند در اینوقت ملاحظه نمایند که
دست تقدی حکومت مانع از ورود در خانه خودشان گشته و تیره و تار کت قتل و غارت و اسارت
نمایند و سوار تفتیچی بشمار اطراف خود جمع میکنند و اطمینان میدهند که کتشد و غارت کنند
و خراب نمایند از نزد بزرگوار معلوم است که چه حالتی نزد آقا یان موجود و عشرت و خوشی نزد آنها معلوم
و باید دانست که در آن ایام تلکراف و پست و تلفون و ماشین برق و خط آهنی در ایران نبود
که حضرات در تلکرافخانه متخصص گردند و با و کلاه خود در پارلمان مشغول مذکره شوند و دادخواهی
نمایند

ب. ۲
در ۱۳۰۲

باید نفسی را در میان خود انتخاب نمایند و با عرض حال نبر سشد بطهران یعنی یکماه طول مساوت
اوست ولی این قسم هم نموده که بگذارند بسلاست برود بپای تخت بلکه او را در پهن راه تلف
مینمودند و اینکه پس از زخامت زیاد دارد طهران میشده چند ماه تسکین همه نوع بلائی بنماید تا آنکه
تصادف آقا شاه عرض کند انوقت شاه میندشت خطاب ب حکومت خود (یعنی همان حاکم ظالم)
که رعایا چه میکنند بعضی از ایشان رسیدگی کن

انوقت این نوشته را به شاه آورد که در کترین جزاتی برای حامل نوشته سمین
بود بهمانا مسئله الهی میفرمود بدرجه که نابود شدن بهتر از این حیات بوده
باری برویم بر سر مطلب حکومت سوار و تفتیچیان خود را به همراه خود می برد در پشت فرسنگ نیز

که قریه قطره است و قلاع بسیار و سنکراهای سخت دارد و گویا از اهل همان قریه بوده است
 حضرت وحید و حجج اسلام و اقایان و سایرین اعمنائی باین اقدامات بی رویه جاهلانه حکومت
 نموده از روز نیز حرکت میکنند و باین جلال تشریف آورده در قصبه اصطهبانات در تبعه
 که بیرون قصبه است و مستی به پیر مرد است یکدو روز در اینجا توقف فرمودند
 این اقدامات حکومت خوئی در ابالی اصطهبانات ایجاد مینماید علماء اسباب مایع از تشریف ا...

میشوند
 ولی فدائیان آنحضرت قریب بیت نذر حاضر میشوند و ابالی نیز بر طبعی شده کل در رکاب
 آنحضرت سه ساعت از روز گذشته باین جلال وارد حمله چهار سوخته نیز میگردند
 حضرت آقا سید سجی پس از ورود بر حسب معمولی که باید اول مسافر منزل شخصی خود برود و عیال
 و بستگان خود را ملاقات نمایند این عادت را ترک نموده و با همان لباس مسافرت تشریف
 می برند بمسجد جامع و میروند بالای منبر بعد از اداء حمد و ثناء و بیکت آسماء و صفات خالق ارض و سماء
 المایع کلمه الله را میفرمایند و آیت تشریف خود را بکعبه قلم آل محمد ذکر مینمایند و حقانیت انبیا و
 را بر کل ثابت میکنند چنانکه بر احدی تردیدی باقی نمی ماند فدائیان اطراف آن شمع افزوخته را
 گرفته و حاضر جان بازی هستند و حق هم دشمنند که جان خود فدای کنند زیرا پس از مراد و روزگار
 بیک همچو آقا سید سجی را تربیت کرده که عالم و فاضل و متقی باشد و بتواند آئینه وجودش و قلب
 نازینش را از گرد و غبار عالم خاک و آرزو خواهشهای نفسانی و تعلقات عالم ماسوتی و حطام دنیوی
 پاک و منزه فرماید و روح پر شوخش توجه بعالم ماوراء الطبیعه داشته باشد که جهان و آنچه
 در اوست او را مانع و حاجب نشده که بجز در ملاقات شمس حقیقت با آن حائل و مانع موجوده انوار شسته
 ربوبیت مطلقه آئینه در او جلوه گرفته و قیام نموده که تجلیات مانع امام را بقوه قاهره رب علام

بدر و خرق نماید و عاشق معشوق و جاذب و مجذوب یعنی مستطین ظهور قائم را بقائم برساند تا نفوس
 بر منزل اصلی و نهایت قصوای حقیقی خود رسیده مانند قطرات بجز وصل گردند
 این یوم یوم ظهور اخبارات و نبارات انبیا قبل است و این ساعت ساعت موعود فرقت است این روز
 روز رجوع است و قیام مرسلین میزان فطرت مردم در این روز معلوم میگردد و شقی و سعید از هم
 امتیاز داده میشود

چون حضرت وحید کبر مطالب حقه را بیان فرمود که مقصود از آمدن من این بود که کلمات حقه را در کف
 و شمارا از انتظار بیرون آورم که قائم ظاهر شده بروید تکلیف خود را بدانید اگر چنانچه دیگر در این بلد بتمام
 حکومت با فرزانگی فارسی متحد شده توب و سر باز قشون و سوار حاضر کند و شمارا شهید نمایند
 اموال غارت کنند زنها را بی شوهر و پسر سازند اطفال را بکشند خانها را خراب کنند آتش زنند باز
 ماندگان اگر بعلف صحرا راضی شوند ممانعت نمایند آن آئینه حق نما کلاما شرح دادند و اندازات
 خود را نمودند

ولی ابالی راضی نشدند درخواست نمودند که چند روز توقف فرمایند تا بر جرح و فرغ و گریه و زاری آنها
 مدت ده روز توقف فرمودند و همه روزه بالای منبر تشریف برده و حج و بر این قاطعه ظهور
 ربوبیت کبری و طلعت بیبال قائم را بیان میفرمودند و صبر و شکیبائی و تحمل در بلا یا و ادبیت و
 تبیین و تفسیر و توضیح این یوم قائم را از آیات قرآن و احادیث و درجات رفیع و مقام منسبع
 مؤمنین را و خسران مسکین و عذاب مغضبین و الحاد جاحدین را شرح تفصیل میدادند

خان حکومت در این چند روز قوای جنگی را حتما نموده سواران فرزندان تنگنیکان خود را حاضر ساخته
 و این قشون از هر قبسیله و طایفه و ترک و تاجیک بودند تا آنکه در سنگام شب وارد نیز میگردند
 خان با تنگنیکان خود در قلعه خود که سنکر محکی است وارد میشود و برج و باروی این قلعه مشرف

بر حمله چارسوخته و بعضی از قشون خانه اقا سید ابوطالب که خدا را که پیرون دروازه است
سپرداری محمد علیخان همیش خان سنکر نموده

قد ایسان حضرت وجد اکبر که بیت نفر متجاوز بوده اند و از اهل اصططه بانات با اتفاق آقا
شیخ اودی که زاهد عالم و متقی بوده اند و از جمله غریبای این قصبه محسوب بودند در قلعه خواج
که وصل بجله چارسوخته است مجتعا بشمارا مشغول بمناجات و ذکر و دعا و صلوة به بیداری
میگذرانیدند و با مسوق و محبوب مقصود خود در راز و نیاز بودند

جناب آخوند ملا عبدالعزیز در بالای بام رو قبضه ایستاده و مناجات میکند در انجیل تضرع و
استهال تیری از تنگ قشون خان میاید و بر پای راست آغونه میخورد و مجروح بسیار و روی خاک را
از این خون پکت رنگین میشود

اینچنین سبب حضرت وجد میرسد دستخالی مرقوم فرموده خطاب بجناب آخوند منی بر اینکه این آقا
قطرات خون بر سطره ای است که بواسطه ایمان و ایتان سخنرت قائم آل محمد سنجاک رنگین شده
خوشا از برای تو که با نیتقام بلند و فیض عظمی فائز شدی خوشا بسجال تو که بچشم ظاهر دیدی و قلب
ظاهر ادراک کردی و عود قبل را و از اصحاب مظلوم و معقول قائم آل محمد کشتی این خونی است که چون
بر زمین فرورود سبلات ایمان برود و گلستان آزادی پر کل و ریاحین شود در شان کفر و شرک
ارزیش و بنیاد برافند و درخت توحید سبز و حرم کردد میوه های تغزید و تجرد و یکپانچی و برادری
بیار آرد و شهید و شرمینی حقوق انسانیت کا معار را شیرین سازد که بچشم قوی نوع بشر در طلب حقوق
خود بکشد و برسد پس باید سرور باشید که با نیتقام فائز شدید

حضرت وجد اکبر چون از از کار سحر فارغ شده با چند نفر از اصحاب سواره می روند بقلعه
خواج برای دو مطلب یکی برای تسلی خواطر آنها و دیگر آنکه شاید بتواند خان حاکم را ملاقات نماید

و یا وسیله دیگر او را تذکره متناسب سازند که این حرکات و افعال با مؤمنین در آیام ظهور امام است
و عاقبت او صیبت

چون ایسان وارد قلعه میشوند معلوم کرد که خان حاکم با برادر بزرگش علی اصغر خان با هزار نفر ترک
و تاجیک مسلح و مجهز و مشغول جهات جنگی هستند چون میفهمند مسلط می شود که آنحضرت
وارد قلعه با اصحاب بنهایت آزادی و سکونت و مظلومیت وارد شده اند عوض پذیرائی
و نوازش مهمان عزیز بارشاد و اصحابش اطراف قلعه را محاصره نمایند امر بمناجعت از در باب
و آیاب میکنند

خان حاکم اول حکم میکند بر روی این مهمانان غریزی بنهند بعد از اینکه ابر را بر بالای قلعه
بسته میشود و مؤمنین بقائم آل محمد بجرم ایمان باید از تشنگی هلاک شوند میانید خدمت
حضرت و تحلیف خود را استعدا نمایند عده اصحاب آنحضرت در آنروز در آن قلعه
خواج همشاد نفر بوده آنحضرت یکی از صحابه که معروف بتاج الدین است میطلبند
و بواسطه او برای خان حاکم پیغام میفرستند ابر برای چه بروی حضرت بسته این آقا
مال اینهاست از آبا و اجداد با اینها ارث رسیده است و یا غنی و طاعنی دولت نیشد مالیات
این ابر داده و میدهند و در سیاست دولتی هم مداخله نموده اند که مورد سخط پادشاهی واقع
شوند و از طرف دولت بشما امر شده که این اقدامات را بفرمائید فقط بجرم اینها ایمان بقائم
آل محمد است و یا آنکه شما حاضر شوید و یا ما با میائیم نزد شما ثابت میمائیم که این قائم موجود است
مطلب ثانی من بحضرت و قایح آتیه را تماماً ذکر نموده ام و اندازات خود را کاملاً رسانیده ام
و میخواستم بروم حضرت بگریه و زاری مارا نگاه داشته اند و در این قلعه آدم برای تسلیت خواطر
جناب ملا عبدالعزیز که پای او را میبرد و ساختند در خانه بشما میگویم این اقدامات نامشروع شما

که مخالف با اصول تمدن انسانیت است عاقبت زمام اختیار از کف بنده خارج میشود
تاج الدین بر حسب امر مبارک مولای خود از قلعه پرون آمده که پیغام را سخنان حاکم برساند اورا فوراً
دستگیر نموده و بنهایت اذیت و عذارت اورا محضور برده مطالب را کاملاً اظہار کرده اورا
شہید مینماید

خبر شہادت او بسع مبارک حضرت وحید اکبر میرسد بنا بر اینکه سخنان حاکم بفرمانند و اورا مطلع
سازند که این حضرات از عالم و عالمیان چشم پوشیده اند و از گشته شدن قتل و عذارت اندیشه
اک نمیشد بد قدرت الهی بخود کلمه الله این قلوب را منقلب ساخته عاشق صادق از بلا پروا ندارد
جناب آقا زین العابدین که بزهد و ورع و صداقت معروف و مشهور اورا انتخاب مینمایند و میفرستند
نزد خان حاکم که در کدام دین و آئین و قوانین مدنی رسول و حامل پیام را باید گشت و باین
دفع زجر و مشقت باید مقبول ساخت چون آقا زین العابدین از قلعه پرون آمده اورا فوراً
دستگیر نموده محضور خان برده آن فدائی راه حق پیغام را کاملاً رسانیده که مانند حیوان
تربانی گوشت اورا قطعه قطعه مینماید

بنابر آقا میرزا ابوالقاسم ربالبالی بام قلعه تماشای اردوی اسرار و جلالت و وایه اناراضی شنید
و مشغول بمباحثات و تفکر در عواقب اینگونه امور و حرکات ظالمانه این قوم شرور
مینمود با گاه تیری از تفنگ دشمن آمد و اورا محجور ساخت که پس از چند روز دار فانی را
وداع نمود

خان حکومت نظر بر رعایت قانون حکومت و فرمانفرمائی آن ایام که وصول
مالیات و مخارج تعهد حکام بوده و محاکم هم در عوض انبیا مالیات بد دولت متبوعه
خود همیشه در قلمر حکومت خود گیت محارجهی برای دولت معین مینمودند مثلاً فلان

کس باغی شده مخارج اردو کوشی و خبک با او فلان قدر شده این مقدار از خزینہ مالیه برداشته
شده و این قدر طلب حکومت است که از جیب خود صرف جنگ نموده اند و باید در آئین دولت
دین خود را ادانماید

بنام علیہذا بفرمانفرمای فارس اطلاع میدهد و این فتنه مظلوم محصور را باغی دولت دشمن
ملت معرفی مینماید

فرمانفرمای فارس هم نظر بدخل کلی خود فرصت را غنیمت شمرده و بسیار مطلب بزرگت
نموده و مطلب روحانی که تعلق بجان و دل دارد نه آب و گل از عالم محجور است نه محسوسات
از معقولست نه منقول و جدانی است و مقدس از عوالم جسمانی منزله از این خاکدان است
و مبری از جهان ماسوتی رستن از عالم بشریت است و پیوستن بعالم ماوراء طبیعت
انقطاع از ماسوسی الله است و فناء بانه صعود بعالم ملکوت است نه خلود در عالم ماسوت
عبودیت یزدانت و ارادی از قیود عالم امکان صلح و سلام است نه جنگ و جدال
تقوی و ورعست نه خیا و رشوه خواری رستی و صداقت و امانت و شہامت
و بردباری نه کذب و افتراء و سرقت و شقاوت و ستمکاری این مقامات را قتل و زجر
منع ننماید بلکه عطش را در طلبش بدید نماید باری ایالت از اطراف مدد خواست
و باقشون دولتی هم تنگ نموده و با توب و تفتک و کلوا له و شکت بطرف نیریز
فرستاد

اصحاب قلعه حالت گرفتاری خود را کاملاً ملاحظه نمودند جوانان رشیدی که بعضی
بجدرش رسیده و بعضی شاخه تازه روئیده در نهایت خضارت و نصارت
که قدم بعالم بلوغ و تکلیف گذارده بودند بهستعداد و لیاقت جنگی طرف خصم را

بخوبی میدانستند و احتیاج شدید کل را بمصرف و شرب آب مطلع بودند هنگام شب
 باهمدیکر مشورت مینمایند و (۱۸) نفر آنها منقسم بدو قسمت (۹) نفری میشوند و بدو طرف
 اردوی خصم حمله میاورند و شیخون نیز نندزاعی شدید مینمایند باندک جنبشی و پورشی انگریز
 را پراکنده و از جا کنده و شکست فاحشی و عالی اصغر خان برادر بزرگ حکومت راکشته
 و دو فرزند آن اورا دستگیر کرده و خیمه گاه و اسباب آنها را بسجک آورده و منصور و منظر
 آبرار را کرده مراجعت نقلعه خواجهرزاد صاحب مینمایند
 خان مذکور چون این فتح و ظفر را مشاهده میکند بابقیه اردوی خود فرار مینماید و از سبزی
 بیرون میرود و در قلعه قطره که منزل خود بود پناهنده میشود
 و بر حسب ظاهر یک لباسی بر او پوشانیده و مجدداً بفرمانفرمای سیراز اطلاع میدهد
 و خود را دست و خدمتگذار دولت معرفی مینماید

حضرت وحید چون از قضایا مستحضر میگردد امر میفرماید چادرهایی که بگارت آورده
 بودند و فردای آنروز بجای خود نصب نمایند و آنچه در چادرها بوضع اول قرار میدهند
 و حفاظت آنها را بعهده جناب آقا شیخ یوسف و کر بلائی میرزا حیدر و کر بلائی محمد ولد شمس الدین
 چون این نفوس با بخت و در دستگرداری معروف بوده اند لذا بعهده اینها می سپارند
 و امر میفرماید که در قلعه چاهی حفر کنند برای آب و برای آنکه در موقع نماز جماعت
 یا سبأ و حارسی باشد و نفوسیکه اردا داخل بخارج و از خارج بداخل ملعه میشوند جناب آقا
 میرزا احمد خالوی علی سردار که در فتنه اخیری ذکر میشود اورا با پاسبانی و حاجی محمد تقی را
 برای تحقیق دخول و خروج و مرد شیخا نام برای معاونت حاجی مذکور و اقامت بلام درنگ
 یزدی که از یزد بهراه آنحضرت آمده و امتحان خود را داده بود رسیدگی کل امور

تفصیل در تاریخ

بعهده او و اگر میفرمایند و جناب ملا فضل الله را امر میفرماید میفرمایند و مشهدی تقی ناخنی را قرار
 میدهند که هر کس بخوابد و در قلعه شود بشت بردارد از قرار بشت مشهدی تقی که کشته نقوسی
 که خارج از قلعه و حاضر جان نشاری بودند قریب اصد نفر بودند و داخل قلعه میآمد و نفر بودند
 خان حاکم پیغام مینویسد برای آنحضرت که خوبست شما این ملکت فرار اختیار کنی تا باش
 فتنه بخوابد و مردم راحتی جویند آنحضرت مینماید اگر مقصود روشن من بوده انچه کلمات بر
 چه من با دو فرزندم و دو نفر خدمتگذار خود پیش نیستم و حاضر من برای روشن لکن شما چاره آب را
 بروی این نفوس بستید از کرده خود پشیمان شوید و آبرار را بکشید

چون این پیغام سخنان حاکم میرسد میگوید آبرار را بکشیم اگر نوسید الشهدا همیشه من هم شمر مستم
 نمیکند ام خود و اصحاب قطره از آب بکشید

از قراریکه دشمنان حضرت وحید اکبر واقعاً عجب به راد حضرت خان حکومت و فرمان فرما ذکر کرده
 بودند و انکشت نداشت را بدین جرئت نهاده و افسوس میخورند این بوده که سید یحیی
 سابقاً بسیار در سبزی آمده و ملاقات نموده و با او مذاکرات در مجالس عمده اتفاق
 افتاده بود بخوبی اورا می شناختم

لکن از روزیکه خدمت این سید سبزی رسیدگی بکلی حالات و عادات و اطوار و اخلاق
 و گفتار او عوض شده بقسمی کلام او در دلها مؤثر واقع میشد که هر کس بحضورش مشرف میشد
 چند کلمه با او صحبت میفرمودند که آن نفس منتقلب میشد و از جهان و جهانیان بیزار گشت
 که بکلی خود را فدا مینمود

میرزا عبد الله نامی در سبزی عرفان و سخنگو و استوار و کفنده این شخص میرود خدمت
 آقا سید یحیی و لسان تویب و شورش استوار میکشاید و کلمات خود را این قسم ادا میکند

که سالها می نمودی مردم منتظر سپه امام حسن عسکری بودند که ظاهر شود و عالم را پر از عدل و داد کند
 حالا پیشده که مردم دست از دین خود بردارند و این سید جوان بآبر شیرازی را بآئینت قبول
 کند آنحضرت میفرماید از قدرت خدا غافل شدی بجمال جبارت و خشونت نسبت
 بان سید مظلوم محصور و حید میگوید قدرت خدا را شما تنها قبول کردید علماء دیگر نباید قبول
 کنند حضرت وحید اکبر میفرماید خدا قادر است که حیات تو را قطع نماید فوراً یک ارتعاش
 در عیقل او واقع و ظاهر میشود و قدری آب سبزی میزند و در افانی را دواعی میکند نفس او را بر آب
 تغیل و تخمین و تدفین میفرستد نزد بستگان او چون خبر فوت میرزا عبدالله مشرف میشود همسایه
 خانه او سید مطلب نامی بوده میاید برای تحقیق و تفتیش مطلب که چه شده حق واقع را برای او بیان
 میکنند قبول نمیکند نایب شهر آراء در میان هیئت حاضر میگردد و مباحثی میکنند و مانع از نسبت
 بان سید مظلوم میگوید آنهم فوراً آب سبزی قی میکند و می میرد و هر دو ز کینه بجاک می سیارند
 اللهم هدنا على الراوي

گفت که این
 میرزا عبدالله
 سید مطلب
 که زبان
 بسته
 گشته
 بودند

خان حکومت ملاحظه میکند که اگر بنخواه مقصود خود را یعنی آن مالیه دولت را بتهنای اشکلاص
 نماید نمیتواند پس بناچار بکت مکتوبی مفصل با برات پنجه از نومان پیشکش و خواهش بوسه
 و سر باز و قشون میاید و آن عرضیه را بسکی از خرممان و نند ماه خاص خود باقر نامی و او بجاگ
 و شیا دی معروف بوده و مقصود خان از انتخاب این شخص برای حضور فرما فرمایند این بوده
 که این امور را بزرگت بنماید و او از راه غیر معروف عازم سیراز میگردد

حاجی سید اسماعیل شیخ الاسلام بوانات سابق الذکر میاید و خدمت حضرت وحید اکبر
 مشرف میشود و تئیکه مرضی میشود او از طریق غیر معروف میرود بوانات اتفاقاً در کتزلنی
 نیز که صحرا و قلعه ایست موسوم بدیهو دشتک همیشه احشام همشده در تیع خوبی است

در آن منزل باقر نام پیاده میگرد و از برای صرف غذا ناگاه چشم حاجی شیخ الاسلام میافتد با سبب کوه
 پیکری پرشش بنماید این اسب از کیت میگویند از آدم مخصوص خان حکومت نیز است
 قدری بفکر فرو میرود و بعد میاید و اسب را سوار میشود و بغضب تمام با غلی بانکت میزند این را بکیرید ابالی
 مجتهداً او را دستگیر بنماید شیخ الاسلام میفرماید هر که با اصحابی خصامت کند جزایش امنیت و او را
 ضربت آزاریانه میاورند بقره سناق و آن مکتوب میگرد و او را بدست حاجی اکبر که خدای سناق
 که دو فرسنگی نیز است می سپارد و میفرماید که از گریخته های حضرت وحید است او را نفرست
 خدمت آنحضرت حاجی اکبر باقر نام را میاورد و خدمت حضرت وحید را از دستوال میکند بجا میرفتی
 و چه خیال دستی کا ملا با واقع را شرح میدهد آنحضرت او را دلداری داده و میفرماید تو بکن خداوند
 تو به تو را قبول میکند آنشخص فرایات حضرت وحید اکبر را قبول نمیکند و بعکس معامله بنماید نشان
 آنحضرت همیای ازت او میگردند میفرمایند او را سجود و اگدا رید و بپوشش کنید چون از قلعه حواجه
 از خدمت حضرت اکبر برون میاید آنحضرت میگویند بجای عمل خود خواهد رسید

قشون خان حکومت که قلعه حواجه را محاصره نمودند ملاحظه میکنند که آدم شخصی خان مثل آدم
 که از خان فرار کرده و حضرت وحید اکبر بنامنده شده باشد و حالیه از قلعه بیرون آمده او را دستگیر
 میکنند و با ذیت سخت او را اهلک میکنند و میگویند این جزای کسی است که از ولی نعمت خود فرار
 میکند و دشمن آقای خود پناه میبرد چون این پنجه سخنان حکومت میرسد بر بعضی و عداوت خود میافراید
 و چند نفر را انتخاب بنماید و با مکتوبی مفصل و چند عرضیه مفصل دیگر اولی را با پیشکشی زیاد بر آ
 فرمایند تا میفرستد و عرض را با پنجه خود میجوید برای علماء و سادات و سایر بزرگان بر رسول میزارد
 چنانچه سابقاً اشاره شد که در زمان سلطنت قاجاریه ایصال و ایثار مالیات بعهده حکام
 ولایات و ایالات بوده اکنون باید دانست که قشون و مواجب قشون هم بعهده حکو متها بوده

و آنها هم از پای تخت چند فرج سرباز را همراه خود بمقبره حکومتی خود می بردند
 در میان احوالی این مثل معروف بوده که هر وقت هر تاجکی که از هر کز پای تخت حرکت می کرده در وقت ورود
 اهلای با استقبال می آمدند پیر مرد های بلند با هم می گفتند و ای اوقات و استعداد و ذکاوت حاکم را بر سر
 قشون و میر غضب فرمز پوش میدانشند و در سخن دانای می گفتند این که سنده دارا به راه خود آورده که
 از دست رنج مایه کند خدایا بفراید بر بس

چون کتوب خان حاکم بخجور زمانه می رسد و از روز سیاست مطلع میگردد و در واقع خدمات
 خان حاکم را با نیکیات تجید و تحسین بنماید که با بیها نشسته بر پا کردند و مؤسس انقلاب است شدند
 هر گوشه از مملکت ایران شورشی نمودند و بر نیابت حکومتها یورش آوردند مآبری علما را حاضر و حکم
 روشای روحانی را صادر مینمایند و خود هم حکم میکنند اول شجاع الملک را سردار کل قرار میدهند
 با فوج بهدانی و فوج سیلا حوری و فوج توپخانه و قورخانه با حکم محکم برای رؤساء چهار بلوک ^{صفتها}
 و ایچ و پنج معادن و قطره و پشته و دتجاه و مرتجان در ستاق که از محال نیز زیست میسرند
 و ایشان با طایفه و بیس سیکو از اهل بادیه نشین با تفنگچیان نیز یزی اجتماع نمودند مثل مورد و ملخ
 اطراف قلعه را محاصره و راه اذوقه را بر آن فته منطلوبه سبند ملامه کمان اینجماعت آسایش
 از کل قطع نمودند

تو پیمان توپها را محاذی قلعه قرار دادند روز جنگ شلیک توپ اول کردن یک است را برد شکست
 دوم کلوله توپ سردر قلعه را سوراخ کرده
 کینفر جوان از اصحاب قلعه تنهائی از قلعه در حین جنگ بیرون آمد و شتمنال را از دست دشمن میگردد
 و بضر کلوله شتمنال توپچی را آرام میکند که دیگر شلیک توپ موقوف میگردد و جمیع در سنکربای
 خود پنهان میشوند

اصی قه بشمار مناجات و اوقات نماز را بجماعت میگذرانند و همان دستوری که حضرت
 وحید کبر داده بودند

بدیجیت که زنها رفیق القلب سی باشند این میاهو و مناجات حضرت رفته رفته شب بعد
 زنها را مناجات و میاهو می آورد

عده از جوانها نیکیه سجد رشد و بلوغ فرسیده اند صدای زنها در آنها اثر میکند بخجالی آنکه شبن
 دست تختی سخانه آنها در تاریکی شب دراز کرده بی اختیار از قلعه بیرون میدوند پیر مرد های
 محرت دیدار دیده را علقه جوانان آنها را حرکت میدهد که در تاریکی شب جوانان کاری نکنند
 که خلاف رضای حضرت وحید کبر باشد اینها هم از قلعه بیرون میدوند

دشمن وقت را فرصت شمرده و میان ایند و دسته را جدائی انداخته این تمهید سبب میشود
 که اصحاب قلعه بین و بسیاری تشکیل میدهند اصحاب میگوشتند که بهم ملخ میشوند در این میان
 دشمنان شکست قاحشی میچیزند ولی بسیاری اصحاب زخمدار میشوند (بعضی از این زخمس را
 که اسامی میدانم از این قراست) ۱ علی ولد کر بلانی خیر الله ۲ خواجه حسین بناء ۳
 اصغر ولد ملاحین ۴ کر بلانی عبدالکریم ۵ حسین ولد مشهدی محمد ۶ زین العابدین ولد
 باقر ۷ ملا جعفر مذتوب ۸ عبدالله ولد ملا موسی ۹ محمد ولد مشهدی حبیب ۱۰ کر بلانی
 حسن ولد کر بلانی شمس الدین ۱۱ کر بلانی میرزا محمد ۱۲ کر بلانی باقر کفاش ۱۳ میرزا احمد
 ۱۴ میرزا حسین ۱۵ آخوند ملاحسن ولد ملا عبدالله ۱۶ مشهدی حاجی ۱۷ ابو طالب
 ولد میرزا احمد ۱۸ اکبر ولد عاشور ۱۹ تقی یزیدی ۲۰ غلامرضا یزیدی ۲۱ ملا علی
 ولد ملا جعفر ۲۲ کر بلانی میرزا حسین مؤذن مدرسه ۲۳ حسین خان شریف ۲۴ کر بلانی
 مهران ۲۵ خواجه کاظم ولد خواجه علی ۲۶ آقا محمدی ۲۷ آقا ولد حاجی علی ۲۸ سزا

نورآه ۲۹ میرزا مصیبتا ۳۳ مشرندی اسمعیل ۳۱ ملا محمد ۳۲ این نفس بعد ازین
بلا یا و اسارت و ذلت در طبرستان شهید شد که از بعد ذکر میشود و بسیاری از اصحاب
در این شب شهید شدند که اسامی را بخارنده نمیداند

ار دوی دولتی که در این شب این شکست را میخورد یقین میکنند که بخت و لای دوی
قلعه را نتوانند تصرف نمایند باید باب خدعه و ترور را بکشاید و از طریق حجت دود
وارد کردند و بیدق خبک که رایت مردی است بخوابانند و علم مکر بلند کنند

نفسی بکاری که جوهر نفاق بوده و حقیقت شقاق او را نتوانستیم نمایند و قرار اخر میکنند
و شکر ما میخورند او را با بیریق سلامت و نشان اغوت میفرستند خدمت آن سید
مظلوم منصور

ان رو باه صفت مار طینت سبهایت ملائمت و صفا بحضور آن حقیقت و فاشرف
شود و اظهار میدارد که خان حکومت و شجاع الملک اگر کرده با شیمان شدند و اشتباه
با آنها حالی شده بود کمان کردند که شما یا غنی دولتید و طاعنی ملت ریاست جو مهستید
و مخالفت کو طریق عناد پوسید و فساد طلبید علم باطل برافراشته اید و رایت
صلالت مردم را بدور خود جمع ساخته اید و مخالف شریعت و این تعلیم میدید
حال در این چند روزه که ما با دقت بموده ایم و تحقیق کرده ایم عملیات و رفتار شما
ثابت مینماید که حقیقت کو مهستید مسلخ امر الله و از یاران قائم آل محمد محسوبیدند ای رب
اعلی البسیت گفته اید و بر مرکب تسلیم و رضا را کب دنیا را ترک نموده اید و بجمع بر پشته
برای هدایت نفوس جا نقتضانی مینمایید و انقطاع از جهان را ثابت نموده اید و جنبل
قناعت متمسکید و دست بمال غیر دراز نکنید شما را بعبادت میکندرانید و روز بار

در ابلاغ امر الله گوشید و ترویج کلمه الله بنمایید صلوة را بجماعت گذارید و مناجات را
فردی حامل پیام نجات از حق ایتد و پیام او را از جانب قائم آل محمد شما آنچه بفرمایند اعط
ان بر او واجب است در خواست مینمایم که تشریف بیاورید در چادر سردار کل و حقیقت حال
بیان فرمایید چون جمیع افراد این اردو از لسان مبارک استماع این امر الهی را بنمایند مدلیح
او امرت شوند و مستفیض از فیوضات گردند

و قرآن جمهور را بحضور آن سید حضور کائرا رسانید انحضرت فرمود که افعال و اعمال ما را دیده اند
شهادت داده اند و لکن خیالات خود را مستور داشته اند و حال آنکه جدم حضرت سخی باطی
جعفر بن محمد الصادق در تفسیر آیه مبارکه و یکیدون کیداً و اکیداً کیداً فاعمل الکافرین امهلاً ثم
دویداً میفرماید این امت اسلام در حق اصحاب قائم کید با و مکر با میکنند من میدانم دفع

میکونید قسم در دفع خورده اید و سوگند کذب یا نموده اید انالله وانا الیه راجعون
و با صحابه فرمودند که زورم خواهند گفت و انشا ر خواهند داد که اینها اعتقاد بقرآن ندارند
و کلام الله امرت گذارند ولی نظر بجزمت قسم و اجرام قرآن میروم اصحاب کبری و زار
خوشتد مما لغت کنند قبول نفرمودند ما چار پنج نفر همراه خود بردند از جمله ملا علی نذیب
و حاجی سید عابد منافق که نفاق او را در فتنه اختری شرح میدهم

و چون از جز حرکت فرمودند و عدت تمام شد و شما ما اکید ای کویم که در امور دینی خود مشغول
باشید و جنگ و نزاع و خونریزی را موقوف دارید و با اصحاب بیکدیگر دعای فرمودند و از قلعه
خواجه پیرون تشریف آوردند قدری مسافت طی فرمودند که خان حکومت و شجاع الملک
و سرداران سپاه و عده از سر بارها با استقبال آمدند و دست مبارک را بوسیدند
بعزت رسوله و احقرام محموله انید ابرار را وارد اردوی استرار نمودند و خیمه را برانی انخورد

مبارک فرمودند و صدق و عدلی گذاردند آنحضرت بروی صدق و عدلی در آنچه قرار گرفته است قرار فرمودند و جمیع در مقابل او ایستادند امر فرمودند بنشینید خان حکومت و شجاع الملک سرداران نشیند و باقی مشغول فرمان ایستادند

مدت سه روز احوال آنحضرت بدین منوال گذشت و افراد در دو حرمت میباشند در راه آنستد ساعی و مطیع بودند در اوقات صلوة بنا جماعت حاضر میشدند و در ایام مواعظ و نصائح مستمع بودند کلمات مبارک را می شنیدند و فرمایا ترا می پذیرفتند

خان حکومت و شجاع الملک و سرداران قشون در باطن در مشورت بودند و در صد ذلت و در نگر که حکومت و شجاع الملک و وفای سبوتانند و هر خود را ظاهر سازند و از طرفی از اصحاب قلعه خائفند و ترسناک که اگر مطلع شوند که بی احترامی با آنحضرت شده از هر طرف هجوم آورند و ما از عمده بر نیایم و مقادیر توانیم زیرا آنها حاضر جان بازی هستند و عقیده دارند که بکشند از ما ما ثواب نمایند و کشته شوند داخل بهشت الهی گردند و بدین است قشونی که دارای این اعتقادات است عدتة قلیل آنها عدتة کثیری را جواب گوید و نابود نماید بعکس قشون ما حاضر غارت است که خود را از کشته شدن نجات دهد و اموالی را بعبادت نبرد و مشغول عیش و عشرت گردد

ولی خواطر جمع بودند که اصحاب قلعه مطیع امر سید و مولای خود هستند

خان حاکم و شجاع الملک و سرداران با خود گفتند که باید نفسی را بفرستیم در میان اصحاب و از طرف سید یک پیغام دروغی بدهد که مطالب با انجام گرفت و شبها از قلعه خارج شوید و نجانه های خود بروید چون آنها متفرق گردیدند ما سید را میکشیم و از راه ابراهیم آن قسمیکه باید بکشیم میکشیم خان حاکم گفت من این بلدم مرد اینکار حاجی سید عابد است

زیرا منافق است و دروغگو با تدبیر است و خردور چون او را نزد خود خواهیم و وعده با او بدیم مقصد ما را انجام میدهند چون بیعت و جود حاجی سید عابد و سابقه اعمال او را میدانند این مجسمه طبع و تقاضا نزد خود میطلبند و وعده کامل نسبتی نقد و باقی نسبه با او میدهند و تهدید و اندازات خود سازا کامل با او میبرسانند که اگر اینکار را نپذیری تو را هم خواهیم کشت و می ترسانند آنوقت او نوشته از لسان حضرت خطاب با اصحاب قلعه که امشب سنگربانی قلعه را خالی کنید و بنجرهای خود بروید و راحت بخواهید فردا من هم بیایم نزد شما و صلح کنم میان ما و او واقع شد

این نوشته را حاجی سید عابد میبرد و نزد اهل قلعه در بانی آنها را اطمینان میدهد و دروغهای دیگر میکند که امشب آنها سباطر جمع تمام از قلعه میروند و سبانهای خود چون این حرکت لباس کوسفند میپوشد و داخل کتبه میگردد و در تاریکی شب آنها را از آرزایگاه خود خارج میکند بجز آنکه اطراف آن سچاره بار گرفته در تاریکی شب آنها را پاره پاره کرده در زمین را بجز آنکه آنها را بکنین بنمایند عدتة کمی که زخمی میشوند خود را میبرسانند سباطر جمع و در بنیاه مامنی میجویند فردای آنروز در اردو بنای بی احترامی را نسبت بنسبت مظلوم حضور میکنند از آگاه بچی از افراد اردو وارد چادر آنحضرت میشود و میگردد بدین قسم سخنورده ام من با شوم که هر کس مقصر است سیاست نمایم عامه مبارک را بگردنشان می بندد و چند نفری با هم هم قوت میکردند و آنحضرت را شهید مینمایند بعد از آن رسیانی بیای مبارک می بندند و امانتهائی وارد میکنند که مصداق این حدیث ظاهر شود که میفرماید اذیت و بلا بانه با صبر قائم وارد میآوردند که از بس شرم او را که اتم غیره بر او کریم میکنند و این واقعه در ماه شعبان هزار و نوبست و شصت و شش قمری واقع میگردد

رسمان بیای مبارک بشد و نقش آنسید مظلوم شهید را بچوینی بسند از اردو و کشانید با اجتماع لشکر و الواط وارد شهر نمودند در محله بازار در مسجد مشهور منظر یکی بر زمین گذاردند فوج فوج از مردوزن

بلبله گمان میآید و سنگت و چوب بر آن بدن بخت میزدند زنها می محله سادات شادی می نمودند و گفت میزدند و بلبله میگردند و بکل میزدند

اصحاب بخت شستی در کوچه ها و بعضی در خانه ها و برخی در باغها و صحرا با متواری بودند

از طرف سردار کل قریب سه الی چهار هزار از این اشتر را در کربلین اصحاب و غارت اموال اصحاب کشند و از محله چهار سوخته شدند از مردان هر کس را بچنگت آورده میگردند و از زنها آنچه بدست میآوردند برنج می بستند و اسیر می نمودند و از محله چهار سوخته با انجالت با سارت بردند محله بازار و بزندان حبس میکردند

تا آنکه در این محله چهار سوخته خالی ماند هر چه قابل اشغال بود غارت و بیغما بردند و بمقتضی اصولی رسیدند و آنچه را که نتوانستند حمل کنند از شکشی شکستند و از خراب نمودن خراب کردند و قابل سوزاندن بود آتش زدند

رجال و سوارانچه در کوچه و صحرا را پراکنده بودند بی غذا و آذوقه ماندند و آنچه بزندان محبوس کشند بی آب و نان نالان و مجروح و گریان بی پرستار کشند

خان حاکم چون اهل محل را می شناخت متمولین اصحاب را در حبس خود نگاه داشت و هر کس چیزی بداشت و از فقر بود او را با سارت ب همراه اردو و بشیر از فرستاد و اردو مدت زمانی در نیریز و محال نیریز متوقف بود تا آنکه کاملاً دارائی محال نیریز را انقدری که خود خان حکومت ایل بوده تصرف

مینمود و آنچه را که لایق جنود فرمانفرماست حمل بشیر از میگردند و آنچه که سردار کل و شجاع التک و صاحب منصبان و افراد قشون بایل بودند میبردند و هر چه لازمه ایلاتی بوده سواران قشون را ب همراه خود بردند و بدیهی است این مدتی که مشغول این خدمات بوده اند کسی ب فکر آب و نان نرسد بنوده هر چه می بردند سرانها را جدا کرده بالای نی نموده ب همراه می بردند و رود اسرار را

بشیر از در اخبار بشیر از بخوانید خان حاکم بعد از حرکت اردو و استتکال و فراغت بال و فتوحات خود هر یک از جمعیستین را بوقت معین بدست فراش حکومت می سپرده و امر میداد که او را در کوچه و بازار میگردانیدند و سر هر کز گاهی چوب میزدند انواع اذیتها می نمودند بعضی چهار پنج میکشیدند برخی را بی ناخن دست و پا میزدند قسمتی را در میان دور سر می چیدند و داغ میگردند و قسمتی دیگر را کرسنه و تشنه و منع میکردند که احدی با آنها آب نماند و بعضی از محرمین مثل آقا سید جعفر یزدی که از مشایخ علمای بوده و عمامه اش را سوزانیدند و در ب خانه ها میگردانیدند و پول میگردانیدند و حاجی محمد تقی الملقب با توب را در فصل زمستان در عرض آب سرد میانداختند و چوب از اطراف بریدنش میزدند و آقای حاجی شیخ عبدالعلی و آقای آقا سید حسین و آقا سید جعفر و خباب ایوب را هر روز می نشانیدند و مردم را امر میکردند که آب دمان بر صورتشان و محاسنشان می انداختند و هر کس که آب دمان می انداخت در عرض یکچارک دزت یا از زن باو میدادند هر کس فی الحمله حیا و ادبی داشت کرسنگی میخورد و اقدام باین عمل شایع نمیشد و خباب ایوب طالب که کد خدا و از متمولین و معارف در شیراز و غیره بود و از جمله نفوس بود که کاملاً مقصد خان و در قار حلقاتی و اخلاقی ظاهر می آید از او میدانست بعتمیکه اگر در مجلس فرمانفرما قضا یا را بجهت پان می نمود فرمانفرما چنانچه شایسته و سزاوار بود شاید عمل مینمود

نظر باین نکته سیاسی بود ابتدا قبل از آنکه سردار کل مطلع گردد ایسا را دستگیر نماید و در خفا میفرستد بمجدد که از محال نیریز است عثمان فارس یعنی فزوسیکه مصدر خدمات حتمه ملت و دولت در فارس بوده اند آنستند که خدا را از خان حاکم خواستند در جواب گفت دلت شده است حاجی سید نصره روضه خوان و از بزرگان نیریز مردی بود که اعمالش در امر تقی میباید همان نفسی بوده که در شیراز بقائم آل محمد میگوید دست شیخ ابوتراب (رفار شیخ ابوتراب در اخبار شیراز شرح میشود)

در نزد علما باید بوسی ای سید باری این سید روضه خوان برخلاف سیاست خان حاکم رفتار
 نماید یعنی حکم قتل سید که خدا از علما میگرد و میفرستد در معدن و او را زهر میخوراند و شهید نماید
 این نکته را باید دانست که رفتار و سیاست خان در مقابل این فتنه مظلوم محمدرضا شهنشاه افغانی را
 برای نجات این نفوس همان اشخاصی بودند که ابتدا حکومت خا را بنیواستد ولی مستعد قتل خان بودند
 فقط سبب عزل و انفضال دائمی از حکومت او را طالب بودند تا آنکه این سیاست خان را برکنار
 میکنند که قسمی عملیات خود را انجام داد که تا دولت و سلطنت قاجاریه هست چنانکه نیز بزرگ
 اوست و الهی عبد او بهر نحو اراده نماید جاری نماید فعال مایشا راست و بیگم مایرد
 و این نکته را باید دانست که در نزد اولیای امور و شاه هیچ خدمتی سزاوار قرب و منزلتی و ترفیح
 رتبه نبوده مگر آنکه شاه میگفته اند که فلان حاکم یا وزیر یا سرداری یا سربازی بیک شخص **بهای**
 صدقه زده مورد الطاف و نگاه و عنایت شاهانه میگردیده در این صورت خان حاکم که
 این همه خدمات را در مدت این دو سال حیات خود انجام داده و واسطه رسانیدن این **خبر**
بطهران نیز را نیتیم است و صدراعظم شاه عرض میکند شاه از روی انصاف حکومت
 نیز را از حکومت فارس بجزئی نموده و شخص نیز را نیتیم نوری اختصاص یافته و خان حاکم
 از طرف او بوده لکن بواسطه فتوحات خان بقدری مغرور بوده که خلعت حکومت را
 پوشیده و اعتنائی نمیکند نیز را نیتیم از این بی اعتنائی دلخور بوده و مستنظر وقت بوده و در
 باطن آن نفوسی که بحکومت خان راضی نبوده اند قوت میداده و دستور میفرستاده
 خان حاکم از این واقعه مستحضر بوده و سیاستش چنین اقتضا نموده که آنها را دستگیر
 کند و بجزم آنکه آنها از بقیه اصحاب طاعه هستند بکشد و میدان حیات خود را از دشمن و خیال
 آنها پاک گرداند

آن نفوس دائمی ستواری بگو بهای اطراف نیز نبوده اند و مستعد از برای اجزای خیال خود و
 منتظر آنکه حاکم آنها در تحلی بپایند و کار خود را تمام نمایند
 خان حاکم هم در هیچ نقطه و مکانی تنها نمانده است همیشه با چندین نفر از فدائیان خود
 حرکت میکردند
 در سابق اشاره شد که بعضی از اصحاب قائم ستواری بگو بهای اطراف نیز نبوده اند
 در کوه که از وقت یافت نمیشود مگر علف کوه در قصبه نیز از وقت و خوراک هست ولی
 این فتنه مظلوم در بدر بستگانی دوستی ندارند که برای آنها بنز هستند هر چه یافتند
 کشته و سوزانیدند و یا اسیر نمودند از طفل رضیع الی پیر مرد شریف یا وضع لقبی آنها را
باب با سارت میبردند که هر کدام از رثا را باز نمیدانند غور اسر او را زن جدا میاخذند
 حال کجا یعنی هست که اگر جان خود را بدر برده و از حال کوهها اطلاعی دارد نمیبانند از وقت
 بانها برسانند
 و همچنین آنها که در کوه میشد نمیتوانند هیچ طرفی فرار کنند زیرا خان حاکم تمام قلمرو
 حکومت خود مستحفظ قرار داده که این چند نفر دشمن حکومت خود را دستگیر کند و با سم بابی
 بکشد و حکومت خود را حفظ نماید
 در این ایام اصحاب قائم که در کوه بودند معلوم است حیات آنها چه قسم بوده گوشت حیوانات
 مرده کوه را در تاریکی شب بچک میآوردند میخورند و حی مردند
 کوهی است مسمی **سیالطارم** در باغستان اطراف انکور زایدی از خان حاکم موجود بوده است
 در فصل پائیز در کارخانه مخصوص شیر می چشند این چند نفر دشمن خان حاکم میآوردند
 دوسه نفر از خمدار نموده خبر بخان حاکم میدهند جمعیت میفرستد اینها را بچک آوردند

چاره آنها را ننمودند و آنها هم استعدادی نداشتند که با خان حاکم طرف شوند در این میان و اخبار را قوی و لباسی در شنای میداد و بطوری که مطلع نمی شدند و هر کسی را که میدید که او از خان حاکم در صد ادیت اصحاب قلعه برمی آیند آنها نیکه زیر زنجیر بودند بعضی را تقبل میسازد کار او و نیت او اطلاع می حاصل میکند با شمشیرش نوعی رفتار میکرد که از او ترسد و بگوید علی سردار از قبیل غلامرضای بزدی و شیخ نام و جندی نام و دو نفر از نسوان که خود را در چاه انداخته بودند و چینی میکنند که خان حاکم از این رفتار اطلاع حاصل نماید حکم میکند چند نفر در شب بکات میکنند ۳ نفر دیگر را بدار کتافه طهران میفرستد ملا محمد و حاجی قاسم و حیدر سر راه را بر او بندند و چنین میکنند که خان حاکم دستور داده اغیراً او را دستگیر میکنند و از آنها ولد علیتی که این بیچاره بار آورده شهادت سلیمان خان شهید میکند و ملا احمد هم در این واقعه در انبار حبس خان وفات یافت چند نفر از این نفوس در بدر فرار میکنند در ۳ منزلی طهران در منزلی اسوده خسته بودند چند نفر از نوکرهای فرمانفرنا بکنتونی ازین حقیقتاً برای شاه میبردند که تصادفاً اینها را می شناسند دستگیر میکنند و میاورند شیراز خدمت فرمانفرنا ۱ کر بلائی ابوالحسن ۲ آقا شیخ امدی خالوی عمال حضرت و حیدر اکبر ۳ میرزا علی ۴ ابول ولد حاجی زین العابدین ۵ اکبر ولد عابد ۶ میرزا حسن نام ۷ برادرش میرزا بابا این هشت نفر را در میدان سر بازار خانه شیراز شهید میکنند

و جناب آقا شیخ یوسف و سایرین را با کتف در زنجیر برای خان فرستاده به بیز بجزه خان و خان بسیار مسرور میشود و بدیهی است که چه اندازه پیشگی میدهد خان حاکم آقا شیخ یوسف را گوش می برد و دیگری را عوار میکند و دیگری را چوب میزند و چند نفر دیگر را در زیر چوب شهید میکند اسامی شان ازین فرار است کر بلائی میرزا محمد شیر عسکر و تاج الدین راشب در محبس شهید ساخت و جسد او را در چاه می انداختند

در سابق اشاره شد که از وقته رسانیدن باین در بدر های مظلوم بسیار سخت بوده است از جمله نفوسی که قدرتی بر افراشت و قوت و غذائی با آنها میسازد علی سردار بود باین ترتیب که شبها شمشیری بدست گرفته و مانند همانین و بطور رخصا خانه بخانه گردش میکرد و یار از کمینگاه خود بیرون آمد و با تیغ سلمانی او را میکشند

و اخبار را قوی و لباسی در شنای میداد و بطوری که مطلع نمی شدند و هر کسی را که میدید که او از خان حاکم در صد ادیت اصحاب قلعه برمی آیند آنها نیکه زیر زنجیر بودند بعضی را تقبل میسازد کار او و نیت او اطلاع می حاصل میکند با شمشیرش نوعی رفتار میکرد که از او ترسد و بگوید علی سردار از قبیل غلامرضای بزدی و شیخ نام و جندی نام و دو نفر از نسوان که خود را در چاه انداخته بودند و چینی میکنند که خان حاکم از این رفتار اطلاع حاصل نماید حکم میکند چند نفر در شب بکات میکنند ۳ نفر دیگر را بدار کتافه طهران میفرستد ملا محمد و حاجی قاسم و حیدر سر راه را بر او بندند و چنین میکنند که خان حاکم دستور داده اغیراً او را دستگیر میکنند و از آنها ولد علیتی که این بیچاره بار آورده شهادت سلیمان خان شهید میکند و ملا احمد هم در این واقعه در انبار حبس خان وفات یافت چند نفر از این نفوس در بدر فرار میکنند در ۳ منزلی طهران در منزلی اسوده خسته بودند چند نفر از نوکرهای فرمانفرنا بکنتونی ازین حقیقتاً برای شاه میبردند که تصادفاً اینها را می شناسند دستگیر میکنند و میاورند شیراز خدمت فرمانفرنا ۱ کر بلائی ابوالحسن ۲ آقا شیخ امدی خالوی عمال حضرت و حیدر اکبر ۳ میرزا علی ۴ ابول ولد حاجی زین العابدین ۵ اکبر ولد عابد ۶ میرزا حسن نام ۷ برادرش میرزا بابا این هشت نفر را در میدان سر بازار خانه شیراز شهید میکنند

و جناب آقا شیخ یوسف و سایرین را با کتف در زنجیر برای خان فرستاده به بیز بجزه خان و خان بسیار مسرور میشود و بدیهی است که چه اندازه پیشگی میدهد خان حاکم آقا شیخ یوسف را گوش می برد و دیگری را عوار میکند و دیگری را چوب میزند و چند نفر دیگر را در زیر چوب شهید میکند اسامی شان ازین فرار است کر بلائی میرزا محمد شیر عسکر و تاج الدین راشب در محبس شهید ساخت و جسد او را در چاه می انداختند

در سابق اشاره شد که از وقته رسانیدن باین در بدر های مظلوم بسیار سخت بوده است از جمله نفوسی که قدرتی بر افراشت و قوت و غذائی با آنها میسازد علی سردار بود باین ترتیب که شبها شمشیری بدست گرفته و مانند همانین و بطور رخصا خانه بخانه گردش میکرد و یار از کمینگاه خود بیرون آمد و با تیغ سلمانی او را میکشند

ذرا ابتدا مستقیم قتل نمودند ولی رفته رفته اعمال و کردار خان آنها را متوجه نمود که او را بکشند و خان حاکم کاسی اسبابی فراهم نمود که رضایت خواطر آنها حاصل شود و از خیال کار خود منصرف شوند ولی در خان میرزا نعیم ترغیب و تعویت می نمود و نمیکشاند که آنها اگر کردار خود دست بکشند

رفته رفته خان حاکم از آنها مأیوس میگردد و چاره و علاجی غیر از قتل آنها نمیداند و این نفوس هم بعضی نام میدنشد که جرگه شده شدن علاجی ندارند پس مستقیم قتل خان حاکم بودند ولی میخواستند که هستی خان حاکم را بکشند که خوردنزه بمانند و چون خان حاکم عادت داشته اند که روزهای جمعه میرفته است بجهت مخصوص خود این بود که شب جمعه میروند در حمام خان نخعی میشوند چون خان حاکم با احتیاط کامل میروند حمام و قیست که بیتین داشته است که غیره جزیش در حمام کسی دیگر نیست انوقت بجزه آنها از کمینگاه خود بیرون آمد و با تیغ سلمانی او را میکشند

و باید دانست که این نفوس قائل هر ابی الآت قناله وارد حجام شدند ملاحظات بسیاری نمیشود
داشته اند یکی آنکه خاخرابی صدا بکشند و جان خود را سلامت در بر بند زیر امان حاکم از خوف
خود این قسم حجام میرفته اول تفنگچیان او هیچ سنگر طای حجام را میگرداند و آنحال را حالی از دشمن
منمودند پس از این تدبیرات و نفیثات خان داود حجام میگردود و سوار بر اسب جمع مستخوان
کار خود میشود

مناظر

آن نفوس هم کاملاً مرتد مات خیال خود را بسجا آورده مهیا میکردند که مقصود خود را خاتمه
دهند و جانی سلامت در برند

ولی در آنکه اب تفنگچیان خان خبر میدهند کیر تبه میآید و آن نفوس را در صورتیکه خان زنده بوده
میکنند

استاد قاسم ملاحظه نمایند که رضهای خان کاری نیست و شاید شما یافت آن نفوس را گشت
و خود او را هم گشت اندک حرکتی در انبیا نبرد میدهد و خود را سجان میرساند و کار خان را تمام
میکنند که بعد از یک شبانه روز دگر می میرد ولی استاد قاسم را در همان وقت بعبقوبت
سخت میکنند

باری برویم بر سر مطلب این دوره حیات ایمانی اصحاب قائم آل محمد در زمان حضرت وجید
اکبر بود که شمه ذکر نمودیم

این نفوس از وقتیکه در خدمت آنحضرت بودند تمام در کشمکش و جنگ و دفاع بودند یکجا عبت
آسودگی نداشتند تا وقتی که شهادت آنحضرت واقع شد

و بعد از آنحضرت تا مدت دو سال و اندی غریق طمطام قلم سحر بلا و طوفان ازار بودند
که آنچه ذکر شد در شی از آن در ایام بلا و ذره از صدمات وارده بوده که ذکر شد و الا بخارنده

مگر بنوعی جزیه جزیه بلاهای هرگز بر صغیر و چه کبیر رجالاً و نساءً ذکر کند باید چندین جلد کتاب تالیف
نماید و فارغین چندین سال بجا نماند و مشغول غزای داری و گریه و زاری باشد و این اردقابع سخاری
دور است و بی طرفی را حفظ نموده است

بجز ذکر آنکه کرم که بخارنده بی طرفی را حفظ مینمایم نفوسیکه مطالب روحانی و وجدانی را در بین نوع
انسانی ذکرند و شوقش را بنفوذ کلمه در قلوب قرار میدهند

رجال سیاسی آنصرا این نفوس را فدای اجزای خیالات نفسانی خود مینمودند و شخص سلطان ثابت
مینمودند و در دماغ او جای میدهند که این نفوس بسین سلطنت و وجود تو هشد و جان راه آزادی
بر اندامش و نمودند و حقوق انسانی را مایوس ساختند حتی حقوق بن حیوانی را از ایشان که انسان میشد
منع نمودند و مسمد اق آیه کریمه در قرآن را ظاهر ساختند که میفرماید این سنگا هر فی لا کون اما موا
التسلوة اگر محمل امنی و یا مهلت بدهند اصحاب قائم را نماز بسجا آورند کنایه از اینست که دشمنان و سبت
بنیدهند اصحاب قائم را که وظایف مقدس دینی خود را بسجا آورند

زنانیکه حضرت وجید اکبر در حال حیات ظاهر بودند این نفوس را دامنای نصیحت میفرمودند و سوا
و اخلاق روحانی و سخند بفقو انسانی مینمودند و این شجره ایمان که در رضوان قلوب این نفوس
هوشیده است سقایه میفرمودند ولی بعد از شهادت باید این نفوس یا بحضور قائم آل محمد شرف
شوند و مطیع او امر او گردند و یا آنکه نفع از طرف آنحضرت بیاید در میان ایشان و رویه حضرت
وجید را تجدید نماید

در مملکتی که نه پست مست و نه تکواف نه مروت وجود دارد و نه انصاف نه ایهار راه دهند
که از محبوب خود کسب تکلیف کنند و نه سیکندارند که از طرف او نفعی بیاید نزد این فئه مشلوم
فقط تاغون قلب موجود که بقوه معنوی در میان کار میکنند که آن هم مقدس از ذکر و بیان است

پس در این صورت بعد از شهادت آنحضرت تا زمانیکه باب سکا تیب و الواحات از طرف صاحبان
 و ورود مسکنتین محمود در میان این نفوس مفتوح نگشته است و اما این عالم در زمان نبی آدم
 و افعال این شهید و مظلوم بی با صبر و صبر را تحت نظر دقت و مسئولیت در نمی آورند
 نکته دیگر که قلم حکم را در تحریر آن ملاحظه ظلم این زن حاکم متعمد را بنمایند که چگونه بعد از اینکه
 نفر قاتل شوهر او را در حضور مقول زنده بیک نوع کشتی که ذکرش حیرت خیز است و تکریر
 شرم انحرزید نش قوت آورد و قتلش را هیچ حیوان سبعی بجا نیاورد میکنند
 در حالتیکه قوانین موضوعه انبیای الهی در میان کل مذاهب و دیانت موجوده عالم چنین حکم
 نفر نموده اند و حقوق بشری بن نبی آدم چنین اجازه نمیدهد و علاوه در بین حیوانات چنین
 قصاصی دیده نشده و نه صاحبان حیوانات چنین عملی را جبری دارند که پنجره را بجهت قتل
 یک نفر بکشند در صورتیکه فاعل اضری که قاتل اوست و قصاص بر او تعلق نمیکرد و آن در این
 قضیه مجبولست با وجود این عمل غیر مشروع و کردار نامقبول سزاوار حاکم جدید است که چون
 وارد شود و از طرف سلطان هم مأمور است که عدل و عدالت در میان رعایای مملکت بنهد
 و جبری نماید و خسارات وارده را جبران کند و قضایای قتل حاکم قبل را که با حق سلطان
 ابلاغ نماید

انضیق شهوت یعنی حاکم جدید بایل میشود که آن زن حاکم مقول را در جهالت نکاح خود در آورد
 چون این تمایل را واسطه حاکم جدید اظهار نماید آن زن مطالبه تعیین مهریه کند
 واسطه گوید مقدارش چیست و آنقدرش کیفیت جواب گوید مقدارش بجهت خون شوهرم
 میباشد که جمیع بازماندگان اصحاب قلعه را تماماً بکشی و قصاص نمائی این شهوت
 پرست بجهت آنکه بمقصود خود نائل گردد این بیچارگان او را مظلوم را در بند مبادود

بیت نفع خویش عمل سازد که از توصیف و تحریر و تقریر خارج گشته از آن را در تاریخ
 و بی حکم حکومت جدید سیاست بی رویه ایشان بدون آنکه معرفی کنم که نامش چیست و از فایده
 کسیت در روش سبک که نیز برای چه و خواستگاری زن حاکم از طریق غیر معقول بجهت
 و از زن تمامی مهریه بدین پر بجائی نماید از برای چه
 بدیسی است یک سیاستی را از زن در نظر گرفته که وصول بدان مقصود همان خون شهید را باز
 ماندگان اصحاب قلعه میباشد و یک سیاستی مخالف سیاست آن زن حاکم قبل اینچاکم جدید
 استخادم نموده که از تمام شؤون عدالت تری و رعیت پروری صرف نظر کرده و صحیفه تاریخ
 سلطنت سلطان متبوعه خویش را انگین نموده و دو اسبه بر این مرکب معصود بنیاضه که قبست
 خود را بپاک نماید و بمقصود نمیرسد
 و فدائی خیال خویش را الت شهوت را آنی خود این بیچارگان زیر بردار قرار میدهند پس آن
 اصحاب قلعه با عدم تکلیف و دستور محبوب خویش در این اتش سوزان چه کنند و بجای
 پناه برند جز آنکه با حصول وثبوت و استقامت در ظهور قائم آل محمد بکشند چاره نداشته اند
 و ظهور ربوبیت اعلی بشر جمال اقدس الهی را بخون خود شهادت دهند و ثابت بدارند تا نفس
 اخیر دیگر مسئولیتی تعهد آنها نبوده و نیست
 در سابق اشاره شد که میزان شناختن حکومت چه بوده اکنون برویم بر سر مطلب صدر
 اعظم حکومت نیز زیرا از ایالت فارس مجزئی نمود و ربط و ضبط امور را با پای تخت
 نهاد یعنی حکومت ده الی پانزده هزار جمعیت را با وزارتخانه قرارداد که باید مملکت را
 اداره نماید

و این ترفیع رتبه و ترقی مقام حکومت نیز برای این بود که دشمنان سلطنت را یعنی اصحاب قلعه قلع و قمع نموده بودند ذات ملوکانه هم بصرف ذره پروری و احتیای ذی حق حقه جلگه نیز از ترفیع اوداره و مجری نمود

مخلوق باک میرزا

چون حکومت فارس در آن زمان با شاهزاده مؤید الدوله طالب میرزا بود ختم حکومت بسر رسید میرزا انجم مستوفی نوری بسیار مسرور شد نظر بدو مطلب یکی آنکه قانین را کشته و استغناق نمودند یکی دیگر جلگه نیز خیز متملکات اوست و ترقی و فتح او با هرگز است خود امیر ایلیا بی نور که خالوی انبند با چندین سوار و میر غضب فرآش و قاپوچی و سر باز و کوچی روانه به نیز نموده سوار جدید و رود جلگه نیز نمود و در دیوانخانه حکومتی نزول اجبال نمود که سه بین با پند کیشها از تاسا الحکومه با انعقد می نماید و علما و ثناء در اویش با نفس کرم و بوق و من تشاد اگرین و وعظاظ با تبریک در و دستجار و کسبه با هدیه و تعارف رعایا با بره و مرغ و روغن شکار چنان با آهوی صید جلگی مخصوص حاکم جدید مشرف شدند

آدم مستوفی که اجرت تحریر زیاده از پنجاه تومان الی مادر آیکتومان بیشتر ندیده بود دیوقت نظر نمود و در خود فروخت نظری لطهران نمود دید صدر اعظم نوری است و شاه عظم نظر الطافی دارد نظری ریش از نمود دید حکومت نیز مجری است و بعلل او میرزا انجم در حوزه ایالت همه کاره است مصداق این شعر موجود خوش گرفتند صریفان سر زلف ساقی که فلکشان بگذارد که قرار می گیرند میرزا انجم با ولیای دولت نوشت که اداره کردن امور جلگه نیز قشون و توپ و کلان و شنگت لازم دارد هنوز یا غنیان دولت و مجربین اساس سلطنت در نیز موجود می باشد (یعنی حاکم قلعه) پس تدبیری لازم و تجنیز قشونی واجب

پس از ایجاد از طهران از وزارت جنگ دستوری میرسد که فوج سر باز و کوچی با قورخانه و جهات

توفیق شنگ سان دیده با اتفاق میرزا انجم میاید وارد نیز می شوند شیخ الاسلام و امام صعبه با علما و بیدین می آیند نواب حکومت با تقدیمها کلا شران با پند کیشها شعرا با اقتصاد مدیکر حکما با وجه ثبات انجیز روضه خوانها با نعت و ثناء تجار با مرصومهای خود رعایا با دست رنج خود با استقبال و حضور حکومت در دار الحکومت مشرف می شوند میرزا انجم مستوفی که از شدت بیماری در طهران شکایت بصدر اعظم که ما بستگان تو ایم و از مشقت دوران رنج اندریم خضر و فاقه ما را مان نمیدهد و ناله و فریاد اولاد و عیال از بی توئی مر ارجبان آورده در غم و صدارت تو دستگی تو ما را سنگین صبت صدر اعظم او ای سپارد با ایالت فارس که در مقرر و ناقرانی خود لقمه نان بابان برسد

در این مایه بود فضو ضاد شهادت حضرت و حید اکبر و کشته شدن حکومت نیز صدر اعظم موقعی خوب بدست برورد و جلگه نیز را مجری میکند برای دخل خود

میرزا انجم این ریاست را که دور خود ملاحظه میکند با خود خیال نمیدارد ریاست را تقیم بینماید صدر وزارت را که نصیب او گردد حکومتها هم مال سا نیز ادرکان است منصب های قشونی با صاحبان قشونی است بمن نمیدهند باقی میماند حکومت نیز حکومت نیز دو عیب دارد یکی آنکه صدر اعظم قطع دخل او دارد و دیگر عزل و انفصال در میان است پس بهتر است که زن حاکم متقول را سبحانه خود در آوریم با اندوخته های ذوان موجود داین زن هم لابد نفسی را لازم دارد که کارهای او را اداره نماید او هم حکما و حجت طاب من است و از طرفی من وقتیکه این زن را نکاح نمودم نیز می شوم در وقت عزل و انفصال هم از نیز نیز بدون منبروم و بدیهی است نفسیکه نصف جلگه نیز بزرگ مستصرفی اوست از نیز نیز بیرون نکنند و باقی املاکت را از صاحبانش غصب نکنیم اینکه صاحبانش باقی هستند بجز از اینکه سمنند خیال را در این میدان جولانی داد و تاخت و تارنی کرد و بمینه و میره

میرزا انجم از تهران در ۱۲۰۵ هجری قمری

شکافت خستگی بر او غلبه یافت و دیکت شهوت معده جوش زد و عطش مستولی گشت غمان صبر شکنی
 از دست رفت غبار طبع چشم را تا کرد و از دیدن عواقب امور خود محروم گردید یکی از خاصان خود را فرستاد
 خدمت زن حاکم مقبول و او را در خلوت طلبید چون بکلوت اندر آمد نیز را نعیم نقاب از چهره زبای بکلام

برداشت و خیال خود بصورت و بیکیل خود در قالب الفاظ در نهایت در به حسن و جمال جلوه داد و مزین
 ساخت لباس متنق و بگلان ساخت تاج کذب و افرا و به عطسه ساخت بگلهای آرزو و سوار نمود بر کعب
 خلوص و جان شاری و عبودیت و فرمان برداری و مآخت و تا ز داد در میدان آمال و آرزوی آن زن بی شوهر

و نمایش داد دشمنان او را در صنف تهدید و انداز که شاید آن زن بکمر تبه کشتی وجودش را در خرقاب
 فنا ملاحظه نماید و از خود نامی و نشانی نه بنید بکمر تبه تمسک جوید بدامن این ناخدا که او را برساند بطن
 نجات و از مهالک راحت شود

میرزا نعیم چون نوایای مکنونه خود را به بیکیل دیگر جلوه داد و منتظر نشست که آن زن چه میگوید آن زن ملاحظه
 نمود که میرزا نعیم کمر کی است که لباس چو پانی پوشیده است و دشمنی خود را به بیکیل دوستی نمایش میدهد
 قدری در خود فروخت و در دریای نگر شناوری نمود ملاحظه کرد دو صف دشمن در همین دیار خود بسته
 دید و هر کدام منتظر دیگری است که چون من بطرف یاریل کنم صنف همین جمله آورند و اگر دست
 خواهری بجانب همین دراز نماید صنف یار چون اردو دمان کشاید و مرا ببلعد

صف همین دشمنان دیرین خان مقبول شوهر عزیزم هستند که باسم بابی که می اطاک آنها را غصب نموده
 که باقی حیات را بفرغت بال عیش و کامرانی نماید

صف یار نیز را نعیم و سبکان او هستند که شوهر مرا کشتند و می خواهند معصود برسند
 بهتر است که آیند و صف را بهم بزنم و بچنگت و خونریزی مشغول سازم تا خود را راحت مانم در
 میرزا نعیم گفت تمام مراتب راضی هستم جز آنکه قاتلان شوهرم را بچنگت اور و قصاص کنن

صاحب قلعه گفت چگونه آنها را دستگیر کنم و بقتل رسانم
 از زن گفت علم عدل را بر افراز و روایت داد خواهی را هر تفعیح و جارجی بنفست جار بزند هر کس که بنگت اورا
 خان مقبول غنچه و شرف نموده و یا غنچه بستنی بیاید در دار الحکومه شکایت کند تا آنکه در ظل عدالت
 کسری در رعیت پروری رسیدگی شود و اطاک بعدا جانش مسترد گردد
 و سر باران در خفا تعلیم بد که نزد انوشیروانه وارد دار الحکومه میگردند اینها با بی هستند و دشمن قبله عالم
 را یعنی پادشاه و تمام را یکسره میرویند و بچیر میکنند

آن مجسمه شهوت فریب آن زن را خورده و بدست خود او قرار نمود و جارجی فرستاد و جار زد اصحاب قلعه
 از این تدبیر بی اطلاع بودند ولی بقوه خافله در یافتند که این کردی گراست و خدعه دیگر است زیرا قاتل
 حضرت و میداگرد سایرین که ظلم سجد دستم سهر نمودند در نهایت آزادی راه میروند و آنها را در زندان متاع
 نیاورند

بعضی از اصحاب پیغام فرستادند ما شخواه و مال خود شخواسته و نخواهیم و هر کس بما ظلمی نموده از راه جهالت
 بوده و مطلب ما ندانسته و مقصود ما را نفهمیده ما آنها را سهل گردیم و عفو نمودیم
 ولی سفیدین رفته رفته با بعضی از اصحاب کم تجربه و جوان بودند بنای الفت و آمزش نهادند و آنها را ابداد
 خواهی بردند چون قسمتی در بند آمدند سر باران آنها را بجزیر کردند باقی را هم دستگیر کردند از جمله شوشکیه
 در زیر بجزیرت علی سردار و میرزا حسین الملقب بقلب بود خلاصه کیصد و پنجاه نفر از اصحاب را
 دستگیر و در زیر بجزیر نمود و بعضی را چوب زیادی میزدند که نزدیک شهادت میرسد
 حکومت جدید بر حسب قرار داد مهر تیرگی نموده که نمیتوان کیصد و پنجاه نفر را بکشد و بجلاوه شجاع الملک
 مدتی است که سر بار پادشاه اینها را دستگیر نموده و دیگر آنکه جمیع اینها اصحاب قلعه نیستند گفت بجز این است

علی سردار
 میرزا نعیم

که شجاع الملک خبر بطهران بدید شاید پادشاه فرمود که اینها را خود شجاع الملک همراه خود ببرد طهران از کسید از ظلم و تعدی و اجحاف میرزا ابابای حاکم
 من ابریح جرات آسوده میوم
 شجاع الملک بطهران نوشت که میرزا نعیم در کروز فتح نمایانی کرده و یکصد و پنجاه نفر از دشمنان قبله گاه مشورت نمود آنها را می دادند که علاج غوری قطعی آنت است که علی سردار را بیاورد آنس هر شخص کسید
 یعنی با بیان اصحاب قلع را بطوری دستگیر نمود که خون از دماغ احدی جاری نشت
 جواب کو اوست

زن حاکم مقتول ملقت شد که تیر از شصت رفت فرد نفوس را بیا ببرد بشیر از یا بطهران در حسب میرزا ابابا علی سردار را از حبس آزاد نمود و مأمور نمود از برای اخذ مالیات قطره خبر ورود علی سردار
 بقرش ابالی قطره رسید کلمات تسلیم شدند و در کمال طاعت مالیات را دادند و تمکین نمودند
 علی سردار این فتح نمایان مراجعت کرد خدمت میرزا ابابا حکومت هم علی سردار را خلعت
 داد و نوازش نمود و مجوسین را از اد ساخت چندی این چپاره با راحت و آسوده مشغول کار
 خود و در تمام امدت این چپاره با جرات آنکه بتواند روزگار می مشغول باشند ممکن نبود
 در ایامی که میرزا نعیم در شیراز بوده است یکروز ملاحظه میکند که مأمورینی از دار الخلافه بشیر از
 وار دشند با کیفی مان شاه منسی بر اینکه با بیان نیز نیز که دشمن شاه و یاغی دولت است
 هشد حکومت نیز نیز این نفوس را تحویل این مأمورین بدهد و اینها مأمورند که آنها را بدارند
 اورند تا هر قسم که رای جهان ارای شاهانه ذات نجسته صفات ملوکانه بران تعلق گرفت حرجی گردد
 این خبر وحشت اثر که در شیراز منتشر میگردد بعضی از خیر خواهان بیابان شیراز خبر میدهند
 و آنها را مطلع میازند آن نفوس یک قاصد امنی حاضر میکنند و اجبار طهران را بضمیمه اعمار
 شیراز را مرقوم و مکتوب را بان قاصد می سپارند انقاصد خیر خواه این از راه غیر معمول
 میاید به نیز نیز نزد حضرت و مکتوب را میدهد باقیان چون انظیور بال و پر شکسته از سیادان
 پرجم الاماعی حاصل کردند پرواز بجای دیگر را قصد نمودند ملاحظه نمودند غیر مسورا است خیار
 نمودند که قسمت شوند و بصوابید و مشورت و صلاح یکدیگر بکار مدافعه بردارند میرزا نعیم

تقرار داد باید و فای بجهت نماید
 در کرد گیری فست و آن این بود یک نفر میرزا نعیم بشیر از برو دجهت تا قماحی کارها و برگردد به نیز
 این تدارک را چند ماهی گذشت و این چپاره با در شکنجه و عذاب و ناله آنها در بدر و سر کردن بی
 قوت و غذا بکجا پناه برند و از که اعانت جویند از کجا قرض کنند و بچه اطفالیان رد نمایند
 صفاری بی پرستار نه محلی که جمع کردند و مشورت نمایند و نه پائی که بگیرند شاه دشمن و رزاق دشمن
 علما دشمن خلاصه جمیع دشمن بدتی گذشت
 در خلال این احوال روزگار بر میرزا نعیم سخت گرفت زیرا قانون حکومت با بر این بوده که این قشون
 که به راه خودی برند یا باید مواجب بدهند یا مأموریت نبرسد تا از دسترنج رعایای سپاره اخذ
 کنند و محاش نمایند
 در جلگه نیز برعکس شد آن قسمتهای حکومت مقتول که نینجا آمدند و نمیتوانند که تعدی و ظلم نماید
 مابقی را هم صاحبانش در بند مشطربت تمام اجزیه متمکات خود بنماید جواب طهران هم
 دیر شد گفت بهتر نیست که با تفاق قشون بروم بشیر از
 روزی مجوسین را شماره کرد و بدست میرزا ابابای خالوی خود سپرد و خود با اردو رفت بشیر از
 قریه قطره سابق الذکر ملک حاکم مقتول بود از آن امر داد که مأمور میرزا ابابا را جواب گویند و شکایت

بجز

بر حسب امر مبارک شاهنشاهی چند نفر مامور خود معین نمود و با اتفاق مامورین طهران بجهتیکه نیز بنامید و با اتفاق آنها میروند در باغ ررضی و انجارا ما دای خود قرار میدهند و نفوس را اشخاب فرستاد

میزر ابا ای بیچاره سرگرم بجای خود از طرفی شیخ نمایانی کرده است و از جهتی مجوسین را آزاد کرد. میگویند که میزرا ابا با را از طرف خود مامور بجنگ با یاعیان سرحد نمایند و اینخلاف قانون است و در واقع قشونی را برای خود مهیا نموده کل شجاع و دلیر جوان عمد جوان بخت صادق و امین باید از طرف وزارت جنگ بماد دستور بد و ما با بحیال آنکه میزرا ابا آنچه ما حکم نموده از نزد خود او بجلاده از جنگ نیز زهر بجا که بخوابد فرستند در محار اطاعت و تمکین بوده در اینصورت ما حاضر حکم حکم قله عالم هستیم نه میزرا ابا

در اینحال مامورین وارد میشوند با فرمان شاه و دستور میرزا نعیم میزرا ابا دست افشوس را عامل میام چون جوارا بمنجر حکومت و مامورین سرسانند بعضی از مامورین مطلع میشوند میزرا ابا مشتبه بر فرق میزند و اکت نذات را بردندان میجوید که دیدی چه شد اینکروه ارنجس آزاد میشود بنیرستند در محله بازار که متعلق بخودش بوده و تفنگچیان مسلح را حاضر میکند چون آنها وارد شدند و از چنگال مرگ گریختند از قفس آزاد گشتند و از گشته شدن سپداران گریختند در آنجا کوه سیکرند آنها را دستگیر میکنند و بعضی با بهایید بینه تحویل مامورین بعد میزرا ابا خود خیال طیور آزاد که از گزند صیاد گریخته چگونه دچار بند کردند و ما همیان از دام مرگ رهایی جست

مجال بطور افشید پس باید مگر می کرد و تدبیری نمود تا زاینکه از واقع مستخرج نشند دام طبع کسرتیم و غرنیه خالی از زر را بنمایش آری ع پیغام فرستاد که فلان نقطه یا عیان دولت شورشی نموده کوششی لازم تشریف بیاوردیدار الحکومه تا وجهه خارجی در میان شما تقسیم شود و نقشه جنگ بشما تعلیم گردد با این قشون مخصوص بمایونی برود و واقع گردید پس از آن بطهران بسیار گردید ترخیص مقام باید یکی سز تیب شوید و دیگری سرهنک یکی مایور شود و دیگری میر پنج با موجب زیاد و خرامین شاهنشاهی در نهایت سرور و شادمانی بعیش و کامرانی با و طمان خویش مراجعت کشید

اصحاب قلعه بعد از اینکه از وقایع شیراز و ورود مامورین مخصوص برای دستگیری آنها آیدند که بدار الحلافه برند کاملاً مستخرج شدند چون مامورین به نیر وارد گردیدند و علی سردار ابا بشکان خود در خانه خود علی سردار مسکن میگیرند مشتمدی میزرا امین قطب سبکان خود را حاضر

که تمام این قسطن از او فرامیکنند و او میآید نزدیک مدار الحکوم که او را دستگیر مینمایند باری از او را از او تبرئید و حذر کنید در زمان حیات ظاهره حضرت وحید اکبر میاید خدمت آنحضرت و داخل
 تخمیا و دویست نفر زیاد تر نمودند و سوار و سرباز از قریب مستعد نفر بودند
 تا غروب اصاب مشغول دعوا و جنگ و دفاع بودند اقلنا هر تبه ششصد تفنگ خالی یکست
 در مکانیکه اصحاب بعضی از سنکر بسنگ دیگر میرفشند و یامید وینند با اصحاب نمی شوند در این حیر
 چند نفری را دستگیر نمودند از جمله ملا محمدرود و نفر دیگر این سه نفر آوردند خدمت نیز ابا ابا امر نمودند پس گفتند
 تا عده زیاد کردند وقت همه را با هم تحویل بهم
 این نکته را ذکر کنیم گاهی عده اصحاب قائم آل محمد را چه در واقعه قلعه قبل از شهادت و چه در این دفاع
 گاهی قلیل ذکر میشود گاهی زیاد این نه از راه ایمانست که قاریین محترم خیال نمایند مؤمنین زیاد و کم میدهند
 اینها مفسدند لباس ایمان وارد میشدند برای کسب طغایع

اصحاب قطع میکرد اعمال اولای او را ذکر کنیم اضری از ایشان میدهم از جمله نفوسیکه دستگیر
 کردید خواجهم غفار بوده است او را با هفت نفر دیگر در زندانیکه زیر برج خانه زین العابدین خان
 حاکم معتقل بوده مجبوس بوده اند این خواجهم غفار شهباز و روز با آنها متحد متفق میکرد و با آنها
 تعلیم میداد که باید این دیوار را سوراخ کرد و از چنگال دشمن گریخت و بر فغانی کشت و نه تا
 حومه انجام داد با با حکم است اگر نجات یابیم و خلاص کردیم و جمیع رفتار از این و هله وحشت
 انگریز و مرحله وحشت آمیز را حتی بخشیم پس باید که همت را محکم بر بندیم و تمام قوی بکشیم تا این دیوار
 خراب کرد و جمیع ابادیها از خرابی است اول خراب کرد سپس آباد میشود همت را بلند باید کرد و ایند
 من آب تهیه میکنم شما حاضر کنید پس تعلیم او رفتار نمودند در شب آب میریختند و چون دیوار غم دکل
 میکرد میخواستند خراب کردن میکشند

شخص مؤمن دارای تمام مینوع ایمانست و ایمان دارای دو مقام است یکی معرفت و یکی عمل
 معرفت عبارت از شناختن مظهر حق قدیم است بشناختن مظهر وقت منوطا میباشد و
 اوصاف حق قیوم است و انبغارت از آیات اله است که وحی الهی بر او نازل شود و تاسیس شریعت
 کند و تشکیل است دهد و تصرف در قلوب کند و انقیام امشاده یعنی لازم و مشا به حاصل
 نشود الا بغیر اغت بال و صفای قلب و تقوی و ورع حقیقی و چون مقام معرفت حاصل گشت مؤمن
 شناخته میشود بعمل پس در حین خبک و دفاع و هیرا هر مشا بهه یعنی لازم و مشا بهه حاصل
 نکرده و فراغت بال چهره نکشاید و اطمینان تحقق یابد پس این نفوس چه اشخاصی بودند اینها که
 طبیعت از دستها ستم که لباس کوسفند در آیند و داخل کله خدا شوند و بموقع خود کار خود را بکنند
 اینست که عمل انسان معرفت انسانست هر نفسی شناخته میشود بعمل او چون اشاره از این مقام
 دیگر شد عمل کثیر مؤمن منافذ است اگر کنیم شخصی بود خواجهم غفار نام کر در پیر او میگفتند این پیر من مرا

چون دیوار نزدیک شد که سوراخ کرد و مشا به مقصود نقاب از چهره بر اندازد مستحقا خود را طلبید و گفت
 سبحان حاکم یعنی میرزا ابا عرض کن که فلانی یکت عرض کرده دارد و چون تو این پیغام را بسجاکم رسانی
 و مرا از این زندان بیاویان محبت مهمان کنی در فلان نقطه از محل سیاهان بولی در زیر خاک پنهان
 دارم بیرون آورده تعظیم نمایم و اگر چنین کار را نکنی لابد مرا در الجلا فی میبرند و در اینجا کشته
 خواهیم کردید و اگر پنج از میان میروند و من و تو فائده بخشند
 زندان این را دیکت طمع جوش زد و آتش حسد شعله کشید روان روان بخدمت میرزا با برفت
 بر سر پشته ای ای گفت با چه خبر داری گفت در بابت کردم خواه فغانی بسبب که من کبر عرض کرده اند
 و من فریاد کنان خدمت نشان دهم شاید مورد انوار انصاف نکوت قرار دهم

کشتی خواست

زند ان بان با قلبی پر از اطمینان در خی شادان بسوی خواجه غفار دوید و گفت بر خیز که درخت است
 بار آورد و آب رفته عمرت بجوی زندگانی جاری گردید خواجه غفار را برداشت و آورد خدمت میرزا بابا
 چون خواجه غفار بنزد حاکم رسید عرض کرد مرابرای چه جس کرده اید من بانی نیستم دشمن اصحاب شتم
 هشتم من دوست شما هستم و دوستی خود را ثابت بینمایم نغز کنسید بزجرات و مشقاتیکه تحمل نمودید
 و خسار اینکه وارد آمده تا آنکه بمقت نغز از بچکات آوردید و دستیکر نمودید و در زیر پنجه اسیر نمودند چند
 شب است آب بدیوار برج میرزیند و دیوار امشب سوراخ کرد و آنها فرار کنند و قسم خودند چنانکه
 که کتیم اینجکوت را مانند همان حاکم خواهیم کشت
 میرزا بابا برخواست و تشخص آمد در برج برای تحقیق چون آمد و در برج گردید ملاحظه نمود صدق گفته
 و راست میگوید

میرزا بابا این بچاره ما را استنطاق نمود و گفت برای چه دیوار را سوراخ نموده اید گفتند معلم
 اینخواجه غفار بوده ما با خیال فرزنداشته و نذریم اگر ما از این میرزیند فرار کنیم بهر نقطه از مملکت ایران
 وارد کردیم برای ما مانند نیر است فشه غیر است بلکه از روی زمین باید نیر از کتیم ما با از بلا پر و نذریم
 و از کشته شدن باکت نذریم از نیر زکر کتیم بچا پناه بریم این شیطنت با و ملعنت ما از خود خواجه غفار
 مدتی آمد خدمت حضرت و حید کبر و نفاق و خیانت خواست خدمت انجوهر صدق و صفارا مانند
 شما آوده نماید انحضرت امر نمودند که دیگر در میان خود اصحاب او راه ندهند و فریب او را
 نخورند ما با اگر دوزخ و فرار کن بودیم محتاج کنبه ورنجیر و گرفتار و اسیر نمیگشتیم میادیم خدمت شما
 و میکفتیم ما را اصحاب قلعه نیستیم و لحن میکردیم و شما هم ما را مانند دیگران از اسیر کردید پس جرم ما را
 کونی است فرق نموسن حقیقی با کماز نیست که نموسن جان میدهد و دروغ نمیکوید و کافر اگر تمام

دینار ابا و بدعی راست نخواهد گفت

میرزا بابا بنجواحه غفار گفت اگر تو بانی نیستی در است میگوئی این بمقت نغز را با بدیگشی نغز را بکنیم امضارا
 نغز کتوله میکشد و باقی را میآورد در درب مسجد نظر سکی و تمام آنها کتیر کتیر منفری برد
 چون میرزا بابا این اطاعت و فرمان برداری را از خواجه غفار دید او را محض کرد چون خواجه غفار خلاص شود
 در پی شرارت و ملعنت دیگری افتد
 این شته از سوء اعمال کیت نغز نموسن منافق بود که ذکر شد این سوء رفتار این کج رفتار ظالم غدار است
 بسیار بی تو لیه نمود و وحشت و یاس کلی در اصحاب قلعه پیدا کشت این نفوس بچاره محصور را کجی
 از زندگانی در اینجهان فانی محروم ساخت

انجوهر وحشت اثر پنجم و اندوه چون اصحاب قلعه شتر کشت کردیم جمع آمدند و خیمه ماتم را بر پا نمودند
 و مشورت میکردند و می گفتند این ظالمان و کربانان انان نمید بند مبر دیار رو آوریم ما با کرها
 کنند ما را اشمیه میازند اگر نبر با قرآن چه کنند و نبر شتند دروغ میگویند مقصودشان زود بچکات
 آوردنست و کشتن است و اگر نهران مجتهدا در باره آنها بنجیم که سزاوار نعمت و خلعت باشیم ما را عوض
 خلعت سر بزند و هدیه و تعارف میفرستند اگر نبر از حکومت و ریاست ما منصب و دوزار بها برای
 ما تعیین کنند مقصودشان غیر از ظاه است در سر سر کردن ما با و ریختن خون ما است عبث
 خود را محطل باید در این دور ورزده کردیم با شیم و با هم کجی کردیم حیات ما همین است در این باغ
 و کو بهما در بدر رسد کردن هدف کتوله فیشکت با شیم

در سابق اشاره شد که اصحاب در سه محل قرار گرفته بودند چون واقعه شمه آه سببه رخ داد کل
 اصحاب جمع شدند در باغ بید لنگت که اغلب اشجار از حضرت و حید کبر بدست خود غرس در بودند
 و مدت دو شبانه روز در آن مشورت می نمودند و در نتیجه و تدارک آخرت بودند عده نفوس در این

دینار ابا

باع چهار صد نفر رسید

چند روزی در دامنه کوه انجیرستان که بخش بسیار است و هر یک از ابالی نیز بر علی قدر مهم و حصه
 از آن انجیر بخش دارند و در اوقات نصف ابالی نیز در درستان خود بودند در اینوقت رفتار و کردار
 مردم با اصحاب ایشان با مردم تفاوت کلی حاصل نموده و بیوفی سخت رخ داد اصحاب در احوال
 حق خود کوشیدند و با هر نفسی معامله و یاد داد دستهای داشتند بطور کامل و معمولی معامله مینمودند آنها هم
 ملاحظه میکردند این نفوس مغضوب حکومت و مردود علامتند مال اینها حال است و کشتن اینها باعث
 دخول در جنت میباشد نظر باینکه و مطلب باب مقاتله باز شد روزی چند گذشت که سه نفر کشته و دو
 زخمدار با چند نفری برابر الحکومه آوردند و فریاد و فغان ابالی بلند گشت و حکومت را از نام خیار از دست
 پروان رفته و رشته نظم امور از هم گسیخته و امور صبر مختل گردیده از طرفی اردوی دولتی در اناخت و باز
 در چپاول و فارت و مروج و مروج میباشد و از طرفی فریاد و داد ابالی که این چه حکومت و عدالت است
 مال ما را اینجا میبرند و راه داد دستدار بر بسته اند نه شب خواب داریم و نه روز آرام بلکه نیز
 یکت بار چپالتش شده است اصحاب قلعه با با خویش بودند و بحال دوستی و محبت با هم بصلح و
 صفا بودیم تو حاکم شدمی و آمدی آنها بگیری و نفیستی بظهران از عهد بر نیامدی بلکه نیز از انبار
 دادی

در سابق اشاره شد که زن حاکم مقتول سیاستش انقلاب نیز بود اکنون کاملاً
 منتظر و منصور گردید

میرزا بابا چون خود را غرق در دریای حیرت دید و شکست فاشی هم خورده و از خنده نگاهدار
 نظم نیز بر بنی ساید ناچار بگومت فارس و میرزا نعیم اطلاع داد و کاملاً شرح داد آنها نیکه
 در حبس بودند و بمن سپردی الحال در دامنه کوه سنکر دارند و همیای قتالند و آنها نیکه فرستادند

مجموعین را بدار الحاله طهران میرند فعلاً شکست خورده مشغول چپاول و غارت هم شد نگر کن و اندیشه
 ما کار ازین بیکت نفر مستوفی که شب و روز با قلم و دوات و مرکب مانوس بودم گذشت اکنون عوض صدای
 قلیان غرش تشنگ است و بلبله و آهنگت کیش و بیکر و بربند

میرزا نعیم سه سیه کشت و بیکر خورفت ما ندیم سیراز که برگردیم و عروسی کنیم و مجموعین را بفرستیم بظهران
 این دانی ما خالوی احمق دیدی چه کرد

میرزا نعیم با فوج سرباز و توبی و قورخانه و توب و فشنگت با حکم حکم فرمانفرما برای چهار بلوک که انچه سوار و یکت
 و تفنگچی دولت میخواهد فوراً بفرستید باری و اعانت میرزا نعیم حکومت نیز و البته بکشید و بکلید و
 یاغیان دولت را تمنع و قمع نماید از سیراز برودن آمد و باین جلال وارد سیراز گشت

هفت بیت روز گذشت دریب نهران نفر تفنگچی اصطنه با تاتی و نهران نفر غنیالو سردار بی محصور معلیخان گشت
 از راه ایسج که وحییت در چهار فرسنگی نیز از محل صفتها با تات وارد شدند و حضرت میرزا از محل
 قصبه و توابع بچهار نفر سرداری میرزا یوسف خان کلانتر نیز و محمد رضا خان برادر خان مقتول و طاس
 ولد ملا علی محمد چند نفر از بزرگان و کده خدایان هر حمل آمدند چون این اردوی جبار با قورخانه و تشنگت
 اشبار اطراف آن بچاردگان روزگار را از هر گوشه و کنار گرفتند و راه فرار را بران تنگتر از آن بسته
 معلوم شد پیش بنی باشد و خواها تغییر شد باید همیای کار را راند الحیدر بچشم اصحاب قائم که از گفتار
 میکشیم کشته شویم بهشت و حیات ابدی از مات

پس بهتر است که زنهارا بیاوریم نزد خودمان تا رنده ایم نزد هم مستیم و معین بیکدیگر ایم زن و مر قریب
 نه صد نفر با آنچه اسباب داشتند در دامنه کوه آوردند و خودشان در هر موقعی سنکر بند می نمودند
 و هر سنکر را بر کسی برای خود اختیار کرد و مشغول بدفاع از خود گردید و هفت نفر که مشهور به هفت نفری
 شدند که نام آنها از این قرار است ۱ کربلائی عسکر برقدار ۲ دیکر باقو ۳ حاجی ولد اصغر ۴

علی ولد احمد ۵ حسین ولد مشهدی اسماعیل ۵ عین ولد بادی ۵ حسن ولد میرزا جمیع شجاعت
 این هفت نفر بکار برزند مشهدی میرزا حسین قطب را جمیع دوست میداشتند و او امر و نواهی او را
 بجای می آوردند علی سردار را که سابق بجنک می ذکر کردیم اکنون سردار است و حضرات علماء
 از قبیل حاج شیخ عبد العلی قاضی اردو و ملا عبد الحسین و ولد اش و ملا علی و ملا علی دیگر و ولد اش
 و کر بلائی بادی که اینها از بزرگان این سلسله بودند سیورسات بدست اینها بودند نویسنده کی
 و تحریرات بعهده ملا علی بنی و ولد ملا بنی الحسین بود و ولد اصغر اخوند مرزورفته بود و حضرت
 بغرم دیدن آقا سید حفیر ریژی محض شنیدن این خبر فوراً خود را در درامنه کوه رسانید و جام شهادت
 را عاقبت نوشید و پنج نفر از حضرات علمای صطهبانات یکی ملا فضل الله ۲ ملا محمد علی ۳
 ملا محمد باقر ۴ کر بلائی محمد اسماعیل ۵ این پنج نفر از اردوی صطهباناتی آمدند با اصحاب
 قلعه طحی شدند و اسلحه را بادی بهر او خود آوردند و با اینها دادند و در انجیل بقیض شهادت
 فائز شدند
 حضرات عینا لو و قرت و چیان و اصطهباناتی که از جانب علماء و خود ما مورخین خون
 این چپا پرکان بودند و ثواب میدادند و موجب استکباری
 قریب دو هزار نفر متجاوز بودند این چپا پرکان را محاصره نمودند و قریب بی سنکر از این
 مطلوبان گرفتند و تمام را جمع کردند در دو سه سنکر و نزدیک آمدند که هر گاه پرنده مسینود
 طرفین میدیدند
 یک نفر از قنچکیان اصطهباناتی در یک سنکر تیر کشید و نفر از اصحاب را شهید ساخت
 ۱ اسماعیل متولی خواجده احمد ۲ شعبان ولد عابدین ۳ محمد ولد ملا حسین دیگر ملا حسین
 ولد ملا علی بهر و دیگر ملا علی و ملا اقا بابا ز خدا شدند بعد از چند یوم وفات نمودند

یک نفر از اصحاب محل انظام را پیدا کرد و مثل شاهین پرواز نمود و دست بشمشیر با بر سید و او را بیکت
 ضربت که بردنش ز لب بالا و پائین و نصف سر او جدا شد و خود را در سنکر رسانید
 علی سردار راه رسید و غذائی طلبید قدری نان خشک و نمز کرد و برایش آوردند خورد و دست
 جو می کرد و قلیان طلبید و محمد حاجی قلیان از برای او آورد که ناگاه کلکوله آمد و بر سر قلیان
 خورد و سر قلیان پرید که یک مرتبه چون شیر کرسنه از جا برخاسته و از سنکر پر و ن آمده و جمله
 بران کرده پر شکوه نمود چون علی سردار حرکت نمود جمعی از او را نش پیروی او نمودند و بیکدیگر افتند
 این جماعت تمبیر کویان از بی کشتن آفتوخ جنبشی نمودند و یورش آوردند اندر ریای لشکر موجی برداشت
 و در بغل را که داشتند دست بقبضه شمشیر کردند و تعاقب نمودند بیت و یک نفر از انکر و در
 در سنکر بکشت آوردند همه را زمر ملاکت چنانیدند و اگر که نیز از انداختند بزیر
 همینجا اینجکت در اما اثر کرده بید رنگ بزمیت اختیار کردند و چیان فرار نمودند که تا رویه ای که
 چهار فرسنگی نیز از دست رسیدند و اصحاب قلعه در ایندغه منتظر و منصور گردیده اند و شجاع
 و دلیر گشته اند
 میرزا نعیم و یمن کچیان نیز از این شکست اطلاع نداشتند مکتوبی مینویسید و بقاصدی می رسید
 جعفر نام میدهد که با جماعت شکست خورده برساند مضمون این بوده که فردا چهار از زور
 گذشته شما از طرف قبله حمله آورید و حضرات نیز برزی از طرف مشرق و محمد رضا خان و میرزا
 یوسف کلانتر با شما هم راهی گنند و توپش بار و سر باز بکار از راه درب شکاف آمده تا
 آنکه یک مرتبه ایشانرا بنبته قلع و قمع نمایم و نفس پادشاه را از خود راضی سازیم که موجب عزت
 و سرفرازی خواهد بود
 قزاقهای اصحاب قلعه انقاصدرا گرفتند و آوردند خدمت علی سردار مکتوب را خواندند

و بر بی اطلاعی میرزا انجم از این شکست آفرین گفتمد سپس جواب کتوبت بدین طریق نگاشته
 قالی از شمشیر فولاد بر گفتمد و با هر کب قرقرنی بر همیکل انقاصد نوشتند و آن جسم سپان را
 فرستادند خدمت میرزا انجم با آن مضمون که ای میرزا انجم این قاصد را روانه نمکنک
 حجیم نمودیم که برای ورود شما تهنیه و مدارکی نماید که نزد اعمقان اران خود خجیل و شرمسار
 نخریدید

دسته نیز که این واقعه را خبرنداشد با چند نفر از سرباز و سرکردگان مجازی سنکر پیدا شد
 متدراجا آمدند تا علامت آنها قریب بچهار صد نفر معلوم گردید بعضی از نیزهها که عیال آنها بقایم
 آل محمد ایمان آورده بودند و در میان اصحاب حاضر بودند شوهر با خطاب نمودند چرا عیال ما را به راه
 خود آورده اید جواب دادند شما بقایم زن این زنها بجان شما حرام میباشند و عیال شما نیستند و شما
 بر آنها حلال نمیباشید شوهرها فریاد بر آوردند که چه شد شما با خدا را شناختید و ما با شما ختمیم جواب
 دادند چه شد که حضرت سلمان محمد اشناخت و علما محمد اشناختند و با محمد قتال نمودند

و در این میان علی سردار نقشه جنگ را چنین تعلیم داد که عده از تفنگچیان از بالا بروند نزدیک
 انگروه و ما با از پائین پای ایشان در حرف زدن مشغول میگرددیم شما با از بالا شروع کنید
 مطابق نقشه عده رشید فوق را گرفته و پورش آورند و تفنگها را آتش دادند آنها از بالا آتش
 گردیدند خواستند از پائین فرار کنند راه فرار را پائین بسته بودند از دو طرف شلیک کردند
 بیک نفر جوان رشید دست بقائمه شمشیر نمود ما بقی تفنگها را حائل نمودند و شمشیرها را غلاف
 پیرون آورده و بر انگروه حمله ور گردیدند جمیع اسباب و اسلحه جنگی و خوراک و آذوقه آنچه داشتند
 گذاشتند و فرار کردند اصحاب قلعه انروز را فرج بعد از شدت ناامیدند زیر بعضی اسلحه انداختند
 و خوراک هم کم داشتند این آذوقه و اسلحه را برداشته و مراجعت نمودند این قسمت دومی از لنگر

بزیان

که گاشند میرزا انجم بود که فرار کردند و او را بی معین گذاشتند و شمشیر رسوائی را بنوا آوردند ولی خود میرزا انجم خبر ندارد
 که تقریباً شجاعان ایندو که اشراف شده بودند و در خطر انفر بودند و از این چند نفر محدود شکست خوردند
 نزدیک غروب آفتاب خبر آوردند که میرزا انجم با توپ و قورخانه دولتی و سرباز از طریق درب شکاف کوه
 وارد گردیدند و منزل نمودند پیشتر ند که فردا مطابق دستور که در کاغذ قاصد نوشته از دو از چهار
 طرف حمله آورند و اصحاب را بجز تبه قلع و قمع نمایند

علی سردار سیکوید رفقا باید این اردو را مشبکست داد و متفرق ساخت و فردا را راحت باشیم
 و قاصد را ابتدا سیکوید خسته ایم بهتر است که فردا جنگ کنیم علی سردار سیکوید سربازها را غریند و کوه
 بندهای ما را نمایندند فرار راه فرار را بلد میشوند بهتر است مشبک را حرکت کنیم باری علی سردار
 را می پسندند و حمله میشوند

علی سردار سیکوید این اردو را باقی رایدنیت دو ۱۹ نفر از اردو اشحاب بنمایید که ۱۹ نفر از بالا
 و ۱۹ نفر از پائین حاضر شوند به ششگون

مطابق دستور حرکت میکنند ۱۹ نفر فوق سردار آنها سید حسین نامی بوده چشم آن
 قدری کم دیده بوده از روی سنگی عبور میکند که سنگ از زیر پایش حرکت میکند و از کوه پرت میشود
 که اردو ملققت شده همیای قتال میشوند اصحاب هم وضت نمیدهند از دو طرف شلیک میکنند
 آنه اگر کویان حمله میآورند بشلیک اولی شیرازه اردو از اهم تلاشی میشود سرباز رو بغیر می بندند
 بیک نفر میرزا انجم را بدوش میگرد و از میان معرکه او را پیرون می برد غوغا بلند میشود سرباز سچاره
 نمیدانند که ام طرف برو دیکت نفر در آن تاریکی شب بیکت یورتی (خانه چوبی) آتش می زنند
 یورتی دیگر آتش گرفته دامنه کوه از سطح آتش روشن میشود سرباز راه فرار خود را پیدا کرده فرار میکنند
 چون اردو فرار نمایند اصحاب از جنگ دست باز میدارند و مشغول بغارت میگرددند توپ با توپخانه

خطها سبب نوزاد

و آنچه باقی مانده همراه خود میآورند بالای کوه و بعد از این واقعه آسوده بودند میرزا نعیم آمد به نیریز و کتبه
 نوشت بفرمانفرمای فارس شاهزاده مؤید الدوله طالب میرزا که حضرت با همیا تمام از روز ششکست
 دادند حالیه صاحب تپ قورخانه اند اگر سر باز با ما بدش کشیده بودند و فرار از ما بجا نماندند زسانیده بود
 مرا یکشنبه چاره بنما و تدبیری کن قشون دولت شکست خورد قشون ملت گستاخ را یاد داد و فرار
 کرده جرات آمدن بجنگت ندارد اطراف نیریز یکچاره غارت و چپاولت
 مؤید الدوله نوشت بسردار ایل قشقایی که باید سلطان محمکت را یاری نمائی با بیان نیریز فربه بکنند
 پس حرکتی کن و جنبشی بنما پوشی ببر و متفرق نما و فتح را با اسم خود تمام کن و فخر و مهابت نما در جات رفیع
 در مقامات مسیح برای خود و ایل قشقایی اخذ فرما
 چون نوشته را الطغیعلیان خواند سواران و پیاده خود را جمع آوردی نمود و روانه کارزار در نیریز شد
 مؤید الدوله فرمانی داد بسردار فوج کلپاچکانی که در سردستان بودند که فوج را با توپ و قورخانه
 حرکت بده بطرف نیریز
 مؤید الدوله حکمی مینویسد با صراطجات و ایرج و پنج معادن و قطره پشنه و محال نیریز و دیچه
 و مسکن و غوری و رسایق و ارنه حدات و ده مورد و خواجه جالی و چهار راهی و قرانی و مهابار لو
 و عینالو بسرداری احمد خان و خان میرزا و معصوم خان فرست که در جنگ اولی شکست خوردند
 که جمیع باید حاضر شوید و انید شتمان دین و یا عنیان دولت را بقوه قاهره شانهای قلع و قمع
 نمائید بیش از این صبر و مهلت جایز نیست و چند فوج دیگر از اطراف خواسته ایم میانید و شما
 ملحق میگردند و من با لیم تا آنها وارد نشده اند شما قلع و قمع فرمائید
 این احکامات از زمان صدور نازمانیکه کل این قشون حاضر جبال در میدان قتال کشید مدت
 چهار روز بطول انجامید

صحاب قیامه در نیت ایام راحتی و آسایش آنها بوده که زنها قریب بشصده نفر و مردان قریب
 چهار صد نفر بودند
 ششصد صدای حاجات و تقاضای تائیریز میآمده بزرگان علما و سادات مشغول بمواعظ
 و نصایح بودند که از گذشته شدن نیندیشید و از اسارت نهر اسید سمن آخرتت گشته شدن
 در کباب آتام زمانست که سالیان دراز آباء و اجداد ما آرزو میکردند امر فرضیب ما شده
 این همان آتام زمانست که مستطیر ظهورش بودیم این همان آفتاب کلمه الهی است که طالع شده است
 که اراضی قلوب را بنور خود روشن نماید و ظلمات جهالت را مرتفع سازد این همان آمانیت که
 حضرت رسول محمد اروا نموده اند و جهان را بنور او و وعده دادند بهشت الهی و وعده گناه
 شما بوده است الیوم میعاد شماست ارواح اولیا و انبیا امروز شما را می بینم اینک اگر امروز شما
 گشته نشدید بنور ما همید مرد البسته خواهیم مرد پس نیکو ساعتی است که در حضور آتام جان بدسیم
 بیقین بسین بدانید که این مردن نیست این حیات است این زندگی ابدی است و دولت سرمد
 ملاحظه نمائید شما اصحاب قیامه از همه بزرگتر برای اینحضرت مردن هست برای شما هم مردن هست
 آنکه بوده و خواهد بود نور ربوبیت او و مقام قائمیت او بوده شما هم از آن نور محسوب بوزده اید
 چون گشته شوید از او خواهد بود امروز بوم تبلی السر اثر است یوم التغابن است یوم طال علیهم السلام
 یوم یغیر الله من اخیه و صاجبه و نبیه است یوم ترجف الراجمه است یوم یاتی السماء بدخان بسین است
 یوم نیادی المناد من مکان قریب است یوم یاتی ربک است یوم تشق الارض است یوم وقعت
 الواقیه لیس لوقعتها کاذبه است یوم یحون الجبال کاللعن المنفوش است یوم سیرت الجبال است
 یوم قیامت صغری یوم حشر است یوم نشر است یوم نشر است یوم یفخ فی الصقور است
 یوم یخویر شمس است یوم سقوط نجوم است یوم اشتاق قمر است یوم تری الناس کما تری هست

یوم تری الارض مایده است یوم میزان است یوم صراط است یوم خلود در جنت است
 یوم جاه الملک صفا یوم سئل سائل عذاب واقع است یوم اینم کنون الایات بحم الله جمیعاً
 یوم اشرف الارض بنور ربهاست یوم یاقی تاویل است یوم قیام از قبور است یوم نهم
 علی افواهمم وکتبنا بایدهم و تشهد ارجلهم است یوم بکیم کجا بدم رسول الله است یوم
 یضرب کجا ضرب رسول الله است یوم الساعه کنن قریب است یوم محیی رب است یوم
 لایغنی من الحق شیء است یوم میعاد است یوم اخر است یوم ترکین طبعا عن طبیعت
 یوم تلی علیهم ایاتنا قال اساطیر الانین است یوم یقوم الناس لرب العالمین یوم کبر
 بیوم الدین است یوم یوحی است که جمیع انبیاء و عده دادند بامت خود که رسالت
 است پس در چنین ایامی واقع شده ایم در یوحی که خبر دادند قائمرا شهید میکنند آیا
 سزاوار است مانده باشیم پس همیای ایری باشید همیای شهادت باشید
 همیای مردن اگر سنی پشتگی و سر ما باشید همیای شتر سواری باشید همیای باشید
 که چون شمارا شهر شهر گردانند شادی کنند و بر شما بخندند همیای باشید شما برهنه و عور
 وارد جمعیتها کنند و آنها کف زبان رقص کمان جام حی بردست شمارا نظر میکنند
 همیای باشید که چون بهر شهری وارد گردید ان شهر را آیین بندند مردم فوج فوج دسته
 دسته روز و روز و شمارا عید دهند مبارک گردانند اطهار شمارا در دامن شما جان بسیار
 عوض رحم بر شما بخندند پس شما هیچ امری محزون مباشید و دلخون گردید یوم امتحان
 است یوم امتیاز مؤمن از کافر است یوم استواء حقیقت بر عرش رحمانیت نمود جمیع را
 سنجای عمل خودشان جزا بدیوم فرغ الکبر است از هیچ مصیبتی خائف نباشید یوم قیامت
 است یومی است که جمیع اعیال در کفنه میران گذارده گردد یومی است عظیم مهر بلانی که

از اول تا سجال نصیب آمده بوده است یوم جمیع بلاهاست که وارد میشود و مهر بلانی که تصور
 کرده اند بشنیده اید امر و زمین است خوشا سجال شما خوشا سجال شما از جمله مطالبی که در دامن
 کوه در میان اصحاب بوده است و برخلاف عادات بشری واقع گردیده که تواریخ نشان نمید
 مگردند و نمیکند که برخلاف طبیعت حکم فرمایا بوده اند
 مثلاً شنیده نشده و دیده نشده که پدر یا مادر یا برادر کشته شده و نش او در مقابل
 موجود باشد نهج شرعی و قانون معمولی کسی نمایند از شدت جوع و عطش لبها خشکیده
 و بدن تقصیده گردیده عیش و عروسی کنند
 این اصحاب در آن ایام که محصور بوده اند و از متاع دنیا بی نصیب گردیده اند جناب حاجی
 شیخ عبد العالی بروفق قران و احادیث و نهج شرع اسلامی مزاجت و نکاح و عقد بجا
 میفرمودند و جوانان دختر و پسر رازن و شوهر قرار میدادند
 میتوانیم بگویم چنانچه از بعد ذکر میشود جمیع رجال را کشته و صغار هم بواسطه سر مادی قوتی
 مردند و چندی در حضور مادر با سر بریدند حالیه اغلب بجا میان سبزی از همان بازماندگان
 ششده آه هستند
 از جمله مطالب واقع برخلاف عادت طبیعت این زنها تریب میپایند الی ششصد نفر ذکر
 میکنند و همه قسم بودند معتمر و جوان و صغیر کامل و جاهل بالغ و غیر بالغ تازه عروس شوهر
 کشته پدر و برادر و عمو کشته این زنها چنانچه اشاره خواهد شد یکم شجاعها و شرماتها
 و کراتها و بخششها نموده اند که جمیع این اردو کجسته ظاهر دیده اند و عبرت گرفته و آفرین
 خوانده اند که رفتار و کردار چون برخلاف عادت طبیعت بوده است در قلوب حضار
 آینه و آینه و جلالتی و عظمتی ایجاد میکند که دست بی عصمتی بسوی این نفوس

مقصود دراز نمیشود

قارنین محترم در این نکته مذکور باید دقتی بفرمایند که این خبث و مقال با اصحاب جلال هم
 معموله و آنچه در بین سلاطین و غیره نبوده که شرافت خانوادگی و فرادسی مانع از بی محصصی باشد
 حضرات علماء که مردم عوام قول اینفوس را از طرف خدا میداند و کردار این نفوس را معتبر
 درگاه خدا طاعت آنیکرود و فرض و واجب میدانند و اراده اینها را ثواب میدانند و غیره
 دارند که اگر نفسی کفشد فلان کار را بکن اگر بجا آورد بهشت بر او واجب است و اگر نکرد
 او را جهنم داده اند
 این نفوس باین لشکر قرار میسران بجای فرقی محاشنه و ترا محاشنه بودند و لسان محاشنه و مکان محاشنه
 داشتند همانند که این نفوس کافرند مثل کفار معمول از قبیل پیرو و هند و دیگر کافر جدیدند
 که هر اذیتی اینها بکنی داخل خبث کردی مال اینها بر شما حلالست عیال اینها بقستی بر شما حلالست
 که متصرفان کیف نیاید بفرود میشد بکشید بسوزانید هر قسمه اذیتی رو بدارید داخل بهشت
 میگردید این لشکر انبوه که با این جلال و شکوه آمدند برای نفع دنیا و آخرت حاضر شدند
 اگر حقیقت حال را بیان میکردند البته مرتکب این اعمال نمیشد چون قدری حالت شوق در کار بین
 حاصل کردید سیکویم قوه ما در آء طبیعت چنان بد تصرف را در اطراف این نفوس ظاهر ساخته
 بوده است که هر وقت خصماء نظری باین زنهار میفروند اینها را در یک قلعه محکم از عصمت که جدا از
 از زمین و بارگاه او از جلال و فریشت و انانیست از عطش و زرز کوری مشاهده میفروند که از این
 انصاف قلبی حاصل میگردیده است که بعضی از لشکر این بزبان خودشان مکرر ما دام عمر زکر میگردیم
 که این نفوس را با کفشد کافرند (مؤلفینم کافر میدانند ما خوب بهتر از او ایمان ما بدین)
 از جمله و قویای که ما را متذکر میگرداند بر یکت خلاف طبیعت و بسیار جوست از برای نوع بشر

وقتی که یکسلبه و قویای که بر خلاف طبیعت واقع میگردد و چون اینگونه امور بر خلاف طبیعت
 و قانون طبیعت است ثابت میکند که ما در آء طبیعتی که جمیع امور در قبضه قدرت فرمازانی اوست
 بخواه آیت که طبیعت و آنچه در او باور و باو تعلق دارد مقهور اوست ظاهر و ثابت میگردد و نوع بشر
 چون فراموش کار است پس از خدی فراموش میکند و حق بطرف آن فراموش کار است زیرا سر تا پا اسیر
 طبیعت است و البته طبیعت غالب آید و فراموشی حاصل میگردد
 و غرضی بوده اند که اینها اعمال و رفتار و گفتار در کارشان بر خلاف طبیعت بوده اند و اول میخواست
 بوده اند ظهور و بروز خارق عادات را در تصرفات در وجدان بشر میفروند که نوع بشر بتواند طبیعتی که کاملاً
 مقهور و مغلوب است بر او حاکم گردد و بر نفس طبیعت حکم نماید
 و این نفوس را در عالم بشریت انبیا، مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نبی بشر خوانند از قبل حضرت ابراهیم
 و موسی و عیسی و محمد و غیره و آن نفوسیکه در عهد این اشخاص بزرگ بودند قوامی ظاهر و باطن اینها
 کامل تر و نام تر و عالم تر و عامل تر از جمیع نفوس بشر از زمان بوده اند
 پس تاریخ و قتیست که رجوع کنیم و از شرح حالات این اطلاق حاصل نمایم و بعینت انصاف و
 دور بین عالم خبی نه خود نمی مشاهد نمایم جمیع اعمال و رفتار این نفوس مانند همان نفوس در زمان
 عصه که مرابئی آن مرتبی بوده اند یکی است ابدال فرقی در میان نیست از قبیل شس نبی با و بدیهی و بعضی
 که انسان تا در عالم بلبیت عرفت چشیکه از عالم طبیعت تجاوز کند و در آء طبیعت نظر افکند
 در وجود او موجود دیگر در همین ثبوت و در سرخ و استقامت از خصوصیات ما در آء این عالم بلبیت
 بدیهی است عالم طبیعت در آن واحد در حالت واحد قائم و استوار نیست هر آن در تجویل و استعجال است
 که این در ثبوت در او یافت نمیشود و ثبوت تحقق نیابد در سرخ و استقامت چهار چهره کشاید
 و همچنین ثبوت در حال واحد قرار بگیرد و استقرار نیابد نفس تجویل و استعجال صورت هر ج

و مرج را فرغ کند مانند کشتی که بتابون طبیعت میر میکند اگر ز نام اختیارش بدست شخص ثابت بقدری کشاید زراعت مختل تجارات مستطیل فرقه کشته جمعی اسیر کرده و در بدر اطفال یتیم
 و مینی و عالم و ما هر می نباشد آن سیر طبیعی انجسی ز کوه رساند و غرق و نابود نماید ولی آن قوه قاهره زندهای شوهر ما در و در عزای فرزندشان متعاقب کشته پسرشان خاک بر سر کنند
 کاپیتان و علم ثابت ناخدا کشتی را با جل رساند و سالم عبور دهد پس این اساس از کوشش این اساس برای چه این اقتصادات نزد امم دیگر برای چه
 که اینها مانند در عالم تائیس و تکیس کشته است و آن لغزش که هر بای آن کوششین بوده اند صدقاً این اقدامات ترقی دولت را نشان دهد و یا بر ثروت ملت بمنزله ایند که محو و نابود نماید چنانچه
 حمیده و اخلاق ستوده آنها مانند اصحاب قلعه بوده است چنانچه آنها خود را معتمدین بنیان و مرج مشاهده شده و تجربه گردیده است

این اساس و تکمیل این قصر عظیم میدانستند این اصحاب قلعه هم خود را مثل آنها میدانستند
 و مانند آنها عمل نموده اند و نمایش اعمال اینها مانند آنها بوده است
 و همچنین صبر و تحمل در ناگایمات و بلاهای و آورده اینهم برخلاف طبیعت است زیرا جمیع منازعات
 و خصومات و جدالها و قتالها از خصوصیات طبایع متضاده است و چون نوع تضادات محصور
 نیست تا غضات هم معدود نیست لذا چون حقیقت انسان از عالم طبایع نجات یافت و روش
 کشت بنور ما در آرزوی طبیعت و اطمینان حاصل نمود که قوه قاهره ما محدود و ما در آرزوی طبیعت جمیع طبایع
 معترض و معسول است و منتهی انوقت صورتش کور و قانع گردد زهر هر بلای او را در اقیقت و شهید و شریک نشانی
 انوقت بلا پندارد و رخت نداند بلکه رحمت و امداد و لطف خاص فضل بیند و عطا
 این نکته را باید دانست که اولیا، با مورچه اندازه در حقوق جمهور دست بقدری داشته اند
 و بر حجابی و ضلالت میکوشیده اند

باری برویم بر سر مطالب این لشکر بی اندازه برای قتال چند نفری معدود که مشبهها از سر ماتلف
 میگردند در روزها در طلب آب و آذوقه می گردند از اطراف و اجانب جمع گردیدند
 میرزا انیم با یک جلال ناپلویی و نمایش بزرگاری چادر او را در یکجای برپا نمودند و شوشونم
 در این میان بهر دسته کوشه را اختیار کردند
 میرزا انیم کاهی بواسطه سربازهای دولتی و توب و قورخانه و شیمپور و بالابان و کرنا و غیره
 نمایش میداد
 اصحاب شمش کاهی مناجات میخواندند و زمان نماز جماعت بجا میآوردند و وقتی در طلب
 آب برای کودکان در این پایان میدویدند ساعتی برای استیلت و مواعظت کرده هم
 جمع میآیدند و متهیای کشته شدن میکردیدند

میرزا انیم کم کم امر داد که فرج بیابند در جبل درب شکاف و درستان مشهور با قلمیری
 نزدیک اصحاب که انتخاب این فرار داده بودند نیز اچشمه آبی است در اینجا مشهور است
 که آب اصحاب از آن چشمه بود
 سازمان آبد این آب را شرف نمودند و اصحاب را از شرب آب منع میکردند علی سزار
 نامت مغز چینی که در جبل شاره شده بینه نفر دیگر از بلای عسکر برقدار که جمعاً چهار ده نفر

بالبغرض در یکت قبضه از یک کوشه از ایران چند نفری کردیک نفر محمدی مثل آقا سید کجی جمع
 آمدند و در مطالب و حافی که تعلق بوجهان و دل دارند نه باب و کل صحبت میدارند و هم دیگر
 را بصیحت خلأقی و مقام ملکوتی میکنند اینجک و جدال برای چه این خارات و آورده را
 چه مدت چندین سال در جنگ بیز زمان امنی با قشون کشتی با اشرا را اجازه دهند که دست

بودند یورش میاورند سربازان در این یورش دست راست پرقدار را کلاه میرد پرقدار پرتر از او بود ز خنجر میشود ولی آقا میرزا چهره کشته میشود
 نصب میکند و بادست چند نفر از بصره بشیر کشت پس پرتر از این صاحبین بمیره زاده میرزا علی ولد که بلانی باقر برادر تاج الدین که در رکاب حضرت وحیدانگه کشته شد در بالای قلی ایستاده تماشا
 برداشته و آنهم جوان باهنر رشیدی بود پس بکف حمله آورد و ایشان را از خنجر متفرق ساخت و چون بمیوه ملققت میشود که علی سردار کشته است خاک بر سر گمان میدهد و خود را بر روی نعش او
 نفری را از دم شمشیر ابدار خلعت قرمزین بقامت آنها پوشانید و فرستاد نزد دیران
 میاندازد شکران او را هم میکشند بر آینه و نفرزاج را میکشند

صدای او میآید اصیبا بلند کردند آن جوان چون ز خنجر در در دویم خود فروان داشت حکمتر
 و طباطبش چنین اقتضا نموده که قدری از پیه شکسته برد برای جراحت آنها اندازد همه
 خود میرد

علی سردار چون رسادت او مشهور بود نقشه خنک با او چنین کشیدند او را بر بند در جنگ
 لذا بهار لو که رشیدترین و رزم اور این اردو بودند میر شکار با و پیاد بای خود را و جنگل محلی
 و متفرق میمانید و سواران نایب ساخت و باز و جوانان در آن جنگل و بیابان نهادند

ولی سید علی بهمان حالت باقی ماند تا سیاهی شب خیمه سیاه خود را کج کرد آن نامدار با زنها
 چشمار که عدد از ارزدیست تخمینا متجاوز دانسته برخواست و آمد در سنگر نزد رفقای خود و گفت
 پس از اینکه مرا کلاه زدن زخم بسیاری باسنت و چوب و شمشیر زدند ولی نه استم چه شد که سر مرا
 مانند سایرین از بدن جدا کردند و من در حالت پیوشی بودم که ناگاه یکی بمن گفت که بر خیز و برو در
 سنگر نزد رفقا و خبر شهادت علی سردار را با آنها برسان و باید تو را ببرند بطهران و در آنجا شهید کنند
 پس ضعف بر او مستولی گشت و مطابق همان پیش منی که خود او گفته بود با چند نفری بطهران بردند
 و در آن ارض طاکه طهران باشد شهید میکنند

در آن شب احمد خان و خان میرزای بهار کوسرداران کرده قاصدی فرستادند نزد اصحاب که با
 مقصود می ندریم و با بقیه شما با کاری نداریم و جدالی در میان نیست حکم قبله عالم شده بود
 علی سردار را از شما میخواستیم خدا خواست و بیخت یاری کرد و او بدست پاکشته شد شما عیال خود را
 ذریک بشخصه نفر یکجمله شلیک میکنند سواران هم حراحت میکنند اطراف ایشان را گرفته
 و خبر کلاه تفنگ شهید میکنند بجز دیگر سید علی نام داشته زخم بسیاری باورده بجانند از
 که انهم شهید شده قدری از زیر کله می اورا برده بودند اردو و نمیدانستند علی سردار کشته
 شده بجانشان یکی از جوانان رشید اصحاب کشته بودند اند و نفر دیگر که بهراه علی سردار
 در این دعوا و نزاع بودند یکی میرزا محمد ولد آخوند ملا موسی و دیگر آقا سید علی ولد آقا میرزا محمد

بردارید و ثابت از اینکمان فرار کنید

مشهدی میرزا این قطب خباب آریز احمد و چند نفر از حضرات آخوند پیغام فرستادند که شما سردار ما را تصدیق نمودید و محبت بنمایید و تکلیف فرار نمودید و نصیحت میکنید اما ممنون شدیم و بی یقین بدانید که ابا چهار رسالت شهادت را قبول نموده و خریداریم و اسیری عیال خود را دانسته و قبول نموده ایم هر چه خود تر نور عظیم است و شما هم با انور کشتن استیلا عبت خود را متمم و محفل نمایم و هرگاه رعایتی ارید چند مطلب داریم انجام دهید یکی آنکه بگذارید کشتههای خود در فن نمایم و چون از اینکار فراغت حاصل گشت باقی را خواهیم گفت

چون این پیغام اورسرداران رسانید اینها مردانند که اردو و عقب فرستیدند اردو کوچ کرد و بجایه یکمیل عقب نشینی

اصحاب هم آمدند بدنهائی بی سر را با همان حالتی که بودند همه را در یک قبر نهادند و بر هیچ شرح خاک ریختند و از این مطلب آسوده گشت بعد با بر فر ایدل بسیار نمودند
عبدالرزاق چنان صلاح دانست که زنهار اجمع آوری نموده در رستان آس بران منزل دادند در حال هم سنکرهای مختلفه را با کرده و در سنکر آس بران که سنکر معتبر ایشان بوده و بسیار سرسوان واقع میشد در اینجا ماند

خان سردار بهار لو پیغام فرستاد و با سردار است فضل نستان از اینجمل فرار کنید هر روز هزار نفری بر عده لشکر افزوده میکرد و شما توه که با سلطان مملکت نزاع شوا ایند نمود و جنگت نتوانید بنمایند

اصحاب پیغام را چنین مبادله و جواب میدهند که ما از تعارف شما ممنون هستیم و از انداز شما بسیار تشکر میباشیم

لکن بدانید که از اول نزاع و جدالی با سلطان مملکت ندانسته و ندانیم ما را انجیال ریاست بر سر بوده و نه هوای سلطنت میباشند نه یاغی دولت هستیم و نه طاعنی ملت و نه مالیه دولت را خواستگاریم و نه خزان ملت ما را مستحق فقر و مملکت هستیم و مدعی میباشیم که قائم آل محمد ظاهر شده باید تکلیف خود را بسجا آورید

این حاکم و آساکم متمول سابق برای ریاست خودشان و خرج تراشی برای دولت این اقدامات نموده اند و حالیه هم دست بردار نیستند تا ما را تمام نکند پس مطالب ثانی آنکه شما آنچه محبت دارید بعد از شهادت ما در حق زنهای ما و اطفال ما بنمایند

چون زنها در حال در آن سنکر آس بران منزل گرفتند در آنوقت اذوقه تمامه تمام شده بوده است قدری برنج و قدری انجیر حکم بود و چند رأس الاغ روزی یک رأس آن الاغها را

میکشند و بر حال و نشاء تقسیم نمودند و قدری انجیر بر زنهای میدادند دیگر قوتی و غذائی ندانستند و زنهای قبول برنج نمی نمودند و میگفتند که مرد ما باید زراع و جنگ بکنند باید قوتی داشته باشند

در این حدود فقط یک چشمه آبی بوده مشهور بیا قوتی و این چشمه آب کفایت این جمعیت را نمی داده تا آنکه زنهای جمع شدند بر دند آبی پا و رند و انجیره را لشکر احاطه کرده بودند چون انجیر امت نثار وارد شدند که آبی بردارند سر باران همانغت بنمایند و تیری از تفنگت کینفره خالی میشود و

میخورد و بر بدن کینفره از زنهای هلاک میکرد و زنهای صدهای کبیر بلند میکنند و چون رجالان کارزار حمله و یورش میاورند آن مردان فرار اختیار میکنند اینها تعاقب می نمایند و نره زنان

کبیر کو بیان میدادند از عقب سنجقین آب که انهادت و پایی خود را کم میکنند و گشت فاشی میخورد و بسیندی از بسیارها نصیب آنها میشود و چشمه آب سبزه زنهای باید

لکن بموا بسیار سرد بوده و زمستان هم بوده است اغلب اینها لباس ندانستند و کفشی هم

نداشته و قحطی نمانده چنان عرصه بر اینها نیک شده که قلم از تحریر لبر بازند و لسان از تقریر حقی حیوانات
هم که برای اینها بود از تشنگی گداها سیاه شده بود و در حال هم سرتیاریت تمام کرده بودند

در آن ایام علی سردار بزرگ بوده و شوشنم اینها را محاصره نموده بودند که بلای حاد می سردار با بود و چهره را اصحاب
حرکت میکنند بر آن محله سادات معصومشان سه چیز بوده اول حاجی سید عابد که بنفایق است
قال اناسید یحیی را فراختم آورد ۲ میرزا حسین روضه خوان که بنفایق آمده در داخل اصحاب
و بجمال عجز و تذلل میبوید و بعد منزل حاکم مقتول و تمام مطالب را برای خان حاکم نقل معیوده ۳ زینا نیک
بر حد پاک مظلوم حضرت و حیدر کبر کل میزدند

این نوز و پنجاه یکمیشی میآوردند محله سادات و حاجی سید عابد را بچنگت میآوردند و با شمشیر ابدار او را
پاکت میکنند و میفرستند در انعام خدمت خان حاکم مقتول که خبر دهد میرزا حسین روضه خوان التماس
و از دست برد برای روضه خوانی چون میرزا حسین روضه خوان را نزد اصحاب حاضر کنند فوراً او را بالباس
قرمز می آرد حالتیکه عوض آنکه خاک بر سر کند خون آلود میکند بدن عوز را و بجنود خان حاکم عرض میکنند
نشدت بروم برای آنکه زنها بغیره و شوشن مجلس را بکنند و کل زنند و محله را از صد خبر کنند زن
لازم است زن لایم خان حاکم میگوید شما همیشه دعایان ستیاب بود از اثر دعای شما بود که اناسید
گشته کشت و در پناه از نیز بر کنده شد این خسته و فدا و خواهد دولت فراخی حاصل نمود سلطان
راخت کشت جانیه دعا کنند آنچه نفرزن حاضر شود چون میرزا حسین روضه خوان ریش خون
آلود عوز ابر دست گرفته دعا میکند فوراً اصحاب را شنیده و اجابت میکنند چندین نفر
از آن زنها می کل زینا بالباس قرمز و کیوان خون آلود در حالتیکه نفسها قطع شده و چنان
پیوسته گشته که کوی مرده اند و در میکنند در مجلس عزاداری خان مقتول و حاجی سید عابد
لطفعلیخان امر داد که سنکری مجازی سنکرا اصحاب را بخشد و در سر باز و قنشقیان چهار

بلوکی و غیره و حضرتان مبارک بر کشیده و مدت چند روز بی حرکت مشغول شده اند اصحاب را بواسطه کمی شرب
و باروت شلیک بی فایده میگردند چنانکه قشون دولت از حد سنگر خود تجاوز ننمودند و سیمو نذ اصحاب
دفاع نمودند

عده اصحاب روز بروز کم میگرددند ولی قشون دولت روز افزون بود و بر شترت میافزودند
قشون صدر ابله که گردند هر گاه گفتگوی مدینهی دارید بیا کنید و حضوراً دعوتی خود را ثابت نمایند
جاب قاعا علی که عالم بود و صاحب منطق و بیان بلای داشت فرج انکیر نولسانی داشت فضیحه
طبع آمد در اردو و خدمت لطفعلیخان بر طابق آیات قرآن و بیانات انبیا و اعلام و آثار
ظهور قائم آل محمد را ثابت نمود تکلیف صلح نمودند ملا علی از اردو مراجعت نمود تفصیل را بیان نمود
فریاد بر آوردند که این قوم معصودی ندارند برگشتن ما با و تدبیری نداشته خبر بچنگت آوردن
ما با سانی کشتن ما با ما که جنگی نه استیم و زراعی نخواهیم داد قانی نداشته و نداریم خبر آنکه میگنیم
قائم آل محمد ظاهر شده برود خدمت آنحضرت و تکلیف خود را بداند از این قتل کوچ کنید
و هر گاه خیال کشتن ما را دارید ما چهار سالست شهادت را قبول کرده ایم

اماگاه سردار کل امر داد که شیپور زنند و طبل جنگ را بنواخشد و قنشقیان در جا های خود که
پشت سنگها در درختها بود پنهان گردیدند و سواران جوانان کمان در میدان رزم جوانانی
دادند و اسبها را تاخت میگردند و خبر میخوانند و مبارز میطلبیدند ساعتی بهر اقیانگت
خالی میکردند در این اثنا قدری باران آمد و هوا منقلب گردید عبا گرفت بجهتیکه هرگز
نمیدیدند مگر آنکه بصحبت میگردند و میشنویدند
قشون نایب شرارت را کردند و اطراف اصحاب را احاطه نمودند
اصحاب مسکرمین آمدند و دست بخت شمشیر نمودند و بار دو محله آوردند صد را بیاخت

بلند نمودند زنها را سنگر صد را با صاحب الزمان بلند نمودند و جواب مردان میدادند
 قشون این شاعر ادیدند از جنگ کردن و سنگر گرفتن یا بوس گردیدند و در حربه سنگر خود حجت
 نمودند گفتن بیان که حجتی بودند که تبه از چهار جانب اصحاب را احاطه نمودند و شلیک کردند در این
 حربه اصحاب خود را که کردند و تکلیف زانداسته متحیر ماندند که چه بکنند تا وقتی که خود را سنگر
 رسانیدند خود را شماره کردند و دید که کرایه نمودند پنجاه نفر از عده اصحاب بود دو ساعت تا بل
 نمودند بعد حرکت کردند بر دیم به بنیم بر سر باقی چه آمده در همان تاریکی شب و سر ما و کشتی
 که خصوصاً در همان روز چیزی نخورده بودند و نداشتند غذائی که بخورند
 در نشسته و ابعی را کشته و بعضی را زخمی و مجروح مشاهده نمودند بهر ارضت آن زخمیها
 را آوردند در سنگر و آتش بود که روشن نمایند و آبی گرم کنند و آن مجروحین بخوراند اینها
 در حالت سهوشی بودند
 مشندی میرزا دین قطب انوار دلاری میداد تسلیم میگفت و نصیحت نمود که تا جان
 دارید بگوئید و زخمها را با در محلی جوابانیند بعضی با فرار کردند خیال آنکه جانی بماند
 در برند و بقیه حیات خود را بزند کانی خوشی بسر برد چون پشت با صاحب نمودند و نصایح
 آنها را نشنیدند تمام آنها را گرفتند و کشتند
 چون صبح شد اردو از جام حرکت کرد و طبل جنگ را بنواختند و شیور حاضر باش را زدند قشون
 در نهایت راحتی و اطمینان بمیدان جنگ آمد
 دلی اصحاب در آن شب شکست فاحشی خوردند و تلفات زیادی دادند و اموال خود را
 و بجای کسی میدان حاضر دفاع نیست این قسمتی که بودند از سنگر بیرون آمدند و با
 مشغول شدند

در این یوم اول روز نیست که دشمن اصحاب غالبیت خود را مشاهده نمودند و ساد میگردند و مله
 نمودند شیخ غورخ میزدند قرنی فیروز را جوانی شازت را مینواختند ساز تمامی شدن جنگ را
 میزدند یکمورشی آوردند و کار اصحاب را خاتمه دادند آنچه توانستند کشیدند و آنچه زخمی بودند
 سر از بدن جدا نمودند
 اصحاب چون این ترتیب مشاهده نمودند برای تسلیم دادن به دیگر و استیصال و اتفاق در میان
 خودشان دانستهای لباس همگی را بهم بستند و گفتند تا جان داریم استاد کی مینماییم دهر کرا
 را باغی نمایم و پشت بصف کار را نیکینم و جان را فدای نمایم ملا علیقته که از غیاب بود گفت
 چگونه دیگر میکنیم که چه در بدن جز ضعف قوه دیگر نداریم با چنین قوه که فعلاً از صاحب الزمان
 داریم یکمورشی دیگر میآوریم کمر تبه دست بر زبان و دمان زد و مله کمان صد را با صاحب
 الزمان بلند کردند و حمله سخت آوردند ناگاه کمانه پشت دستش خورده و از عقب سرش بر پاره
 رفت و شهید شد میرزا احمد صد را بلند کرد که بگوئید که ساعت آخرت در این وقت
 که این سردار دومی خود را باز دید نمود عدد آنها سازند و نفر بودند
 این باز ماندگان را دل داری داد تسلیم گفت قوت میداد گفت ای برادران این چشم
 که الساعة بستم بجال پشمال محبوب امکان در لامکان کشایم و این قدرها که از رفتن در این وقت
 باز ماند دقیقه دیگر در ملکوت آئی میخراید امیدست هایکه الساعة از قوه حرکت باز ماند
 ساعت دیگر کردن محسوق رحمانی در آید این جانی که در این هیچک فانی در رحمت است دقیقه
 دیگر در امان جانیست این زبانیکه از تاب عطرش چون چوب خشک بهم میخورد یک آن دیگر از
 لب مقصود عالمیان در عالم ملکوت رحمان حیات ابدی نوشد و بنای حی ابدی قبول
 کرد در این قلبیکه نقد ادر اضطرار و ضرابان شدید است دقیقه دیگر در عالم لا بهوت

در راحت و آسایش است این جسمیکه در فشار رخمت دارفانی در ملاکتست دقیقه دیگر در استبرق و در
 و سندس در جبروت الهی سالم و راحت و آسوده کی یابد چه نیکو ساعتی است این ساعت وجه محتاجی است
 ای مقام فرداست که از شرق و غرب یابند در این سرزمین و صدرا کبریه و زاری بلند کند و افش
 خوردن که کاش با در آن روز بودیم کشته میشدیم بریزید این خونهای پاک بر این زمین در رنگین کنید
 و بذرحجت الله بنفشانید تا کلهای آزادی برودید و این جولانرا در این ساعت امتداد دهید تا هموا
 دیگرگون گردد و منتظر شود که نسایم غیرشش دائما در محبوب مرور باشد که خفتگان فراتر خلقت
 و نادانی را بیدار نماید چشمه معرفت جاری شود و ابرهای حمت بار دهنی لعل بر اهل عالم
 فیضان نماید نیات ابدی خیمه در امکان برافراز سلطنت حق قیوم در این عالم تشکیل
 گردد عالم وجود عالم دیگر شود دلیلان عزیز شوند نادانان عالم کردند محتاجان غنی کردند
 بی سرو سامانها سرد سامانی یابند ریشه ظلم از جهان قطع گردد روح اخوت و برادری در
 اجباد اهل عالم دمیده گردد تا رندگی انفرادی که موت ابدی و ذلت دائمی است
 تبدیل با جماع گردد ای اصحاب کج میشد بکنند که آخرین حکمت بعد از این خنک خنک
 عالم برانند و شاه بنیکوی عزیز صلح اکبر در بازار امکان نقاب از جمال خود بردار و جوهر
 عرش احلال خود نمکن گردد بپوشید و بکشید که این آخرین حضور هست فردا سلطان
 با عظمت و اقتدار برادری و برابری و حریت بر عرش جلال مواسات بشری مستوی میکرد
 بپوشید تا بنا بر محبت الله پردهای او با هم بسوزد و محرق گردد بکشید که ملا اعلی در عالم
 بالا بالا بنیاض بسته اند و منتظر شما میشد که شمارا در آغوش خود گیرند و ببوسند
 و بویند و بگویند خوشا بحال شما خوشا بحال شما بگویند و کوش خود را از این بیابان
 در فانی باز دارید تا صدای ضحیه و ناله اصلاب در ارحام مصطبرات خود بشنوید که جهان

بر سر دست گرفته و تاسی بپیران پاک کمر خود میکنند و در راه هدایت نفوس جان بپایند
 سبمانیه
 بشنا بیدار شدن فاتح و منصور گردد و برود ز زاده پیر تاج بر سرش در سجای کربلا و جابرزه و انعام
 کبر و انصاف همان اشخاص میشود و اما همان مظلومان
 از این کلمات تسلیم آید عشق انجیر آن بیکه تا رسیدن شهادت و سر دارا روی شهادت و برزگوار
 یکپوشی و جوشی دیگر نمودند آنچه شهید شدند و آنچه از قوت رفتند از گوه بزیر افتادند و شهید شد
 و کار رجال کجیر تمام شد
 طایفه بهار لکه که قائل علی سردار بود پیش دستی کردند برای اسارت زنها و غارت اموال حضرات
 نسوان چون مهبای اسارت بودند لباس فاخر ارتن خود پودن آوردند زینت و اسباب زینت
 آنچه داشتند برای غارتگران سجا که اشند
 آن طالبین اسباب دنیوی و متاع فانی را بمطلوب خود مشغول ساختند و سرگرم بدینا نمودند و اگر
 زنها طالب متاع دنیا بودند چرا خود را مهبای اسارت میبوند و اگر آنها طالب این زینتها بودند در ایندست
 چرا ناله و زاری اینها بدرگاه حضرت باری تعالی در قلب آنها اثر نمیکرد و منا چاهتا و گریه و ضحیمای این
 نفوس در بطون شهباء و سحر در دل آنها اثر نمینود و آنها را از فراتر غفلت بیدار میکرد و آن نماز
 جماعتها و ذکر و دعای این نفوس روح انیکروه را با با هم از زبان و در که در فضای قدس علم و دانش بردار
 کیند ای اقوات قرآن این نفوس که نهایت بلاغت و درجات فصاحت قلوب اینجماعت را خاضع
 و خاشع نگردانند که اطمینانی حاصل کنند و ناله صدای ضحیه و ناله اطفال از کرسنگی و تشنگی دلها
 چون سنگ اینقوم را نکافت که انیکروه وقتی بخود آیند و متذکر شوند که آتایان و علما با حالی کردند و
 فتوادانند و حکم نموده اند که اینها کافرند برویم و تحقیق کنیم کفر آنها که است و علت کافر شدن اینها
 چیست

ایکایم بخدا شدند و خدا را نیت سانسند اینها که شب و روز بمناجات مشغولند و اگر بقرآن کارشند اینها
 که قرآن را بصوت یلح و لسان فصیح و بلاغت میخوانند و قرآن است میمانند و اگر بتجهر رسول الله و علی ولی الله
 و ائمه اطهار کارشند اینها در تمام سختیها و شدائد خدا را بتجهر رسول مجتهد و ائمه اطهار تسبیح میخوانند
 بمرکاد خدا برفع قرار میدهند و اگر از شریعت اسلام بیرون رفته اند اینها که علما هستند و حافظه
 شریعت و روح شریعتند و اگر اعتقاد بقیامت ندارند این جان فشانها و مظلومیت و محبت
 و معصومیت آنها دلیل بر اینست که اینها از خدا میترسند و از عذاب خدا و سخط الهی میترسند و در وقت
 امور خود تقوی می نمایند و اگر لشکر صاحب زمان هستند اینها در هر محله فریاد یا صاحب الزمان را بفریاد میکنند
 می رسانند و اگر علما میگویند این نفوس دنیا و ریاست دنیا را میجویند اگر این نفوس طالب این ریاستها
 بودند همه نفوس ریاستی را با اینها بخشیدیم دوری جویند و یا بکنند و احقران نمایند و اگر یک فرقه از فرق
 اسلامی را در نایبالات قرآنی میجویند تشکیل دهند در اینصورت حکم بقتل و اعدام برای چه
 هفتاد و دو فرقه هستند تمام با هم آمیزش دارند و از هر یک یکبارگی میمانند با این کیفیت هم در
 نمایند این نظرها برای چه باین نفوس رو میدارند و جاری میکنند پس معلوم بود که این لشکر را
 غارت آید بودند در کفر خدا بودند در فکر دین نداشتند اندک همی و از قرآن نشناختند
 بکرماتی است است نفس و هوای رؤساء سیاسی و روحانیند بهر آنکه خواهند از این نفوس کشتن
 دهند و خیال عمر السحام دهند تا این آیه خود نمایند
 پس زنها چون دیدند که نزیک آمدند برای غارت خود را در طرفی دیگر کشیدند و زینت آرا بجای دیگر
 طایفه بهار لو چون زینت آرا یافته و اسبابها را بچنگ آوردند دیگر متعرض زنها کردند و ازین
 نمودند
 اجتماع زنان از آنهمان حرکت دادند و بدامنه کوه در آن آوردند و چون مسافت بعدی در میان

بود ایشان را محافظت نمودند
 در میان زنها دو نفر از علما بودند که موی آنها سفید و قد خمیده داشتند و قوه مزاج در آنها نبود و این دو نفر
 که یکی ملا موسی و دیگر ملا محمد باقر
 سردار سر بازاری نیز می میرزا علی بکت نیز می بوده و این مرد بسیار شقی و قسی القلب بوده این دو نفر سر در
 سری بود ملا محمد باقر بدست یکی از اطعمال اصحاب را در ملا محمد باقر را دختر داده بود و صغیره این دختر مقصود
 مشکینی بر سر داشت او را ردیف خود سوار کرد و سر ملا محمد باقر را بدست او و باخت کرد که هدیه و تقار
 برای میرزا نعیم برود
 میرزا نعیم در آن روز مقرر سریر جلالت و شوکت خود را در همان کوه بی سامان قرار داده بود که سکنی را
 صندلی قرار داده بودی البندلی نشسته و چتری در بالای سر او گرفته بودند که حرارت اثاب در پشت
 صورت او بخند و نوزاند
 سر بازان بسیار و غلامان بالاسپاهی زرنگار در جلو و کنار او ایستاده بودند و سواران در مقابل
 بحالت نظام متوقف منتظر او آمد پیشخدمتان با ظرف مرصع مملو از شربت بدست
 و ایستاده که چون محطش مستولی کرد اشاره نمایند آنها بجهت تمام بدهند که روز و نوبت که مباد
 از در خنجر کنند و تولید مرضی شود و برای تفریح خواطر او که مباد از زده کرد در قاصان برقص مشغول
 و بیازنده با در ساز و نوا خوانندگان در تعنی و او از مطربان در حالت طرب شکوه یکی تا عیش را
 بنزد و دیگری حکمت فتح را مینواخت و کردوی مست و محمور از این ظفر و فتوح و جسمی نصحه
 سرور را در زیر پرده مشغول درین مجلسی که مرغ غم در هوای او بردار کند هزاران تیر از کمان عیش
 بر او خورد و با بود کند و اگر عبا حزنی در آن فضا موجود آب طرب و سرور از او میمانند و اگر
 غصه بخوابد بر مرکب خیال سوار کرده در آن میدان کاه روانی جولانی دهد بر قهای نشاد قلب او را

نابود کرد و بسوزاند و اگر شکر اندوه بخورند از این حماقت عیش و سرور گشتند بر بسته های شری بود
 بندیهایی علنی تغییر می در کابینه ای سرزلف و ز راه سادی همند و از ان عزم و اندیشه باز دارند
 در کیت همچو مجلسی سیزه اعلی یک وارد شد و سر بریده تاجی را بر سر هر در انداخت جلوس میرزا انیم و اندوخت
 محصوم مظلوم و جیدترین زبان را در حضور او بر زمین زد و بلخ خود این ستر را خواند
 ای امیر انچه دلت خواست تیر کردید (سر و کار همه با بهیا یکسر کردید) میرزا انیم در این وقت با انجا
 دست شکر در گاه خدا بلند نمود حضار هم ساجت امیر را نمودند
 آخوند ملا عبد الحین را بحضور میرزا انیم آوردند خطاب کرد آخوند که مرد انائی و حکیم بودی بدت زانی
 ریاضت میکشیدی صاحب فتوی بودی چه شد که راضی شدی که بر ابیت را کتشد و عمالت
 را اسیر کنند
 اینجا مقام انصافت میر مردی را در حضورش اولاد او را سر برند و عیال او را اسیر نمودند و شهادت
 مذاماتی و مقامات او و در خات معلومات او دشمن میدید مع ذلک با فصاحت و بلاغت
 مقصود را بگوید
 آخوند در جواب فرمود با سالین دراز با خدا بر او نیاز مشغول بودیم که صاحب زبان قائم
 منتظر ظاهر شود
 و مطابق خبر حضرت رسول جاری سازید میفرماید بیضی کما ضعیف رسول الله و یدیم کما یدم رسول
 اکنون ظاهر شده و کرده انچه باید بگفت
 ای میرزا انیم تو خود شهادت دادی بر علم و حکمت و ریاضت کشیدن من برای حصول معصوم
 پس من سبتهای مکررم و سهو و خطائی نشده حق ظاهر شده نور قائم آفاق و آئین را در دشمن نمود

ای سیزه انیم حضرت رسول حجة رسالت را و حقانیت خود و اثبات وحی خود را بشهادت کجیغز از نبودن
 ثابت میفرماید و شهد شایه من نبی اسرائیل در صورتیکه حضرت بود ان پیروی را همچون و مردود
 خود میدانشند اکنون شمار احم عاقل و حکیم و عالم و متراض میدانی دین اول بعلم و حکمت و عقل
 و فتوای خود دویم بقربانی اولادم سوم با سارت عیالم شهادت میدهم که قائم موعود ظاهر شده
 و چنانچه رسول الله عادات و رسوم قوم جاهلیت را بهم زد در حالتیکه علما سبجه و سلطان
 عرب متحد شدند که گذارند حضرت رسول عقاید و عبادات و اخلاق انقوم را تغییر دهد مجدک
 امرش عالم گیر کردید امر و هم قائم او مسکند انچه رسول الله کرد
 میرزا انیم در انحال گفت آخوند ما منتظر سپر امام حسن عسکری بودیم و حضرت رسول در لوح
 حضرت فاطمه خبر داده است
 آخوند میگوید اگر خدا بخواهد من فرزاده بودم که قائم سپر امام حسن عسکری باشد باید در آیات قرآنی
 باشد در قرآن چنین آیه موجود نیست و اگر خود حضرت رسول در لوح فاطمه فرموده باشد نباید
 در فرق شیعیان اختلافی باشد و تمام منتظر سپر امام باشند و این اختلافات موجوده
 که هر فرقه برای انکه قائم موجود آنها چیزی حقیقه یا زید یا امام جعفر صادق و یا اسماعیل یا امام حسن
 و غیره باشد از احادیث بنوی ثابت مینمایند اگر حضرت رسول صحر فرموده بود در سپر
 امام حسن بدیهی است این اختلاف نبود
 میرزا انیم گفت اردوی مرا با بی کردی با این بطق و بیانت دمان او را پر از خاک گسندید که
 دیگر حرف نزنند فوراً دمان او را پر از خاک کردند یکی از علما بش بضر بکلو لمر پشت تاب
 سر آخوند را هجروح کرد خواست او را بکشد میرزا انیم فریاد بر آورد این از علماست باید برود
 طهران حضور قبله عالم

پس امر داد اسرار از انجمل کوچ دادند و ارزاه کوه بیامان که راه بدست و دره های بد
دارد و در نشان پشمار دارد ز هزاران این راه عبور دادند

در این وقت ز نفاش شصده نفر بودند برخی معمره و پیره زن بودند و بعضی جوان و برخی
اطفال یکی مرضه و دیگری حامله قسمتی مادام عمر رخصت ندیده و عزیق نتمت بوده جمعی
داغ دیده گرسنه و تشنه البته اینجا نمیوانستند مثل همراه بودند بر زمین میخوردند در این
دره ها میماند باقی رها کرده از اطراف دستگیر کرده بودند جمیع را بزنجیر و غل بسته
بودند بر زمین میخوردند لشکرمان با تازیانه میزدند بدن انها را تخریب و میساختند از نیت
میخوردند سخن ترا گشته شدن

طفلی نه ساله حقیقت حال را چنین بیان نمود که والده من طفلی صغیر دیگر داشت او را در
اعوش داشت و مرا بر بسیاری بسته و سران بسیار از انبار ذی خود بسته بود و هر دو بستگی عبور
مینمودیم مادر را خطاب نمودم که چرا با من تا خود بر احمی بر پی جواب داد که مایلم چون تو را
این قوم ظالم دون نخواهند کشند در نزد من باشد که دیگر اشتطاری نداشته باشم که چه شد
ایا در حال حیاتی و یا گشته اسیری تا دستگیری

حسب الرصیه جمیع لباس فاخر دور کرده بود فقط کلاه اخوی صغیر قدری زراندوز بود چون
برق طلای کلاه این طفل نمایان یکی از سواران را آتش طمع در کانون مشتعل گشت تا خشی
کرد و رکاب را بسب زد تا رسید نزدیک النطفل دست خود را دراز نمود و کلاه
از سر النطفل ربود چون او سوار بود و مادر پیاده و فاصله در میان او و هم عجله داشت
کلاه را قسمی از سر برداشت که موهای سر النطفل کنده شد و طفل بقدره در ربع دور
افشاد و موهای سرش جدا شد مادر روید از عفت طفل متوسله او را در بغل گرفت

مدحش بود قریب بموت

خلاصه اسرار از انجالت آوردند در سر آسیای مشهور تخت و از انجمل تا نیز یکمیدان فت
دارد در نیمه راه و در هم نشاندند و رجال راده نغزده نغز زنجیر نمود و سرهای شهدار را در هم
خرمن نمودند و مشغول شدند بموت گذرن و عده سر با یکصد دستاد عدد بود

یک نفر کریم نامی بود ولد حجیر این شخص میر شکار بود و صف او را میرزا انیم بسیار شنیده بود
چون او را دید حکم کرده او را دم توپ گذاشتند و بقیه شهدا ایله اسما نشان نبرشته شده
از این قرار است ۱ آخوند ملا احمد ۲ آخوند ملا علی کات ۳ اسداده ولد میرزا علی
۴ ابوطالب ولد میرزا احمد ۵ احمد حاج ابوالکاسم ۶ آقا شیخ محمد ۷ اکبر محمد قائم

۸ استاد جعفر ۹ آخوند ملا عیسی ۱۰ اکبر ولد عبد الله بن علی ۱۱ اکبر محمد شاه

۱۲ ابوطالب ولد زین العابدین ۱۳ ابوطالب ۱۴ مشهدی باقر صباغ ۱۵

مشهدی عیسی ۱۶ ملا محمد تقی ۱۷ ملا علی نقی ۱۸ ملا حسن ۱۹ ملا احمد

۲۰ محمد کوچک ولد مشهدی جب ۲۱ مشهدی میر احمد ۲۲ ملا درویش ۲۳ مشهدی علی

ولد نجف ۲۴ ملا احمد ولد کر بلائی باقر ۲۵ مشهدی تقی ۲۶ میرزا احمد ولد ملاصالح

حالی علی سردار ۲۷ میرزا عبد الکریم ۲۸ میرزا علی ولد ملا محمد صادق ۲۹ میرزا

یوسف ولد میرزا اکبر ۳۰ ملاک ولد ملا علی ۳۱ محمد مشهور بیکه ۳۲ میرزا حسن ولد

یکه ۳۳ ملا حسین ولد بر خوردار ۳۴ محمد ولد ملا موسی ۳۵ میرزا بابا ۳۶ میرزا

احمد ۳۷ محمد علی ۳۸ مشهدی علی ولد سلیمان ۳۹ محمد علی ۴۰ ملا حاجی محمد ۴۱

ملاحین ۴۲ محمد صادق ۴۳ سر حسین ۴۴ میر اکبر ۴۵ محمد ولد اکبر فرخی

۴۶ ملا شاه علی ۴۷ محمد ولد ملا علی ۴۸ محمد زوز ۴۹ محمد علی حاجی علی شاه

۵۲ محمد لدرضا ۵۳ ملا علی محمد ۵۴ مؤمن ولداستاد احمد ۵۵ محمد ولد باقر ۵۶ محمد ولد
 کر بلای تقی ۵۷ محمد کر بلای محمود ۵۸ ملا حسین ولد عبدالله ۵۹ محمد علی مرشکار ۶۰ محمد علی
 ۱ ملا عابدین ۲ میرزا حسین ولد میرزا تقی ۳ مستدی محمد علی نوروز ۴ مستدی بزرگ حسین
 ۵ میرزا حسین ولد میرزا موسی ۶ میرزا احمد ۷ میرزا زین العابدین ۸ میرزا
 محسن ولد لدرضا ۹ ملا اکبر برادر کر بلای جبر ۱۰ مراد لدر ۱۱ میرزا احمدی ۱۲ ملا قاسم
 ولد ملا عاشور ۱۳ حسین ولداستاد علی ۱۴ حسن محمدی صفر ۱۵ حسین ولد بوزی باوالده
 ۱۶ حسن ولد قاسم ۱۷ حسین برادر کر بلای رضا ۱۸ حسن ولد جیدر ملک ۱۹ حسین ولد
 شهیدی اسماعیل ۲۰ حسین ولد زمان ۲۱ حاجی محمد ولد ملا عاشور ۲۲ حاجی تقی ۲۳ حسین
 ولد قاسم صفر ۲۴ حسین ولداستاد احمد ۲۵ حسن ولد ملا یعقوب ۲۶ حسین ولد درج ۲۷
 حسن ولد میرزا ۲۸ حسین ولد میرزا قاسم ۲۹ حسن ولد محمد ۳۰ حاجی شیخ عبد العلی ۳۱ باقر
 ۳۲ تقی ولد صفر ۳۳ تقی ولد علی ۳۴ زین العابدین ولد ملک ۳۵ زین العابدین ولد استاد محمد
 ۳۶ حاجی زین العابدین ۳۷ ولد حاجی غنی ۳۸ خواجہ برهان ۳۹ خواجہ اسماعیل ۴۰ خواجہ علی
 ۴۱ بادی ولد خجری ۴۲ عابد ۴۳ عابد ولد بر خردار ۴۴ عسکر برقدار ۴۵ عبدالله ولد کر بلای
 اکبر ۴۶ عسکر ولد علی ۴۷ شریف ولد کر بلای جیب ۴۸ عابد ولد مستدی محسن ۴۹
 ۵۰ مبداء ولد علی ۵۱ علی ولدا احمد ۵۲ علی ۵۳ عابدین کر بلای اسماعیل ۵۴ عبدالله
 ولد ملا محمد ۵۵ عبدالله ولد عسکر ۵۶ علی مراد ۵۷ عسکر ولد علی ۵۸ علی سردار ۵۹ غلام
 رضا بزیدی ۶۰ سید حسن ۶۱ شمس الدین ۶۲ صفر کر بلای زمان ۶۳ کر بلای صادق
 ۶۴ کر بلای بادی ۶۵ کر بلای محمد صفر ۶۶ کرم ولد عسکر ۶۷ کر بلای حسن ولد مستدی صفر
 ۶۸ کر بلای زمان ۶۹ کر بلای باقر ولداستاد تقی ۷۰ کر بلای باقر ۷۱ کر بلای محمد ۷۲ کر بلای

کر بلای

۷۳ شمس الدین ۷۴ کر بلای حسین ولد حاجی ۷۵ کر بلای اسماعیل ۷۶ کر بلای یوسف بخار ۷۷ کاظم
 ولد حاجی محمد ۷۸ حسین ولد آقا شیخ محمد ۷۹ لطف الله ۸۰ اسد الله ولد میرزا احمدی ۸۱ ملا خردار
 ۸۲ عسکر ولد حاجی ۸۳ آقا شیخ حسن ۸۴ ولد ملا علی نقی ۸۵ ولد علی مراد ۸۶ رحیم استاد تقی
 ۸۷ حاجی ولد کر بلای باقر ۸۸ علی ولد کر بلای باقر ۸۹ ولد مستدی محمد ۹۰ ولد میرزا حسن ۹۱
 ولدان خواجہ حسن ۹۲ خواجہ ولداستاد بنی ۹۳ ولدان قاسم صفر ۹۴ صادق ۹۵ ولدان
 کر بلای اسماعیل حامی ۹۶ تقی ولد علی ۹۷ ولد استاد تقی ۹۸ کرم ولد علی ۹۹ علی ولد قاسم عاشور
 اینها اسمی است که حضرات معتمنین که حضور داشته اند از علی سپر بادر کشته شدند که اسامی آنها
 معلوم نیست

پس میرزا انجم سوار شد سر خار اسر فی نموده در جلو سرها طبل و شیفور و بالان میزدند
 و اسرار در میان نظام قرار داد هر کس در راه روشن کوتاهی میکرد با سرنیزه تفتک او را از دست
 میکردند
 در این جنگ امام آفتاب عزوب نمود و مشاغل افزو و خسته پیش میرزا انجم منکشیزند در این جنگ راه شش
 ساعت اسرار در راه معطل میمانید آنکه از راه خارج شده زنها را روی خارها با پای برهنه میدوانیدند
 هر کجا بجوی آب میرسیدند در شب هوا سرد و آنها را در جوی آب میانداختند و با چوب سرنیزه
 تفتک میزدند
 پیره زن مظلومه بود و طفل صغیر در بغل داشت این زن را با آن طفل انداختند در برکه آبی
 که بمحلاکت رسیدند
 انالی سرنیزه نظاره گمان از دو حام کردند از زن و مرد زخمهای تمامش چلی کل میزدند و مردان مملوله
 میکردند

بالجمالت نصف شب وارد شدند در کاروانسرا خرابه محله بازار این کاروانسرا خراب و کوچک
و سستی داشت و آن وسعت کم پر بود از آب سرد کین و کثافت های دیگر در این محل کثیف روی آب
و سر کین در آنمحوای سرد نصف شب منزل دادند

امشب دور زد و در شبست که این با این بند و بهیچ وجه من الوجوه غذائی و قوتی با اینها ندادند گرسنه سرا
بی لباس شسته یغریزن و بچه مانند جو به میله زبند

میرزا نعیم امر نمود که زدا اسرا را بیاورند در مدرسه و از زن و مرد و بچه هر کس هر اذیتی نسبت باین اسرا وارد
آورد مسئول نیند و نزد قیله عالم مقبول

چون فردا اقباب مالک کردید جمیع اهل از زن و مرد و سید و عالم و روضه خوان و واعظ غریبه و شهری
همه حاضر شدند برای اذیت نمودن باین اسرا

این مسافت بعد نصف میل کم تراست از صبح تا غروب اقباب آنها را آوردند در مدرسه
حاضرین هر یک بانگت و چوب انفدر که میتوان شد و عدالتان آجاره میداد اسرا را می زدند
و هر کدام حرب را فرمونشان کرده بودند بهراه بیاورند آب دمان میبازد اخشد و هر کدام که میخواهند
بغاری بکشند بی لعن و دشنام میدادند بالجمالت و در گذردند مدرسه (ضمایق خانه عمومی)

در مدرسه چربی که حاضر بود آب حوض کشیده متعفن هر کدام تشنگی را بدادند و از این آب
خوردند

امر فرستاد فوراً تا میرزا نعیم غذائی باین اسرا داده است در روز چهارم میرزا نعیم گفت
چون این اسرا را باید بشیر از بریم فی الجملة غذائی بدهند

وقت عصری بود و دوازده من شیر بزمان ذرت که خاک از آنها بهتر بود و کوارتر آوردند برای
اسرا که متوجهی نمایند

بعضی از این اسرا بسیار غیور بودند با خود قسم نمودند که از این غذا نخورند و ایمل بودند از کسکی بمیرند بپوست
پایز دسته خرمای بنبر شده و پوست انار و غیره سد جوع نمودند

درت بیت یوم حال اسرا بد بنموال گذشت و اذیتها و آزارهای آنها مزید میکشت باید این نکته را منظور داشت
که سیاست و امور رعیت چه قسم بوده

میرزا نعیم این قشون مختلف را که در این سرزمین حاضر در نقطه یکسلسله آنها نظامی بودند و تحت فرمان سردار
رئیس و صاحبان خود هستند ولی باقی غیر نظامی و از اسرا محسوب بودند و مواجب آنها فقط در نظر
و شوایع در ردی بوده و هفت

حکومتی که مسئولیت بعده اوست عملیات او این قسم بوده بکت نفر میروند که در مراجعت بر حسب
معمولی بکت کبیر کی میخوردند میاوردند بریز حکومت چون خبر میشد میفرستد نزد حاجی که تو از جمله رعایا هستی
تو در خانه کبیرت داشته باشی و من هم که حکومت تمام کبیرت داشته باشم پس فرق من با تو چیست

و امیبار کجاریفت البت آن کبیر که انفرست در صرم سرای من حاجی میگوید بسیار خوب من سنی توان
خریدم و جدا از ابد میدم تبه ثانی میفرستد همان جواب را میدد حکومت سنی توان را میدد و میگوید
هزار تومان میگیرم چندی نمیکند و حاجی را مقصر میکنند و او را مدت (۵) ماه حبس میکنند و با ذمیت

و شکنجه آنسی توان را هزار تومان مطالبه بنماید و باین صدقات نه صد تومان از او دریافت
میکند مجدداً مطالبه یکصد تومان دیگر مینماید جمعی حاضر می گردند و شهادت میدهند که این حاجی
مفلس است حکومت شخصی دیگر را احضار میکنند و آخذند محل را میآوردند برای اجرای صیغه خلاصه

که حاجی را میفرستند بآن شخص مبلغ صد تومان و از او میگیرند عوض پول کبیرت که مقدار
هزار تومان تمام باشد لطافت سیاست در اینجا است هر چه خریدار داد میزند و فریاد میکنند
که همه این حاجی بابی است که او باطلست فراسنها او را میزنند که هر چه حکومت میگوید در دست

و راست باید که را بجزی که او را در نیز بگویند حاجی و تو را بگویند حاجی آخر الامر آخذ صغیران
معاظه را بخری بشرعی میخوانند و انوجه بسبع را از شترتی مزبور بگیرند

حال در همچو یاستی و حکومتی چندین هزار نفر از اشرار را حاضر کردند و جنگی با شتی هتاه نمودند و فاتح
و منصور گردیدند حال حکومت و ایستادگان از آزادی دادند چه اگر اشرار را آزادی ندهد چه کند
موجب سوسات و ترفیع رتبه میخوانند چون اینظم و قانون مرتفعست حکومت و قسم ناچار باید
از آزادی با شتر آمد بد معلومت حال رعایای رنجبر فقیر بچه سخواست و زندگیشان چشم سکیدند

و باید دانست که این آزادی را بخری قانون تمهید حکومت وقت و امیر لشکر داده است غیر لکه بدین طریق
هر کس کخیز از این فراریها آورد خلعت میدهم و انعام میکنم و شاید بدینجهت هم که این در آنجا بدهد
لطفع علیا شتانی که ایلمانی و شری است در مر آسیا چادر کی خیمه مانند برای ایلمانی زده اند کخیز از
این رعایای بچاره را روز بچک میآوردند در شب هنگامیکه مسکرات حوزده دست گشته در آنحال
او را حاضر کردند ایلمانی تختی میبدهد چهری داده یا دارد چهری جماعتی از خود سواران
شهادت بر داده که دارد و باید دانست که چه اشاهدی از امانی یافت نمیشد زیرا که سوار
بغیر از اردو سبیدند میگردند و دستیکه نمینویسند

ایلمانی برای آنکه این شخص بکبر محجل آداری خود را تقدیم نماید تا آنکه ایلمانی بگوید رود و در جنگ
نموده میفرستاده اصحاب که در زیر رنجبر بوده اند در حالت سستی در شب خدمت ایلمانی
میآوردند آخر نیامید محاسن این اسرار با شمع میسوزانند و اذیتهای دیگر میکردند ذکرش از
انصاف و راست بماند تا منتقم قدیم چه کند

چون نباشد اردو و اسرار حرکت بدیند بشیران مشتاد نفر از جال را بیکر میان بسند
و سیردند بمر بارانی که نه قوت دارند نغذائی نه نوازش دارند و نه سیور سانی این اسرار را

لباس و بی قوت دهنه ایامی برهنه فرستادند تا نه نزل اهدی با آنها نغذائی نداد و روز چارم رسیدند
بمنزله لیکه اسم آن خانه کرد است سر باران از غارتیکه در این منزل از رعایا نمودند و پوست کوسفند میدهند
باین هشتاد نفر اسیر آنها را میاندازند روی شش سرخ کرد و قابل اکل و خوراک شود

چون اینچهره بسبع میرزا انجم میرسد فوراً سر بار را حاضر نمودند و او را استلاق میرزند و همیکوید چرا پوست
کوسفند دادی بنیچو اهی اینها قوت گیرند شبانه بریزند و همه ما را بکشند

درین روز رسیدی بود که بزهد و ورع مشهور بود و نام این سید پیر مرد میر عابد بود از شدت کسبگی
و سراما درین روز از زحمت فارغ شد و از این بندرت و بجدش سپوست سر او را بریزند و تن او را
نکند آشدن بجاک بسیارند پس از سه شبانه روز جماعتی که در آنده احشام دارند آمدند و نفس او را
در زردیکی امام زاده دفن نمودند

و سه نفر دیگر در پین راه جان بجان آفرین تسلیم کردند سر آنها را جدا ساختند و تن آنها را در
بیابان افکندند

این اسرار ابر نزل لیکه میر رسیدند دست امانی سیردند و قبض رسید سیر گشتند تا آنکه رسیدند
بیکنزه لی شیراز

فرمانفرمای فارس شاهزاده بدقتیت که از اطراف لشکر فرستاده بطرف نیزود تکی جنگ
نمودند تا آنکه خبر فتح و ظفر بسبع مبارک ایالت رسیده است و مشظور و رود اسرار هست که
اینهارا وارد کنند و رود اینها هشتی ترتیب دهد و چند نفر از اینهارا در حضور بزرگان شیراز
کشد که دست تصرف مالکانه بسوی مال و عیال و اولاد کلیه امانی فارس دراز کند و با سیم
آنکه فلان کس که از اشراف است و تمول زیادی دارد این شخص با بی شده و دشمن قبله عالم شده ا
او را بایه کشت و جمیع مال و عیال و اولاد او را باید تصرف نمود حکومت فارس امر نمود در کین

و بازار و کاروانسراها بسند ادارات دولتی و ملتی کل تعطیل نمودند شهر را این بسند این
 یوم را عید قرار دادند و مبارکباد میگفتند این روز را آزادی دادند که هر کس معشوقه او هر که هر چه دارد
 به همراه خود بیاورد و بیرون شهر و نمایش دهد مطربان نیز مشغول در قاصان برقص آمدند و سازندگان
 ساز غیش بواخند نقاره خانه دولتی را حل نمودند که جلوسه اصدای فتح بگویند و بجز آنه را حرکت
 دادند بیرون شهر که بهر چند قدم توب فخر احوالی نمایند سر بازاران بی جریه و مواجبه الامر دادند حال
 شوند اهل شهر فوج دسته دسته مبارکباد گویند از شهر بیرون آمدند
 الحجاباتی سر بازارانی کرده اسرار دادند نفره نفر یک بند بسته و هر ده نفری را بیت سر در مقابل
 آنها قرار داد

دو ساعت از روز گذشته از دروازه سعیدی حرکت میکنند غروب آفتاب اسرار را وارد زندان
 مینمایند و چند ایشارا کند و زخم مینمایند و از آب و نان منع میکنند
 بعد از طرف ایات حکم صادر میشود که هر نفری را عصر عصری یک گوه نان میدهند یک سیاست
 دیگر از میرزا نعیم ذکر شود تا قاریین محترم ملاحظه زندگانی نفوس را در آن عصر نمائید که این مجال
 سیاست مدار دولت پرست رعایا پرور چشم خزانة دولته امر ندیدند و ثروت مملکت
 را با فروزند رعایای رنجبر فقیر را در ظل سیاست عادلانه خود صاحب ثروت نموده اند و وسائل
 سهولت زراعت را فراهم مینمایند لاتی برای حمل نقل مینمایند

از جمله محصولات این جلگه نیز در سال قبل و این سال خجک بچاپول و عمارت از میان رفته
 و اشام هم سیلاق و قسلاق زرفه بکلی تمام شده اطلاق بخش در دامنه کوه زیر قسم اسبان نابود
 گردید زار عین بچاره چه در ایام خجک و چه قبل از ورود اسرار بشهر شیراز کل شهرت با بے
 گری گرفتار خجک مدانی که برای دولت میرزا نعیم رزده و در قلمرو عدالت خانه خود نسبت

نیمیکه باقی نمانده در عین لطان دوست میباشد در موقتی که زنگار اینجا را میخوانند شیراز با سیری برسد
 خاب نموده ششصد نفر نیز همراه و نفر یک الاغ لازم است میشود سیصد الاغ امر میکنند
 الاغها نیکه رعایا باید در این موقع خدمت زراعت نمایند با صاحبانش گرفتند که صاحب الاغ با خود
 باید از جیب خودش بخورد و به همراه الاغش باید شیراز و برگردد

بالاخره تمام الاغی که بخت میآوردند به تعداد سیصد نفر از رزنها میشود در این وقت این ظلم دیگر را
 نسبت زنها میکنند روزیکه زنها را از در سه نیز بیرون مینمایند و درند برای حرکت شیراز ششصد نفر
 زراعت بی ترتیب استبدادی مینمایند مثلاً دو نفر زن سوار میکنند و دو نفر خنصر مینمودند
 بیک هشتی زنه ای دشمن اینها در این موقع که به مینمایند مثلاً بسیاری از مادرها با سارت میرفتند
 بچه صغیره مرضه باقی مینمانده بچه مارا دور مینداختند که هلاک میکشیدند دخترها با سارت میرده اند
 خواهر و مادرش و بچاش مینمانده است او در راه هلاک شده و اینها در منزل

باری سیصد نفر بجهت میرد شیراز و این زنک اسیره و شصت نفری از رجال که بعد محلولم نموده بچه جرمی
 دستگیر نموده اسرار با آن کلیایانی که فوج مخصوص خودش همراه اردوی کل میروند شیراز
 از جمله کارها که در این راه نمودند ملا محمد علی پیره مردان توان زار در راه سر بریدند بجرم آنکه در راه رفتن سستی
 مینموده است حکم میکنند این پیره مرد را احرامش کمینده سر او را با خود ببرید

این ترتیب زنها بوده در راه هنگامیکه وارد شیراز در یوم مذکور میکنند املی شیراز قسمتی سنگت و
 چوب بانها میزدند بعضی میخندیدند برخی آب دهان مینداختند قسمتی شامت میکردند بعضی در گوشها
 برانها گریه میکردند با خیالت زنها را وارد میکنند کاروانسرای شاه میر حمزه دروازه اصغریان و در
 این مهانخانه منزل دادند

روزی در مانع اایالت در بارگاه سلطنتی شاه مرحوم کریمخان جلوس نموده و جمیع اشراف و اعیان

و علماء و وزراء و بستو فیان حاضر شعراء قصائد فحیحہ را آورده میخوانند متوفیان باقله انہای مضع مشغول بانسابت فتح امیر ذاکرین و واعظین زبان بحدیج و ثناء قبلہ عالم کشودہ و اظہار درود ارایات شاہزادہ کہ چنین دشمنانی را از میان برداشته امر میاید اسرار را بیاورید ملا عبدالحسین باز بجز میاورند در چنین مجلسی در حضور این بزرگان و اشرف سیاسی درویش
 شاہزادہ میگوید و زندگی این چه کاری بود مرتب شدی یا غی دولت گشتی مدتی است قشور او را بخود بچکت و ادار نمودی چه خسارتها دارد آوردی و ضرر را بدولت و ملت زدی
 ملا عبدالحسین بگوید ما نے یا غی شدیم و نہ بچکتی خود استیم ما ہا مشتی فقرا و بچاہرہ مستیم و سکو نیم صاحب الزمان ظاهر شدہ تکلیف خود بدیند آخوند نہ در خیال فرات است و نہ بچکار سلطنت
 شاہزادہ بگوید چه شد کہ تو دانی قائم ظاهر شدہ و ما نہ انستیم جواب میدہد امورات دنیا بشما فرصت منبہد کہ تحقیق نمایند

شاہزادہ میگوید بطور ثابت کسی جواب میدہد ہر امری نزد شما سبادت ثابت میشود این سرہای خوشبختان در عزیزان من است کہ در جلو چشم من سرار بدن جدا ساختند و این عیال من سبت کہ امیر است نمیدانم بنده است یا مرده این خود من است کہ در تخت او امر شما مقید است باین اساس شہادت میدہم کہ صاحب الزمان قائم آل محمد ظاهر شدہ و اطاعت او اطاعت رسول است
 شاہزادہ دلیل مینسہد باید ظاهر شدہ شما در مقابل اثبات مدعی کیت چنین شہادت میدہید حاضر شوید

شاہزادہ چند نفر از دیگر اصحاب را خواست در حضور آوردند با انہا خواست صحبت بدارد گفتند ما قوت تکلم نداریم شاہزادہ گفت باید لعن کنید انہا در جواب گفتند اگر ما لعن کن بودیم کشتن و اسارت حال و غارت اموال را بخود بچرخیدیم پس بدیند قائم آل محمد ظاهر شدہ و ما ہا سخن خود شہادت میدہیم

شاہزادہ حکم کرد کہ انہا را برید برید و آخوند را برید بچکار بدارید تا تکلیف او معلوم کرد
 حاجی ولد اصغر علی کسیری حسین ولد ہادی این سہ نفر را با سہ نیزہ شہید کردند
 صادق ولد صالح محمد ولد حسن را گردن زدند

چندی احوال نوان بدینمواں گذشت کسی تقعدی سجال انبیطلومات نموده بعضی اطفال در این قیل و قال مردند شلا زنی دارای دو دختر دیکت پسر کوچکت بده تمام کنت و عورت شب در حال سر این زن بچاہر وقتیکہ روز را زگرشکی و شمات اعدا و بت و لعن و تہرا شام میکند و در شب شامی ندا شدہ پسر رضہ را در زیر پستان میکند و دو دختر در آغوش میکشد و بجات بدن خود انہا را سکا ہداری تا صبح میشود آند و دختر انہا مردند و سیکہ مردم در عبور و مرور میآیند ملاحظہ انجال را سینمائید کہ این زنہا باین ترتیب شب را صبح در روز شام میمانید رفته رفته رقت قلبی حاصل میگردد و زنہا را مخص میکنند بعضیہا متدرجا آندند بہ نیزہ و برخی در شیراز ماندند

روزی قاصدی از طهران دارد شد و فرمانی دارد کہ شاہ محبوبین را بطهران خواستہ اند شاہزادہ اسرا حاضر کرد و شماره نمود و بنقدا و سہ نفر بودند و سہ ہارا حاضر نمود و تمام را سپرد بہ دست سواران مخصوص و روانہ طهران شدند

آخوند ملا عبدالحسین در سیدان کہ ۴ نفری شیراز باشد فوت کرد سر او را بریند و بردند اکبر ملا محمد و علی ولد کربلایی زبان و حسن ولد عبد الواہد این سہ نفر در آبادہ در راه فوت کردند در آبادہ قاصدی از طهران رسید و مکتوبی آورد کہ شاہ سیکوید سر ہارا تماما در آبادہ بکند اربید

و بناوردید بدار الخلافہ
 پس بر حسب امر پادشاہی سر ہارا در آبادہ دفن کردند در کوہ الی نزدیک آب خیرات و اسرار امرت دادند برای طهران

فناصه بسید، و دو نفر از ایشان در راه وفات یافتند

تابعی را وارد دارالحکافه نمودند در طهران روز و دو دوازده نفر از حکم گردیدند در میدان اگر لکن دستب
نمودند مرضی نمایند و اگر خیا سینه لکن نیکینند بکشید چون وارد میدان نمودند انهار انگلیف بلعن نمودند
اینها در جوار کفشد اگر ما حاضر بلعن کردن بودیم اینهمه بلار بر خود وارد و قبول نمیکردیم پس بدانید که ما
باسارت عیان و غارت اموال و خون خدا حلال نمودیم و هیچکس قیام ال محمد ظاهر شده اورا بجهانیت
کرده ایم پس اینها شهید کردند

اسامی آنها ازین قرار است : سید علی که در نیز از اشاره شد که در عالم بهوشی شخصی باو گفت بر خیز و برو
خبر شهادت علی سردار ارسان ببارد و تو باید بروی بطهران و در طهران شهید شوئی
حالی این سید علی همانست که با از جنمای پشمار و بلاهای ناگوار آن کرسنگها و تشکیها و سر ما و گراما
مانا کاملاً که از اینده امروز در کمال ثبوت و سرسوخ و استقامت در میدان شهادت بخون خود میدید
که قائم ظاهر شده

اینمطلب چون از فکر نگارنده خارجست نمیتوانم تخریری و یا تقریری بنمایم پس بهتر است شهادت
صدق اینمطلبه یاد کنم و میگدارم بفکر خواننده کان

۱ کر بلانی حب ۲ سیف الدین ۳ سلیمان ۴ جعفر ۵ خرد خیزی ۶ حسین
کر بلانی باقر ۷ میرزا ابوالحسن این وجودنازین راد در وقتیکه در نیز زنجیر بود چون از علماء بود
حاج میرزا عبدالزبواب روضه خوان بجهت آنکه اورا دارا کند که لکن دست بجهت شاید از ذلت
پرون آید و نیز با نعیم اورا بنجد حاجی مذکور در اسنالت که اویسته است چوبی ریادی باو نیز تا وقتی
که بهوش میگردد چون بهوش آید میگوید خامی براستی بدان این قائم آل محمد است که ظاهر شده است

۸ ملا محمد علی مابقی اسامی در نظر نیست

و بیت و سه نفر در انبار طهران متدرجا وفات یافتند و سیزده نفر آنها بعد از سه سال مرضی گردند بروند
یک نفر از آنها کر بلانی علی یار بود که در دارالسلام حضور مبارک بجهت آهسته مشرف میشود و در انجام وفات
یافت و در قتل حجر آمد فون گشت

۱ استاد عنایت ۲ آقا سید حسن ۳ استاد علی ۴ ولد صفر مابقی اسامی محفوظ است
و مدت حبس این نفوس در طهران سه سال بطول انجامید

و بزگان شهادت دهند که مرور ایام اگر نفسی بر ادعای خود ثابت و مستقیم بماند این کینوع خلاف طبیعت است
زیرا طبیعت بر حال واحد قرار و دوام ندارد در استقال و تحولیت خصوصاً وقتی که استقامت در
عالم واحد که ما دره طبیعت است

و اینجا نکته دیگری است که باید صاحبان افکار روشن بنور انیت فکر در این بحر عمیق تسباحی نمایند
شاید با حل سخات بسند و آنچه بر آنها ثابت شد بنویسند تا واضح باشد انسانی که گرفتار طبیعت است
چگونه استقامت در اثبات ماوراء طبیعت کند که این عالم را حدائی هست راز قی هست مخفی
بصفت مدبری هست در صورتیکه مدت سه سالست در حبس طهران با انواع عذاب معتذب
و آن مستقیم دست استقام از استین قهر پرون نیار و در استقام نکشید با وجود اسنالت
در اثبات ماوراء طبیعت استقامت کند این از فکر نگارنده خارجست چه گویم و چه نویسم و

بعضیها در طهران ماندند و در همان جا وفات یافتند
مدت سه سال این اسارت و بلا و ایذاء در شیراز و طهران بطول انجامید و حالیه در اوائل
سنه ۱۲۷۲ هجری در دیت و معتاد و سه قمری است چون اسرا در شیراز مرضی شدند بعضی با
نیز زبانه ندی خانه اند و بی لباس و بی خرجی نحسی هست که از اینها پذیرائی کنند و وقتی با آنها
سانه و اگر نفسی بسبیل تضادف اعانتی نماید مورد سیاست سخت واقع گردد یعنی این

تخص معین از این اسراست مستثلاً میگردیده است
 باید دانست که تمدن ایران سیاست آن در چه درجه حرارت و توحش بوده از جمله این فقر
 اسرا در اول و بلکه ریاضی دولت نبودند سیاست رجال دولت چنین اقتضا کرده که برای
 جلب نفع شخصی این رفتار غیر مشروع و تمدن را محرمی دارند
 پس آنچه رجال گذشته کشند و اطفا را هم سوزانیدند و هم سر بریدند یا پاره پاره کردند
 و یا از سر مادی بی و نان تلف نمودند و مدت سه سال هم اسارت طول کشید و تعبیر آن
 منگی هم برای راحتی این اسرا نتیجه نخبه و از قبیل تفسیر حکومتها و وزارتها و ایالاتها و عیش عشرتها
 و مردنها و غیره حال به مدت منقضی گشت و سطوفت ملوکانه شامل حال اسرا گشته و این
 بار از یاد نمودند

این آزادی در حماکت تمدنه عالم این قسم است که هر قسم شغلی را بخواهند از قبیل زراعت
 و تجارت و استخدام و زواج و تعمیر بنا و کسب علوم و فنون و صنایع بغير از دخالت در
 امور سیاسی همه نوع شخصی را متحمل میخوانند بشوند و اساس خود را فراهم کنند
 ولی اینکه آزادی برای این بچاره ما در ایران این معنی را داشته اولاً این نفوس با افراد
 ایرانی حق معاشرت از قبیل استخدام و کسی و زراعتی حتی کچطره آبی طلب کنند و یا در ستا
 دیواری راحت از حرات اقباب نمایند اجازه نداشته اند و اگر بخواهند یک اطاق کفلی
 خورشان بنا کنند نه تمام در یک منزل قرار گیرند و از سرما و برف و باران خود را حفظ نمایند
 این حق را هم نداشته اند
 و اگر کسی بخواهد باین نفوس خدمتی رجوع کند و یا آنکه خدمت حیوانات را رجوع نماید و یا حفاظت
 زراعت را در صحرا و محال اقباب و کذا نماید و یا آنکه اعمال پست را از قبیل اشغال

نجات و خاشاک کشیدن برای زراعت در صحرا در حالتی که مثلاً کیتومان حق اجرت کار خود را داشته
 باشد و یا نهیا عشرت بدینند این بچاره را ارضی بودند در صورتیکه رجوع کنندگان شغل کار بوده باشند
 از قبیل هیود و مسجی و زردشتی ممکن نبوده زیر اعمال حکومت اطلاعی بهم رسانیده حکومت را پورت میداد
 که فلا شخص در فلان محل با برآه چنین خدمتی را رجوع کرده خوراً ان شخص را جلب می نمودند و باین بهانه تمام اعمال
 او را حکومت خیره مالیه میآوردده است و از این قبیل کارها در ایران روزی چندین دفعه واقع میگردیده و
 از آن حکمت و زیر یا صدر اعظم و پاشاه مواخذه نمی نموده است بلکه بعکس واقع میگردیده و یک خلعت
 هم برای آنجا میآمده و باینکه همان شاهنشاهی توسط صدر اعظم مبنی بر اینکه فلان حاکم خدمتگذار بدلت
 و سلطنت قاهره است لذا امور توجیه و خاطر عطف و الطاف ملوکانه ماست و چون خدمت
 نمایانی نموده لذا ما او را مخلص نمودیم و امر فرزندشمان سلطنت ابد مدت و نفس سلطان طایفه ضالّه
 بابت خشنده پس اولیا امر باید متوجه باشند و این نفوس را معدوم نمایند

و نکته دیگر را ملحوظ دارید که روئای روحانی چرا این ظلمها را دیدند و شنیدند و دولت را متذکر نمودند
 در این نکته دقت و تحقیق لازم آید آنچه روئای روحانی واقعی بودند و از قیودات طبیعت نجات
 یافته بوده اند و در تکمیل قوای ظاهره و معنویه وجود میگویشده اند و بر عوام مضائل الهی و حقان حکم
 سیاستیه شرعیه قرآنی و مضامین سایر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط ترقی و تعالی
 ملت با بهره اطلاعی و انی داشته اند و بتبع در کتب تاریخیه اعصار رساله دول و ملل کجا نبغی داشته
 و در حفاظت دین اسلام و شریعت سیدانام دولت اسلام میگویشیدند و تعلیمات روحانی میدادند
 و در اشطار صاحب زبان منتظر میداشته اند و چون دارای صفات حسنه بوده اند و مخالفت
 بانفوس و هوای برقرار و کردار با بت تعلیم میدادند و ثابت می نمودند که هوای نفس آتشی است که
 صد جزا زمین و مورد حکمای دانشمندان سوخته و در پای علوم و فنون و زهد و تقوی و در شان این بار

مستقل نفس را محمود و منموده و نمی نماید زیرا بسیار واقع شده که نفسی بجمع صفات حسنه انسانیه اراده
و برزور ع فان و ایقان پیراسته و لکن متابعت هوی نفس شیم مرضیه آن شخص را از خست اعتدال و عدالت
خارج نموده در صیر افراط انداخته نیت خالصه را نیت فاسده تبدیل نموده و از اطاعت رسول محمدا و ائمه اطهار
محرورم ساخته است

پس این روشای روحانی که علما و ربانی بودند شب و روز در اشطار ظهور قائم آل محمد و مناجات و دعای و صلوة
وقت را میگذرانید تا آنکه این لیل ظلمانی اشطار بصبح ظهور ربوبیت کبری و طلوع خورشید قائم آل محمد
رب العالمین کشت جمیع ایمان آوردند و جمیع شرب شهادت را نوشیدند و شهادت خود را بجا فضل
یعقوبی و مقام موصات بشری و صفات محموده سهوده ایمان و ثباتی استقامت تا نفس اخیر و ثالث بگشتن
و سوزانیدن طحال در مقابل چشم خود و اسیری عیال ثابت نمودند که این قائم موجود است

پس این نفوس که خود را بمواس علم و روحانیت جلوه میدادند چه اشخاصی بودند اینها مرتباً نفس میسند آنچه
خود پسندند از این نام نهند و استنباط و قیاسات و ظنیات خود را ارکان دین و ضروریات دین
و شریعت شمردند و اعتکاف و استساده بران دارند و مخالف این مقام را کافر شمرند و قتل و عارت را در حق
انهار و ادانند و جمیع معصیان منسل و مظاهر حق را این نفوس فتوای قتل دادند و ملت را وادار کردند که
بکشند و این نفوس بودند که باعث قتل و خون ریزی در جمیع اعصار و قرون وادوار و دهور بودند بنوعی
این نفوس بود معاویه بر سریر خلافت نشست و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب شهید شد خلفای اموی
خلافت را غصب نمودند حسن بن علی را مجبور بر صلح نمودند و شهید کردند این نفوس بودند که حسین
بن علی را شهید کردند و واقعه کربلا بر پا نمودند و پس از او زین العابدین را خانه نشین کردند محمد بن
علی باقر را شهید نمودند و فرزندش جعفر صادق خانه نشین و عاقبت شهیدش نمودند این نفوس بودند
که خلافت در خانه دادند آل عباس برقرار کردند و موسی برضنا

سند کردند فرزندش جواد را شهید نمودند فرزندش علی تقی و فرزندش حسن عسکری را خانه نشین کردند و شهید نمودند
این نفوس بودند که جعفر صادق را کازیش خواندند و فرزندش بر احمی حسن بن علی عسکری در رکنان غیر معلوم برقرار
نمودند و مخالف این عقیده را هزار سال واجب القتل دانستند و خودشان نواب عمومی قرار دادند این نفوس
بودند که محمد شاه ایران معرفی نمودند بای هادشمن تو سلطنت تو شهید و این عقیده در اولادش ناصر الدین شاه
ارت و یاد کار قرار دادند بر جرح تا برین عالم بنمایند که آنچه فساد و قتل و عارت و خونریزی در عالم واقع گردیده
نموتس این فتن منظرها این نفوس بوده اند

باری برویم بر سر مطلب این شاه معبود با اطفال صفار مظلوم وارد نیز شدند در یکجا خانه منزل کردند
این منزل سقف ندارد دری یا مانعی یا چیزی دیگری که سر را تخفیف بدهد ندارد روزها این اطفال میزدند این بر یکجا
که باد آنها را در پاهان برده و ارتصرف صاحبانش خارج کرده میآوردند شب آتش میکردند و فرزندشان زین و
رواندا را اینها آسمان بوده این اطفال بچاره میزدند سر تل خاک ریزی در میان این خاک ریه با مانند
مرغیا گردش میگرداندانه آذاری یا مهتته فرمائی یادانه کدم و جوی میزدند بیدای میگردند میخوردند
و هرگاه در ضمن این طلب از دونه چه در کوبه و بازار و صحرا و باغات اطفال نیز می اینها را امید میدهند سنگ و چوب
میزدند ازیت میگردند فحش میدادند آنچه ازیت میتوانستند میدادند آنها نزد پدر و مادر و بستگان خود مورد
تحسین و تمجید میگشتند و این امر اصبور و شوکور و جاد و ساجد و ثابت و مستقیم بودند

رفه رفته این اطفال تن بهفت الی یازده سالگی رسیدند و بعضی از رجال که مرضی شده بودند از شهرهای
دیگر متوجه آنجا آمدند از نسیل اقا شیخ یوسف و اقا شیخ محسن و اقا ملا محمد شیخ و اقا میرزا اجلال و بعضی دیگر
چون این طبعور بال و پر شکست که هم جمع شدند بار بر موصات نهادند و آنچه تحصیل مینمودند با هم
مناظرین میکردند و حکایت از وضعی و شریفی و بزرگی و کوچکی و غیره که در بین ادیان موجود است
مناظرین میکردند و بینه و نفع داشتند از قبیل جنس و نقد و غیره بطور مختصانه بهم میرسانیدند آنکه

مباد ارضا محترم شود که اینها متحدند و تقهتی از حال یکدیگر میکنند
 و باید این کج را ذکر نمود تا قارئین محترم آنچه را بوجدان خود دریافت نمودند از قبول کنند این مصیبت
 زدگان بکلیت الی را قبول کرده بودند که در مقابل تحقیقت آن قربانها را حقه بجا آورده اند که بعد
 از تقالید بوده و منزه از پیمان و تقریر میباشد و اگر این خطاب حق نباشد چه مطلبی قابل قبول است
 پس از چند سال مالیه بالیده که گاهی دور هم صحیح کردند و بعد یکرا مواظط و نصایحی کنند قدرت آنکه عینی
 کرد هم جمع آیند و پیسج خداوند متعال پردازند نمیتوانند تا آنکه در شب تاریک در چخانه کسی از
 حال آنها اطلاع حاصل کند بدون چراغی و روشنائی می نشیند و این جوانان از روی آیات
 قرآنی و احادیث و معجزات ظهور قائم آل محمد ثابت میشوند و معجزات قائم آل محمد را برای هر کس
 ذکر میکردند در اینجا مشطر بودند زیرا قائم را که شهید نموده اند و اصحاب قائم هم در هر نقطه بودند
 مانند آنها گرفتار بوده اند مکاتبه و مراسله و مخاطبه در میان نبوده که بدانند در این ساعت تکلیف
 شان چه و اعمال آن چه نحو باشد و بعد از قائم ظهور حسینی چه میشود و نزول عیسی از آسمان مشیت
 با جلال خود کیت ایما نرشته ایما پد آسمانی با ملکوت جلال بر عرش رحمانیت در نکت ادنی نازل خواهد
 فرود که این فرزندان خود را در اغوش محبت خود کسد و از چنگال ظالمان نجات بخشد و مانده موعود را
 با آنها خوراند و لباس رحمت ابدی خود با آنها پوشاند و از شراب وصل قطره بد آنها بنوشاند شب در این
 اشعار صبح کند و روز را بحالت فراق شام کند ساعات بجز حرکت کمتر از یکسال نبوده و دقائق ایام
 فراق کمتر از یک عمر در سختی و احتراق نیست فقط همان قوه باطنی و جذب حقیقی در میان موجود است که
 کلامی ابره حقیقت در قلب بر خشد و شعله زند و روشن شود و اطمینان بخشد و هر آن بر استعداد و قابلیت
 بفراید و بیات و استقامت را عزیز نماید و بیامیغ معرفت انفجار یابد و نور اعیان ظاهر شود
 تا آنکه مبلغ امراته حضرت یزرا باقر وارد نیز ذکر دید در خانه آقا شیخ یوسف منزل فرمود انبار شهد ادرانی مانده

که آفته بطور خفا میآید مشرف خدمت او میگردیدند چنانکه اغیار خبر نشوند و اطلاعی نیابند آتش شعله زند
 که خدی علی که میرزا محمد حسین بوده از آتش حوادث می برد آقا میرزا محمد حسین ایثار ملاقات میکند بعضی سئوالات
 مینماید بعد از آن که کلاما احداثت او را سوزانید میگوید شما باید از این محل نیز حرکت کنید و بروید و الا شمارا
 من بدست خود خواهم کشت حضرت میرزا باقر میفرماید شما نمی توانید و کشتن شما نیستید مجبور من و عده
 قتل مرا در کرمان داده اند پس از چند بوم حرکت میکند و میرود در کرمان پس از فرود در کرمان مطابق همان ضمیمه
 محبوبش خبر داده بود و این قربانی را برای انجمن صیفا فرموده او را شهید مینماید و شرح شما دتش در اخبار
 کرمان مطالعه فرمائید
 از جمله مطالبی که دلالت دارد بر سوز و بثوت و استقامت یکی آنکه جناب حاج محمد تقی الملقب با یوب این
 شخص محترم در صین طوفان بلا و امواج بحر زاریا و سیلاب بحر مصیبت از اطراف استقامت خود را ثابت
 و چون از زندان طهران مرخص میشود میرود بطرف بغداد مشرف میشود بحضور کجا آهه چون انجمن را در مالیکه
 از اطراف پس از مرضی آمدند بنیز زبانه باز ماندگان رسانیدند عده که باین شقت خود را نگاهداری نمودند
 که بعضی از اسامی موجود است ذکر میکنم و باقی معلوم نیست این جوانان رشید و نوابه کان چنین ایما
 نسا را در نیز میگذرانند و میروند در بغداد مشرف میشوند و مادران و بستگان آنها چون مسافت نمی توانستند
 لذا آنچ قدرت و توانائی داشتند برای مخارج راه باین جوانها میدادند
 و این وقعات در سنه ۱۲۲۳ هجری در رویت و نهفتاد و چهار واقع گشته از این ایام باب مکاتبه و مراسله
 و مخاطبه باز میگردد و جناب حاج محمد تقی الملقب بنیفر مینماید با یوب و در همان بغداد میماند تا صعود
 مینماید (یعنی فوت میشود) و چون اجازه مرضی حاصل میکنند مراجعت نیز مینماید و چیزی بعد از
 ربابت برای حضرت وحید کبر و شهید آرزو از لسان محضت به آهه نازل میگردد
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اتقوا ما علی خدمه امره و شربوا

من نسيم الابان من يدعطاء ربهم الكريم هو القائم على امره والقاهر فوق خلقه اول موج خلا
من بحر رحمة ربك الرحمن عليك يا سر العرفان وستر البيان اشهد انك شربت رحيق الوحى من يد
الغاية والاطاف وفت بلقاء من كان موعودا فى الكتب والرزق الا لواج انت الذى اجبت اذا رفع النداء
واقبلت اذ نهر الاقش الاعلى فى يوم فيه اعرض من فى ناسوت الانشاء عن الله مولى الورى انت الذى وجد
عرف البناء الاجتزم اذ فاج من قميص مالك القدم اذ تنصوع اشهد انك نصرت دين الله و امره بتبليك
ولسانك و بك الى ان فديت نفسك فى سبيد و شربت كوثر الشهادة باسمه و جبه و اهدك سكر لسبيل
العرفان الى ان طرت بقوادم الايقان فى هوا لم يسمع فيه الا نهر زياراج غنايته ربك مالك الا ديان انت
الذى مصيبتك ناحت الذرات و بكت عيون المنكحات اشهد بك ظهر كنوز الارض و لئالى البحر و بك
ترين اس العرفان با تحليل البيان انت الذى اخذت الرحيق المحموم امام الوجوه و شربت باسم ربك
القيوم البها المشرق من افق الفضل و النور الا انج من سماء العدل عليك و على الذين جا بهد و اسدك
واقبلوا الى من انبئت اليه و اعرضوا عمن اعرضت عنه و قاموا على نصره الامر معك و فى ظلك و فارذا
بلىك و طافوا حولك اسالك يا الهى و الله الاسماء و فاطمى و فاطمى السماء بلئالى بحر توحيدك و امره
لكابك و زفران المقرين فى فراجتك و عبرات المخلصين فى هجرتك و بهذا البحر الشريف و المقام المنيف
بان تغفر لى و لوالدى و لمن تغرب و يتقرب الى هذا الراس الطاهر و زاره او يزور بوجهك يا مالك القدر
ايرب اسلك به و بمن استشهد فى سبيلك بان نقضى لى و انجى و حوائجى و حوائج خلقك الذين تمسكوا
بعهدك و ميثاقتك و ذاقوا حلاوة بياك انت الحكام

الامر العليم الحكيم

چندى نمى کند که از طرف شیراز پسر مرحوم ملا باقر که سابقا اشاره کردید جناب آقا شیخ محمد حسین که

مردى فاضل بود و در دین بریز میگرد و در علم خدمت بامر الله را مرتفع میازد و قضاوت محل را بعهده میگیرد
و صاحب زهد و ورع و تقوی بوده که هر وقت دشمن میخواسته اقدامی نماید و بر علیه بهائیان اسباب
پرمی کنند اعمال و رفتار ایشان مانع بوده در این خدمت بهائیان قدری آسایش داشتند و بنجد است
گمراه می پرداخته اند و حلاوت بیانات حضرت بهاء الله را بکام جان خشکان بادیه ضلالت میرسانند
و تبلیغ دین الله مشغول بودند و تبریح شریقه الله قیام داشته اند
مدتی گذشت که در این ایام بسیار خوب بوده تعلیمات بهاء الله متدرجا بواسطه مکاتیب الواح
نیریز پرتو وصول مبذول میداشته و تکالیف بهائیان معلوم و مبرهن بوده که نزاع و جدال قیل
و قال را منع میفرماید و بجای قتال معاشرت با روح و ریحان مقرر داشته و مسبلغین را نماید
سیر و سفر بوده اند از جمله نفوس مقدس که برای تبلیغ به نیریز ورود فرمودند حضرت آقا شیخ
محمد فاضل قائمی که ملقب بنیل کبر میباشند توصیف و تعریف ایشان در ورقه اجازت مسبلغین که
از خراسان برای اعلام کلمه الله قیام نموده اند مطالع فرموده اید که این وجود شریف از مشایخ علمای صفحه
بوده کلامش جاذب قلوب بود و اخلاش نفوس را فدائی خود مینموده از برای اسلام کنی رکن
بوده و صاحب فتوی و منفذ حکایمیکه این وجود خدمت بهاء الله مشرف میشود و سؤال از ایشان
سائل خلقت الهیه نمینماید و جواب میشود که آن جوابها چاپ و طبع منتشر است مأمور میشود بر
تبلیغ و مسافرت شهر باه قصبات ایران علماء ایران اسم ایشان را از کتاب رجال محو نموند
و حکم قتل او را دادند و ناصر الدین شاه بهیکل این نفس مقدس را بتمام حکام و نواب ابلاغ و افهام
و مقبل میدید حضرت نیل کبر ترغیب میآوردند به نیریز در خانه آقا ملا محمد شفیع منزل میکنند
و در حضور مبارکش مشرف میکنند مشغول ابلاغ کلمه الله و نصیاح و مواعظ بودند
و در این ایام قدم علی انانید و برای احباب جناب خود اندوختنی میفرمودند و تیوتی

چند فقرة از آن زکوة نوشته می شود

«قولہ تعالیٰ»

انما اردنا نضج العباد في هذه الايام التي فيها تغرجه العدل و انارت و خنة الجبال و هتكت العزل
 و غاض الراية و فاض المنحة و البلاء و كتمت فيها العقود و نقضت العمود و لا يدري نفس ما يبصره
 و يعيه ما يبصره و يبصره قل يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و خذوا الفضائل كونه اقدوة حسنة بين الناس
 و صحيفة تتركبها الناس من قام للخدمة الامر ان يصدر بالحكمة و يعي في ازاله الجهل بين البرية
 قل ان اتحدوا في كلمتكم و اتفقوا في رأيكم اجعلوا اشراكم افضل من عشيكم و غدكم احسن
 اسمكم فضل الانسان في الخدمة و الكمال في الزينة و الثروة و المال و اجعلوا اولكم مقدسة عن الزيف
 و الضوى و اعماكم منزلة عن الريب الريا قل لا تصرفوا نفوسكم في الشهوات النفيسة و لا تصفوا
 الامور على ما تحبكم الشخصية انفقوا اذا وجدتم و اصبروا اذا فقدتم ان بعد كل شدة رفاء و مع كل
 كدر صفا اجتنبوا التكاثر و التماسل و تمسكوا بما ينتفع به العالم من الصغير و الكبير و الشيخ و الارامل
 قل يا ايها الذين آمنوا ان ترزقوا و ان الحسنة بين البرية و شوك الشوك في القلوب الصافية المنيه قل
 يا ابناء الله لا تلهوا ما يتكدر به صافي سلبيل المحبة و ينقطع به عرف المودة لعمري قد خلقتم
 للوداد لا في الضيق و العدا ليس الفخر بحكم انكم بل بحب انبا جنكم و ليس الفضل من حجب
 العالم كونه في الطب عفيفا و في اليد امينا و في اللسان صادقا و في القلب متذكرا و لا تسقطوا
 منزلة العلماء في الجاه و لا تصغروا قدر من يعيد جنكم من الامراء اجعلوا اخذكم العدل و سلا حكم
 الحقل و شيكم العيون و الفضل و ما تفرج به افدة القومين لا تنظروا الخلق و اعمالهم بل الى الحق و السطانة
 الخ

حضرت ايشان پنج الی شش یوم مدت توفیقشان در طراغ انجامید و اینکلمات جامع اخذ

بان حقیقت نمودند و شرح و مبسط میدادند که مقصود از غرس شجر ایمان در قلوب این بوده که اینچنین
 میوه بار آرد و کام اهل عالم را شیرین سازد و چون اراضی قلوب تشنه و مستعد بان رحمت و فیضان میوه
 بوده و هر دقیقه عطش مزید میگردد و حاله با اینکلمات متفایه میگردد یعنی است انسان با برمی آرد که نور ایمان

که عبارت از اعمال مطابق ایمان است و با اینکلمات شرفیانی ظاهر و آشکار میگردد

پس از این مدت قلیل تشریف میسرند و این جان اربابان کوی حقیقت و مجذوبان مودت و عاشقان مقصود عالمیان
 را بفراق خود و امثال خود مستلا میگردد

پس از چندی این لیل فراق ظلمانی بصبح وصال نورانی تبدیل میگردد و جناب آقای سید مهدی و شیخ تشریف
 میاورند مدت سجاده در نیزه توقف میسما بند و ابالی نیزه چه غیر مانی و بهسانی بدین ایشان میآیدند
 و ایشان از طریق اخبار و احادیث نبوی و ائمه هدی ثابت میس نمودند حقایق ظهور قائم و قیوم را و پس
 از آنکه ایشان بخت ایمان و اصل کشت در دروغات اطمینان استراحت کرد و قلب از ذکر حق مشغول گردید و دل
 و جان او بنور ایمان روشن و منور گشت باید موقوف بشود بعمل نیرا ایمان بدون عمل مقبول درگاه خدا نبوده و نیست
 در جمیع اتم موجوده بین نبی آدم مقصود عمل بوده و اکنون نوبت عملت مدت هزار سال آبار و اجداد او را
 منتظر بودیم که منظر حق ظاهر شود که ما بجنجوش مشرف کردیم و موقوف شویم با عجا لیکه او دستور میدهد

روزی در منزل که آقای سید مهدی تشریف داشتند اجتماعی زیادی از احباب غیره شد میرزا علی نام که از قضاة
 محل بود از صبح تا شب در مجلس حاضر بود آنچه فرمود او همه را گوش کردند و شنیدند و ابدا جوابی ننهادند و رؤسای
 بهایان با هم مشورت کردند این نفوس حاضر از برای فهم قضا یا ننده اند شاید ضوضائی بشود و دشمنان
 وقت را ضرت سرده فساد می کنند پس بهتر است که با احباب و داعی کنند و بروند پس چند نفری
 همگی بی وسوا حاضر میشدند و اما حرکت نمودند تا یکت فرسنگی نیزه و شب مراجعت کردند بخانه میرزا
 محمد و آنی توقف نمودند و بغیر از چند نفری دیگر کسی اطلاع نداشت بعد از آن چند نفر از آنها کجی

با عده اراک بابت نشد تا دوح و مراجعت کردند ایشان چندی در دهج توقف داشتند بعد از آنجا بیرون
دیگر بیرون

زمانی نمیکرد که مبلغ امر الله آقای میرزا احمد کاشانی تشریف میآوردند به نیریز مدت چند سال در همین نیریز
توقف بینمایند شرح حالات و خدمات این شخص شخص را در صفحه تاریخ کاشان خوانده اید و اگر بخواهیم شرح
حالات هر یک از اجاب و بستنین را کاملاً بدینیم و بکاریم از قوه نگارنده خارج است پس بختصر و موجز بگویم
قارئین محترم تذکر کردند و اتفاقی حاصل آید اینست که در مقابل انفلابات روزگار در کارهای بسیار آنف
ایضا در این نیریز و سرستان مشغول به تبلیغ امر الله و ترویج دین الله مشغول بوده اند و در نیریز عالی اختیار
نمودند و غایت در سرستان بر حمت ایزدی و صعود بملکوت اسی نمود

جناب حاج میرزا ابوالحسن که از اظم اعلی در حق ایشان نازل گردید یا این ملکیت بهائی و عنایتی این چو

محترم مستغنی از توصیف تعریف و تمجید است نگارنده میگوید از زبان جمال اقدس اجمعی و پس از غروب
شمس حقیقت و طلوع نیر میثاق الی زمان صعود حضرت عبداله و طلوع ولایت الله العظمی انبیا
حقوق الله را میگرد و بساحت اقدس محل نفل میدهد و در ایام حیات خویش یکت بشترین و کیمون
دارائی ندارد نه مانده دارد و نه اثاث نه لباس اندوخته دارد و نه چراغ افروخته خانههای اجاب منزل است
و لباسهاییکه اجاب بدست خودشان میدوزند ایضا از آنمخلع و ملبس نمینمایند هر وقت از خانه که بیرون
میآید هستی او همراه اوست و آن عبارت از همان لباسی است که پوشیده و یکدستمال همراه دارد که در سج
ادالواج است در ارمال و منال دینوی هیچ ندارد

این ابن الهی پس جناب سید مهدی به نیریز تشریف میآوردند و در خانه خواجهمیرزا منزل بینمایند و چندی
توقف میفرمایند جناب الهی شب و روز کرد این سراج امانت پروانه و را حاضر و زمان بردار بوده اند
شب و روز تبلیغ امر الله و ترویج دین الله در نیریز بوده اند و از معجزاتی که ایام تشریف بجهنور جمال مبارک

بمخبر ظاهر خود دید ذکر میفرموده اند و از غوارق عادات که در ایام مسافرت خود با مرض مقصود واقع گردیده بان میفرموده
از ظواهر اینکه از اعمال و ضابط عثمانی و ایرانی در حکما در حالیکه میجویند وارد میآوردند شرح میدادند و در این نیرت
مندی مال الله جمع گردید ایشان تحویل گرفتند و بعد از چند روزی حرکت فرمودند و رفتند و اجاب بار فراق
مبتلا کردند زیرا انسان وقتیکه این آلهی را ملاقات نمود مایلست که مدت حیات در خدمت ایشان باشد
چندی نگذشت که غریز منبر نیریز محنت نیریز غم برادران غیور رفیع چاه برآید باوج ماه رسید جناب افاضت^{تعالی}
پر حضرت شهید افاضت فضل الله که جمیع بلا با بجان خرید تا آنکه ثمره وجود خود را در جهان فانی باقی گذاشت
دشمنان امر بهاء الله نهایت حدیث کوشیدند که این نور ایمان در قلوب بازماندگان شده خاموش گردد
و فضای سینه دل که منزل نور حانست جلالگاه شیطان گردد

این شخص محترم از اینکه در تحقیقات مجازی ظاهری با هر گردید و حجاز را بحقیقت پیوست و مرد عالم فاضل
گردید تشریف آورد به نیریز و روضه خوان گردید و در نزد کل محترم بود همین نیریز عالی اختیار کرد و بخدمت
امر الله و هدایت نفوس و ابلاغ کلمه الله مادام حیات ظاهر مشغول بود

از افق سما شریعت الله ستاره بخشید و ماه مجلس شد (دل سیده مار انیس و مونس شد) فارس
میدان شهادت و جانبازی و مرد روز نگاه شهادت و بزرگواری آنکه زمین میدان شاه اصفهان را
سجود خود زبکین نمود و در مقابل صفوف جبار که خود را بجوام علیا معرفی نمودند نداء را ببارتبی^{الاجبه}
بلند نمود که زلزله بر ارکان این بگردان و از هوش رفتند

جناب میرزا شرف در راه محرم به نیریز تشریف آوردند و در محله بازار که مسکن اعیان ولانته اشرا است
مزل نمودند و روز و شبها در مجالس روضه خوانی منبر میفرستند و روضه میخوانند و چون علوم ظاهر را
کافی پیشند و از زلال حقیقت و شراب ظهور معرفت کاغذ است بود در بالای منبر بر جزو اشاره
حضرت میرمایند و اعتبار اسب حرکت و جنبش میآوردند که شاید از خواب غفلت بیدار گردند چون در

میباشد که بفرستند این از بهایان میباشد تا بر او بشوند و از بهر بریز آورند فرادگت میکرد مجدداً مظهر
ارجای دگر شروع معینده اند

از جمله در بالای منبر ذکر میکند که ای مردم در تورات علامات و شش و طی از برای موعود مقرر است که باید از آنجا
که در ایام غیر معلوم است ظاهر شود و علامات او آنکه عدالت در عالم در پین آدم بعضی موجود کرد که بشیر
با خود کرد چمن بجز مشغول کردند و باز بگفت در کجنگل نزل کردند شریعت قرار داد جمیع روی زمین منتشر
کردند و تمام خلق بیودی شوند و عادات در سوم بیود و سر مشق خود قرار دهند و جمیع روی زمین شنبه را محترم
شمرند حاله چه شد که حضرت عیسی سبت را منسوخ نمود احکام و شریعت تورا مه محفل نمود و مردم را بصحبت
دعوت کند و بیچیک از این علامات ظاهر کردید

و همچنین بود انجیل باید یا خیل و ششی غنیم و جنودی از ملائکه علیین برابر بری سوار از آسمان بر زمین آید و
آنها باه ذرند هند و تاریک گردد و چون نجوم بر روی زمین متساوی شود و آن موعود جلیل با بوق و
نفر و افواج فرشته از آسمان با سخنان آیند و شرق و غرب را بصوت صاف و بیدار و همیشه گنند قیامت
بر انما نید و اهل قبور جانی یا بند و حشری جوید و نشری پونید و نیزانی بر پا کرد و اعمال مردم را بسنجد و جزا
دهند و جمیع اهل عالم در ظل پرچم مسیحان آیند و روحانیت مسیح در جمیع آفاق موجود گردد و شرق و غرب
عالم ترویج شریعت انجیل نمایند

چون شده که بیچیک از شروط طاعت محتمه موجود نگردیده و محمد بن عبدالله که مسیح است و نه از آسمان
آمده بلکه از زمین مکه است و محمد تیم است و اتمی و شریعت انجیل را منسوخ گردانیده عوض ترویج مردم
با سلام و اسلامیت دعوت میکند افواج ملائکه گجا فرشته بصوت صاف و چه شد ملکوت آسمان
چرا از زمین نیاید قیام از قبور راه بگویم و حشر و نشر راه بخواهیم یا باید از زمین خود صرف نظر کنیم یا
باید این علامات مذکوره ظاهر شود

ماله ای اهل اسلام بیچیک از این علامات در ظهور رسول الله ظاهر شده است یا باید بگویم انجیل که نسبت
و شرف و یا آنکه رسول الله کاذب است و همچون پس چون بیچیک از اینها نیست و عیسی روح الله است و
کلمه الله است و محمد رسول الله است و قرآن کلام الله و آیات الله است

پس اینها سرار در روز است و حقیقت را تاویل دارد و تغییر خواهد پس باید بیدار باشید و همیار گردید اینها
استحسان و افتحان

اینکلمات اندکی انقلاب فکری در نفوس تولید نموده فرآ غمان سخن را سیکر شده در وی کلام را بد بگری نمود
و کز بریزده و حکمت از دست نمیدهد

گاهی ابرقه از این سخن سماء ایمان در قلوب مؤمنین بهائی میدرخشید و گرد او جمع میکردید اندک ملاحظه
کنند: بشنائی نورانیات یا امتحانست و دشمنان را در جاه عمیق سرگردانی معلق و اویران میداشته

که اگر اراده نجات دارند بر ایمان معرفت آویخته گردند و بالا آیند و پرواز بخت ایمان نمایند
و اگر چنانچه خیال فساد دارند در ویل خود پسندی و جاه کفر باقی بمانند و ابد الدهر در عذاب کفر بسوزند
و حل خاصی نخونید قریب دو ماه محرم و صفر بهائی و غیر بهائی را در اخطار گذاشت و معرفتی

بخت

تا آنکه بعد از صفر که اراده سفر داشت از محله نازار سخانه اجاب شتافت در جمع اجاب نور ایمان

جلوه نمود و در معنی را اشارة ساخت و پس از چند روز مسافرت نمود
چندی گذشت که نور تبلیغ از ارفق بغداد طالع گشت و آقای شیخ محمد عرب بن بادی وارد نیز میگرد
مجالس زیاد منعقد میگردد و نفوس غیر بهائی زیاد میآیند زیرا این مچا پرکان را الحمان چنان
بود که این نار الهی در نیز سطله زده و دیگران را اطلاعی نیست ماه محبت و عرب اخبری
ملاحظه کردند که انبشخص عرب چنان مضنون و مجذوب نیز بخت که آنی فراغت ندارد

ایات او بصوت حجازی بلج و فصیح قرانت بنمایند مدت دو ماه توقف نمود و از شمر حقیقت
 که در درازا سلام بغداد استراق بر آفاق فرمود سخن گوید که اینطور حسینی است که موعود شیعیان او بود
 که پس از قائم ظاهر گردد و موعود کل ام است این مجآء است این حکم طراست و موعود تورات این
 شاه بمراسم که از در آه کوه عقیق با جلال خداوندی و عظمت امیر مزدی ظاهر گردیده این آسمانی است
 که با ملائکه ملکوت الهی بر ارض نازل اجلال فرموده است این یوم بآیت الله فی ظل من الغمام است
 که بظهور و رسیت خود عالم بجلعت جدید عزیز فرماید این یوم قامت کبری در سایه عظیم است
 که سموات ایان در شش یوم بل مرتفع ساخت و امروز بر عرش رحمانیت خود مستوی است
 که فریاد از میان برآمد که گران موعود ماست این سیفه السلول و این لواء العقود این جنود الجنده
 و این الاعنة والاسنة این ترویج للشریة التزوال احمدی و این تعیبه للطریقة السیمة البیضاء الاسلامیه
 این طیران النبأ و النبأ و این اجتماع فی ام القرى این القیامة الکبری و این المیران و این الصراط
 و این الحساب این الحج التعمره و این الجنة التبیح و این الکوثر و السبیل و این الکاس الممزوجة بالکاف
 و الزنجیل و این الجوریات القاصرات الطرف فی الحیام و این الولدان المتخلدون کانتهم لولا کنتون
 و این الملائکه الملائکة و السلاسل و الاغلال و این العذاب الواقع للکافرین لیس له دافع
 در جواب میفرمود که جمیع این شروط و علائم و وقایع در لمح بصر واقع گردیده و مسیکرد و لکن شما
 از مشاهده این محسوسه گرفته غفلت را از چشم بردارید و حجاب تعلیب دنیا را تحقیق بردارید جمیع را
 مشاهده بنمایید

خوش انوصلی که ایمین از زوال است
 خاشا هجرتی که پایانش وصال است
 خاب آقا میرزا اسراف تشریف آوردند به نیریز و در منزل آقا شیخ یوسف توقف نمودند نقاب چهره زیبا
 مقصود گرفت و شاهد خلوت نشین از خانه بازار شتافت کو هر معنی راست و گفت ای مردم نیریز
 بر خیزید و از خواب گران سر بردارید و دیده معرفت بگشاید مقصود عالم در پهن بنی آدم لباس شبری
 پدیدار گردیده محبوب دو جهان در اینجا ظاهر شده و لا امکان در امکان نزل اجلال فرموده و
 منبج از آسمان فریج با جلال صردتی و ملکوتی عظیم بر عرش ظهور متمکن گردیده بستانید که کنگه تجید
 در ترویج است بر خیزید که آیت تفرید در ترتیل است بیاید که دریای فضل وجود سلاطین است
 دیده کشاید که انوار تا میدرب غفور جمیع اقالیم وجود را احاطه کرده بستانید که جنود ملائک علی صفا
 بسته منتظرند بشنوید که اوازه امر الله در شرق و غرب ولوله انداخته بکشید که ملکوت خفران و
 فیض حلیل بریزان از جهان پنهان متهاطل و مترکم است و نور احدیت از مطلع غیب رحانت ساطع
 لامع است در جو کفشد ما طالب دین نیستیم اگر حق را میطلبیدیم چرا آباء و اجداد این نقیص
 را یکستیم و اگر پیران ما اطهار و رسول محمدا بودیم چرا فرزندان او را سر میریدیم و اگر علماء ما طالب
 اخوت بودند چرا حکم با حق میگردند ما مقلدان آباء و اجداد خود بوده ایم نیستیم
 چون آن برگزیده حق ابلاغ کلمه الله را نمود و حجت را بر کل ثابت و بالغ و کامل نمود رحمت
 ساقوت بر بست و بیدار دیگر شتافت
 مدتی این شتاقان جمال رحمان در بادیه فراق حیران بودند و ستمیدگان روزگار طالب دیدار بودند
 مریضان ستره بجران دراه و ناله و مجنون و شیدا و نشکمان وصال دشمن استظار بردار شدند
 که سیاه فغنی از در در آید و بوی پیرامین یوسف عشق را بمشام عاشقان رساند که ناگاه انطبیب روحانی
 و سم نهنمای نهانی صاحب خالق عظیم و خوی کریم جناب حاجی میرزا حیدر علی دارو نیز شد در خانه

جناب ائمه الحسن منزل نمودند سفره محبت الله بکشدند و باده کلمه الله مجلس آوردند انسانی بزم محبت الله
 جای بریزا باده ظهور زجا کافور از ساغر حجت و میان در انجن دوستان بدو آورد مختصان قدیم
 چون مست گردیدند عریه کمان رقص کمان مجلسها تشکیل دادند و ضیافتها نمودند چون آن حکیم و اناو
 خردمند هوشمند نظر بیت و بلند کار و عاقبت امور نمود پیشنها دی داد و مطلبی را بیان نمود که مطحن
 چنانست که بن و وجه ضیافت را نقد تحویل دهد زیر این منظوری در نظر است و محتاجی در پیش
 وجهی لازم است و پولی واجب اجابتی الهی طاعت نمودند و حساب نمودند و ضیافات را مبلغ سی تومان
 وجه نقد معادل کردند و وجه را حاضر ساختند پس از اخذ وجه در دمیج و تصرف در زمین نزار ابلند
 کردند و قشرا و صحاب و احبار ابراج نمودند آنجا و حقیقت بذل و عطا این سی تومان را در
 انها تقسیم فرمودند این اوازه کردار بلند گشت و صیت این رفتار ششتر گردید بعضی بجزرت
 او شرف میگفتند میفرمود اچو اصل نیز خوا غفلت تاکی و سرگردانی تا چند این نور مبین را
 انکار را برای چه و اعراض را سبب چیست از این بندگان مظلوم چه دیدند که این اذیت یاروا
 داشتند و چه نشستی از این فتنه محصور مشاهده نمودید که چنین بغضاً عظیم اشکار کردید آیا
 شما که معتقد ببار و حشر و نشر هستید چه جواب خواهید داد

تا بی آرزو است پشمانی پیش گیرید و توبه را بکشید سزاوارت در همان صحرا با که میباید
 و آب بر انها چسبید و منح مینمودید و عوض آب سرد کلکوله تشبار میزدید در آن فضا
 بدوید و ناله و استغاثه کنید و توبه نمائید و چون همچون اشک و خون از چشم جاری سازید
 روان کنید و چنین وندم همدم گردید و تا جان در بدن دارید و حیات باقیست بمملکت
 غفران بشتابید شاید کثافت عصیان زائل گردد و بجز رحمت بچوش آید و بحاب عفو
 بار در او اساخ حجد و انکار بظرف شود و برکت آسمانی نازل گردد و رحمت یزدانی شامل

حال گردد و الا مشظنعت باشید و مقصد در سیاهی داین
 در جوانی بشد از کجا یقین کنیم که برکت در ایمان با منظر و راست فرمودند مثلی برای شما ذکر کنم این
 ملکر اف که در سابق در ایران موجود نبود حالیه تازه آوردند این مخا بره بقوه برقت که از روزگاری
 این عالم اخذ آفریده این قوه برق بوده دلی تا زکی آن قوه از غیر غیب بجزر شود آورده اند و از
 برای این مخا بره دستگا هی موجود در یک محلی قرار دادند که ملکر افخانه باشد حالیه این دستگا چه
 کار کرد ضراب میگردد و باید تجدید شود پس این قوه برق از چشمها پنهان بوده و موجود است اگر ظاهر
 حافظ ابصار است پس باید دستگا هی بازند و ملکر افچی پشت اند سگاه بنشیند و مخا بره
 نماید و یقین است این ملکر افچی میبرد و ملکر افچی دیگر میاید ولی انقوه باقیست
 پس این قوه را بجای بگفت میگویم که همیشه بوده و خواهم بود مثلاً پیش از حضرت موسی این برکت
 بود ولی وجود موسی واسطه این برکت بود و چون فرعونیان ایمان بموسی نیاوردند برکت از انها
 قطع شد و در میان قوم موسی پدیدار گشت شدتی این برکت وسعت یافت که سلطنت
 داودی و سلیمانی تشکیل گردید چون وجود عیسی در عالم ظاهر شد مرکز برکت او بود و یهودیان
 انکار کردند و شهیدش نمودند و پیروانش هر کجا ایافتند مانند این بهایان امروزه کشند
 سوزاندند بواسطه عدم ایمان برکت از انان قطع شد هر چه دعا کردند که خدا یا برکت را
 نازل فرما عوض سحبت النصر و غیره آمدند و کشند و غارت کردند بعد از عیسی مرکز برکت
 حضرت رسول و ائمه هدی بودند احم موجوده هر چه مسلمان شدند دارای برکت آسمانی
 گردیدند هر دعائی مینمودند مستجاب میگشت سجدی برکت در این مسلمان موجود شد که
 غایب است که شتر میچوردند و ستر انها خار مخیلان در جزیره العرب که زمین بی گیاه و آ
 و منف بود عیش و عشرت میکردند از حاجیان بر رسید تا بگویند و عمرت کبر بد خداوند

برکت نظر نمود بواسطه مرکز برکت که سلطنت اسلام دویمت از کره زمین را گرفت و
 ملت با روز بروز دلیل شدند برکت از میانشان قطع شد امر و زخم مرکز این برکت امر
 به آ و الله است چون او برود بعد از او جانشین اوست امر الله مرکز برکت و عزت است
 هر نفسی بجهت که درو اعیان آورد موئن حقیقی گشت برکت یافت سعادت یافت عزت حاصل
 نمود ملائکه نماید اگر ظالمین سابقه اثری نامی ناشانی باقی مانده از این ظالمین امروزه
 هم باقی خواهد ماند

پس از چه بندی که حجت را بر کل کامل نمودند و ابلاغ کلمه الله را با خلاق پسندیده روحانی
 نمودند را وقت فرمودند و رفتند

این مبنی است که از طرف حال قدم جل اسم الاعظم که بطرف ایران یعنی یزید
 در روز نودند چون ایشان تشریف بردند که چندی نگذشت که خبر وحشت آمیز و مصیبت
 دهمت آینه باین نیز رسید که حضرت به آ و الله صعود فرمودند شمس حقیقت
 از افق ادنی غروب نمود و از افق ملکوت امجی طلوع نمود حجاب جسم مانع از تسخیر انوار
 بود و در هر عصری این حجاب جسمانی وسیله انکار بوده و هست چه که در جمیع
 احیان ظاهر مظاهر احدیه در مکان طالع گردیدند بهانه اعظمشان این بود که میگفتند
 اِنَّا نَتَّ شَرِّ مِثْلُنَا) وَمَا هَذَا إِلَّا تَنْبِيْهُكُمْ وَمَا هَذَا إِلَّا رِسُوْلٌ يَّا كَلِّمْ مِثْلِيْ وَلَا تَسُوْا
 بر زبان میرانند که منزل در قرآنت و چون سبب انکار و علت اعراض همیکل بشریت
 بود آن مرفع گشت و لکن اگر بصیر حقیقت کشانید مشاهده نمایند که انوار شمس
 حقیقت را افول و غروبی نموده و نیت و امواج بحر عظیم اسکوئی نیت تار یا جزوه
 امواج در توج است لازال فیوضات ملکوت الله مستمراست و تجلیات مترادف

و برینان عنایتش فائض است و شر این محبت الله در جسد امکان با فضل است و تعطیل نداشته
 و نخواهد داشت

سکران و بهغضان که در زاویه نیسان خزیده بودند در ظلمات خانه نایبان طلیده در زیر نهر ریحان
 خزیده بودند و مذمت این نور می نمودند و مدح تاریکی در گوشه و کنار می دادند خود با آفتاب حقیقت را
 از افق امکان غنیمت شمردند و سری بجنبانیدند و جولانی دادند و سیدانی گرفتند و جاهلان را در جمیع
 خود حاضر نمودند و لسان سب و لعن کشوند و افکار نگهار نمودند که خدای بهایان در عکار مرده است و باین
 همات متون فکر و نقاشات کذب ابداع خواهند که خوب ایضا حاضرین بگویند اینها نیکه خود را بجهانی نامیدند و
 میرزا حسینعلی وزیر زاده نوری را نیز اعظم قبول نمودند جمال قدش خوانند مرتبی فالش کهنه آفتاب حقیقتش
 نامیدند و او را پرستیدند استیقات چه فائده و این عقاید در رسوم را چه مزایای مستی عوام را فریبند
 و بگشتن دادند و امواتا را بعبادت سپردند سر رشته زندگانی را کم کردند جمعی را رسوا نمودند و خبری را اواره
 اما انسان بصیر میداند که مقصود این جهلاء از اجتماع مقلدین خود و انکار نور شمس حقیقت برای صیت زرادانی
 خردمند دانند که در ظلمت رومی از رنگی و سعید از شقی تمار زینت و زشت در دنیا معلوم کردند و عارف
 و جاهل واضح نشود ولی آفتاب سارقان بچاره را در حجاب سکون اندازد و مخفی نگرداند و بد رویان را خانه
 نشین کند چه که حرارتش اجسام را میگذارد کلباها می پیورده را خنک میکند و اشجار بی ریشه بی میوه را افزوده
 و پرمرد سیکراند پس ظلمت حمد و حست و تاریکی مقبول زیرا اساتر عیوب است و پرده ذنوب خفاشان
 باهوشان را مجال میدان دهد و سارقان کامل را فرصت نجات بد رویان را رسوا کند و فاعلان مزدور
 و نجبران صبور را علت راحت کردد ناعم دگلش دارد و باد های خنک بسیار خوش خواب راحت آرد
 و تری صحت کرده پرده داری باه رویان کند دستاری فاسقان مردان رزم را میدان بجوم نبعی دهد
 و معنی این خنرم از دست فرار و چاره سازی است نه فقط لغت عاشق و معشوق است و سارحه بزرگتر است

و ذنوب و جنود شیطان را میدان ظهور و بروز دهد و حزب جلیل حضرات را حشر و نشور جلیل غالب و این
 اوی را فرزندت حصول طلسمه و از زانقت و سباع در نده بسید و وصول بصید و شکار در افاق شب
 زنده دار این اوقات مناجات و تبتل و تقید و انس برب الارضین و السموات مرغ چمن را شب
 وقت نغمه و آواز است و باده پرستان را مخمل انس و ساز نو آباری با نینجهای بهبوده مکر آفتاب
 جهانایب بگردند و هرح ظلمت شدیده محیطه بر جهات دیگر نماند که هستی و حیات ظلمت بواسطه
 فیض آفتاب است اگر حرارت و تابش و عنایت و پرورش آفتاب نبود ذی روح موجود نه حتی آن مسکرا نخواست
 صفت اثر با طبیعت

این واقعه در سنه هزار و سیصد و نه قمری واقع گردید که چهل و سه سال است از شهادت حضرت
 دجید که بر سبک بزد و از ظهور حضرت اعلی چهل و هشت سال سبک زد

هر دم لباس در کران یار بر آمد دل بر دو نهان شد

هفتی اجابای الهی مستظر و در طیب حادثی بودند و محرمی و انیسی و موفنی که رازهای نهانی را ابراز نمایند
 که ناگاه میرا محرم وارد نیز گردید و در خانه آقا سید ابوالقاسم ولد آقا سید حسن منزل میکند
 اجابای الهی کرد این فاصد این جمع آیند و شرح با وقع را میخواهند در جواب یکوی شمس حقیقت از
 اقی ادنی افول نمود و نیز عهد و میثاق الهی طالع گردید اجابای الهی بکوش و حردش آیند و مجالس متعدد
 تشکیل میدهند و ضیافت میکنند میرا محرم هم این لوح را با آواز ملیح و لسان فصیح سخن میگویند
 (هو الله)

ای یازان حقیقی میشتاقان جمال الهی چون حی قیوم بجمع اسما و صفات و کمالات و شئون بر امکان
 و با کین تجلی فرمود و مطلع امکان را با انوار نیز لامکان بتجلی نمود جوش و خروش در در ذات کائنات
 اثار و نیان رحمت فیضان نمود و پر تو آفتاب بدرخشید و نسیم صبا بوزید و ندای الهی بکوش با رسید

دلها بطبیعه و جاهها بر میدرخازد و زخمت و پرده با سوخت و روی یار حیران جلوه نمود و قلب عاشقان
 شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گرین شد گلشن توحید ترنیش یافت و گلزار تجرید آراسته گشت
 جشن میوه نایب تربیافت و زم است آماده گشت سریر سلطنت الهیه استقرار جبت (و الرحمن
 علی العرشین) گشت پس اعظم تجلی حال قدم در این بزم اتم در میکیل میثاق جلوه فرمود و بر افاق اشراق
 نمود مطرب الهی او آثار مالک و شانی بدست گرفت و با بخت پارسی آغاز نغمه و ساز نمود و بشمار این آ
 آغاز کرد (این عهدالت است این) (چایانه بدست است این) (بازار شکست است این)
 از یوسف رحمانی (میثاق وفاقت این) (چیان طلاقت این) (افات نفاقت این)
 از رحمت یزدانی (این عهد قدیمت این) (این ترویجیت این) (این امر عظیمت این)
 (از طلعت اجبت)

روحی لاجانه الغدایع

پس از آنکه اجاب جوش و خروشی نمودند و اشعار در خیال فساد فرشته درخت مسافرت بر سبت
 و بشهر دیگری رفت
 چندی نگذشت که جناب نیر و سینا وارد نیز میز شدند شوره ولی در اجاب پدید آمد بزم محبت الله
 آراسته گردید و سفره مودت گسترده گشت و شاپه آن مجلس آمدند نیز حاجی از شراب و طعم بر برد
 گرفته و با شاقان عهد و پیمان میداد و سینا آرمحت میثاق را سبواخت و نغمه و دگس سرد میخواند
 از این بزم و بانگ و شادوش و عیش و سرودش اهل کوچه و بازار سرخوش آمدند و بهمانخانه هبانه
 دارد گشت بعضی مات و مبهوت که این چه جشی است و چه بزمی است برخی در گوشه و کنار
 شافقه الا بصار معدودی گوش بپوش باز نموده که سردش الهی بشنود شتی انکشت عبرت
 در این سینه و بگری بنگشده رفقا نلما با با گفته که اینها خادرا شناسند و شیطان پستند

عجا این ابیات و حدیث خدا کنند و خود را اهل توحید دانند عجا بما با کفشد که محمد رسول الله را خاتم
 الانبیاء ندانند و از پیغمبرانش نشوند و معجزاتش را در و کنند اینها که محمد را ختم پیغمبران و شریعت
 اسلام را بر حق و معجزات او را من عند الله دانند عجا بما با کفشد که با بیان منکر قرآنند و ائمه اطهار را
 امام شمارند انهارا وصی رسول و خلیفه بلا فصل دانند در اینجا شخصی از حضار خطاب کرد و بخدمت
 سینا که ای ایفر ما که شما چه گفته اید که شما را کافر میدانند سینا در جواب گفت ما میگوئیم ظهور
 قائم و ظهور آبراهه که موعود کمال اهل عالم و جمیع ملل و امم است ظاهر شده است در جواب گفت آقا
 علما میگویند ظاهر نشده و باید پیر امام حسن عسکری باشد سینا در جواب گفت من هم مثل شما همین اجماع
 را داشتم و تقلید از علما میکردم شتم تحقیق کردم ثابت شد که ظاهر شده است و از جانب خداست
 در جواب گفت ازجا تحقیق کنیم سینا در جواب گفت نفسی در عالم ظاهر شد و ادعا کرد که من از طرف
 خدا مأمورم بر این حدیث شما و شریعت مقدسی و دینی که برای آن محصر حیات باشد از برای اهل عالم
 آورد و این شریعت را سجدانست داد و خلقی را در ظل آن شریعت تربیت کرد که امت او ملت او
 باشد و این امت در مقام امتحان و اثبات آن دین از جان و مال و هیال هستی خود بگذرند
 و فدای کنند و تا نفس آخر اضاجب امر و دین و این ملت استقامت کنند و از هیچ بلا و آذین
 و مشقتی رو بگردانند و بجان آن بلا و صدمات را بخرند البته چنین شریعتی حق است و صاحب
 دین از طرف خداست و باید که او را اطاعت کنند
 و در اینجا فل و عباس که منعقد میکردید جناب نیر این لوح مبارک مرکز شیاق را طبع طبع تلاوت میفرمود
 (هو للاس)

ای نیر افی ذکر و ثنا و ای سینا و منور شعبه بدی این چه نعمه جانسوز بود که در قلوب
 اتش افروخت و این چه ناله شیران افروز بود که دلهای باران سبوحت از استماعش احل

ملا اعلی بنوحه و ندبه برخواستند و از تاثیراتش اهل سواد حق قدس بناله و مویبه و گریه و دماز گشتند
 و با چشمی اشکبار و آهی آتشبار فریاد و فغان آغاز نمودند چه که اندو مظلوم در دست ستمکار
 جهول و ظلموم افتادند و چنان ادنیت و جفائی نمود که از بدو امر تا بحال هیچ ظالم درنده و
 مارگزنده و کرک تیز چنگی و خوشخوار بی نام و نسکی چنین درندگی و خوشخوارگی ننموده یزید ملیب
 و ولید عنید هر دو چون درندگان خوشخواران و چون کلاب هتود سید وجود و منظر الطاف
 رب و دورا دریدند و آن خیر مبارک را بخر ظلم و اعتساف بریدند ولی چنین ستمی روا داشتند
 که طفل دوازده ساله را با آن صباحت و ملاحظت و بلاغت و فصاحت و روی روشن
 و لفظی چون عنذ لیب کلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند
 ماری مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذورت این سپهر معصوم جان نثار بدرجه واقع
 که در صحائف قرون و اعصار مثل و شهبش مذکورند و این قربانی در ملکوت الهی بقا
 مقبول و محبوب و پر بها قسم بحال مقصود و حضرت ملک محمود که جواهر وجود در غیب امکان
 بچهرت نکرانند و غنیمت های غبطه ارزوی این احاز را نمایند پس اید و بلبل کیبای کلشن توحید و ای
 دو مرغ خوش سخن کلبن تجرید ممنون و خوشنود شوید که در ماتم ایند و کوب نورانی افق تجرید چنین
 مرثیه انشاء و انشاء نمودید فی الحقیقه از ابداع مرثی است و افصح اشعار بلخ و بدیع و سهل و متنوع
 و در محل و موقع واقع طوبی لکم و خراج ربکم خیر کم من کل اجر و جاثره این منظومه در ملکوت
 امجی معلوم گردد

خ ع

پس از اینکه قدری از این مرثیه و اشعار ابدار بخوانند و دلیل بزرگت برای اثبات حقانیت
 این شریعت است شهادت شهدا را ذکر می نمودند محافل خاتمه می یافت و چون اشعار در خیال افاد

رفتند که فرستاده برپا کنند و مردم را حقیقتاً نمایند که ای مردم چه شسته اید و نفرستید آمدند درین روز و شب
 روز مرد را زور خود جمع میکنند اشعار میخوانند مردم چیز خور میکنند و ازین اسلام سزوی
 میبرند و کمره میارند ایند و گوکب آسمان پیمان ازین بیایان بشهرستان دیگری شتافته
 (شب هجران در آمد پدیدار) (بقید شام محبت شد گرفتار) اجبای الهی تا یکم سنکی بهراه
 رفتند و داع رند و برکشند و گفتند خدا کریم است (که ناکه یک طپسی از در آمد) شیخ
 نفس بر بستر آمد) خوابت میز از جلال رزقانی طیب جهانی و حکیم روحانی شریف فرمای یزیز
 کردید درود انطیب محمود تجله باز بود و جنب لاشه زنبور مکن حبت و بجلال زهر زنبوران
 اراده حکمت دام نمود که شاید بقوه اسم عظیم و تاید جمال قدم این زنبوران تغییر ماهیت
 دهند و تعلیقیت حیات شوند و زنبور زنده کشته زنبور عمل دهند کردند زهر را بنهند
 و شهد بدهند ریز اینها را خدا زهر آلود دنیا فریده بلکه معاشرت با حیوانات مردار سموم
 کشته اند و بهر جانیش زهر آلود را فرود آرند بکاک نمایند پس آنحکم دانادریا قی در دست
 گرفت و بر بستر این ناتوانان رفت و باناسدات عنیب صمدانی در رانیه اولی نوشانید
 و کم بر پر میزداد که بر نیز کشید و معاشرت نماید چون روز دیگر بالین مرصه ورود نمود دید که بر نیز را
 از دست داده اند و لکن نیت معاشرت را ترک نمایند یا نوسانه رخت سفر بست و پس انجندی بیاید
 دیگری هرفت (دش اندولت که ناکه از در آید) (دلارام از در مجلس در آید) جناب نیز
 به شانی شریف آورند و در مسافر خوانه منزل نمودند در همانخانه خدا نندگان را دعوت کردند
 و آمده آسمانی کجبر تزد و مرده کار از جنور تن نذاه الهی بانک رزند که بر خیزید یوم الحساب است
 بشتابد آفتاب امی از افق میناق جهانی طالع گردیده مردگان چندین هزار سال از قبیل هند
 و بودا و فرعیانید ارشدند و بمملکت غفران شتافتند و از کوش و حدت از صباه سورت

صوبی زوند در جواب گفتند ای آقا چه فرمائی آنها هبند و بر همانی بودند و چندین هزار سالست
 خواب بودند و از بس خسته از خواب بودند باندک حرکتی از خواب غفلت پدا شدند و بجلاوه گوشت
 حیوان میخوردند خواب آنها سبک بود ولی از بزرگان عادت داده اند و غذائی از برای ما از مال و مال
 بهائیان مناساخته اند و شرابی از خون بهائیان میآید و فتوی داده اند و ترغیب تشویق مینمایند که چون
 مخمور کشند و خواستید بواسطه ضعف از خواب بیدار گردید فوراً از آن شراب و کباب بنوشید و
 بنوشانید و بخورید و بخورانید ای آقا ما ابد الله هر پدا نخریم تا آنکه معدوم گردیم آقای ما ایلیت عدی
 در مقابل وجود هست فرمود بلی گفتند ای سید ما شما که از اولاد رسول الله هستی و بدیاریا بمهمانی آمده
 بیعتین بدانید از مردگان قبور چندین هزار ساله معدوم نبودند موجود بودند زنده کی از سر گرفتند ولی ما معدوم
 نابودیم و از ما بگذرید از آنی است که ما غذائی نخورده ایم و شرابی نخشیده ایم شاید حرکتی کنیم و شکار
 جوئیم و بدریم و بخوریم و مجدداً بنخواهم جناب نیز آسمان تبلیغ بالسانی تبلیغ و پیاپی فصیح فرمود
 (لیک دعوت واجبست از کردار) (با قبول و با قبول اورا چکار) (به فشان نور و سک و عو کند)
 (چه کسی بر فطرت خود می تند) اما ما شور تبلیغیم (انچه استاد ازل گفت بگو میگویم)
 پس این لوح که از بملکت میثاق نار شده بصوت ملیح تلاوت مینمورد

(هو الله)

ایها الیه المیر و سنا و الاوز اگر مشتاق دیدارید توجه بملکوت ایمی کنید و اگر منظر کبریا جوئید
 باش اعلی نگرید و اگر چشم بنا خواهید بحال باقیش کشانید و اگر گوش شنوا طلبید سمع را متوجه
 الحان متفلسش کنید و اگر زبان کویا جوئید بگردشانش بر خیزید و اگر روی روشن خواهید
 بنظره رحمن مزین کنید و اگر کلزار و کلشن جوئید دلرا بفرقتش بیارید و اگر صدر رحیب
 خوا بید بحسب شمع سازید و اگر نطق فصیح طلبید بیان خلق شکر پیش بردارید و اگر کلام تبلیغ

جوید و بصف بال میش ناطق گردید و اگر حجت بالغ خواهید بر جانش دم زیند و اگر پان واضح
 طلبید در الواح و برش بگریید و اگر چهارزا معطر خواهید و آج قدس منتظر بنماید و اگر تکوت
 وجود را مغضوب هید از خلق و خویش بیان کنید و اگر نورانیت اسکان بجوید بزیج احکامش
 کنید اگر تقدیر آن طلبید مبصاحتش که شربید و اگر عهد و پیمان جوید بوضایاش قیام کنید
 و اگر نور ایمان خواهید در کلماتش نظر کنید و اگر جوهر ایمان طلبید در ظهور آیات و آثارش تفکر
 کنید و اگر حقایق باطنی خواهید در کفارش تأمل کنید و اگر جوهر روح عالم خواهید در رفتارش
 تکرید و اگر حیات عالم خواهید با اعمال و کردارش تأسی جوید و الروح و الهمی علیکم ماری
 ارفضل پیامیان حضرت یزدان امید داریم که در کل احیان در بلاد الله سیار و نجات خدب
 و دله و مغناطیس سریق و انجذاب کشکشان بادیه نادانی بر منزل بقا و شهرستان هدی رسانید
 و بوی خوش از کار اسرار مشک اندو غزال بروحدت بمسام این اوارگان کوی دوست نسل الله
 بان بودت حما علی نصره امره بجنود من الملائع علی و قبیل من الملائکة الامیرتین
 ع ع

بهر غزافیند و افواج میدان ایقان بنجوم فلک حمید و نجوم برای صلوات حدائق وجود را اسحاب حمید
 و حقایق موجود را فیوضات احدیت ابرازندگان شهدار این چمنید و سبکان ممتحن حضرت ذوالمنن در
 لوح منور امکان آیات توحیدیه و بر صرح شید آیات رب مجید در کلز الهی کل در بیجانید و در کلستان
 معنوی لبیلان نالان طیور اوج عرفانید و شاهماز ساعد حضرت رحمن چراغ افشوده و خاموشید و محمود
 و مدیهوش چون برق بدرخشید و چون بجز بجز درخشید و چون شمع برافروزید و چون نسائم الهی بوزید
 وقت را از دست مدهید و فرصت را غنیمت شمردید لسان شکر و ثنا گشایم و تضرع و استهال نمایم که
 این بچارگان در دست و چکال جهلا میرند نجات بخش دای بر حمت این اراضی قلوب متعدد میان
 رحمت تست فیضانی نما و سیراب فرما و ای حتی توان این فقره در خواب غفلت گرفتارند بیداری عطا
 فرما و این ضعف است و مدیهوشند همیار کجش آی آفتاب ملکوت بقا این ذرات وجود را بجز
 خویش خفتی ده تا سحرکت آیند و بسویت بستانند و ای بجز فضل موجب شاید این دور افتادگان عزیز
 فضلت کردند و نجات یابند و بهر فانت فائز کردند و در ظل عطوفت در آیند و بخت ایامت
 وارد کردند و از شراب حدت قطره نبوشند و از ظلمات مملکه ربانی جویند در پامیان اینکلمات
 اجابای الهی بشور و دله آیند و بجنب و طرب سفره با بکسرتند و مانده آسمانی و عشاء ربانی حاضر
 ساخند و بخیبران کمره را دعوت نمودند چون حاضر گردیدند گفتند از کجا بفرمیدیم که شارات بگویند
 و اینطور حقت و موعود خلقت در جواب بگویند نیز ان ادراک «» چیز است فهم دارا
 آن منوط است اول آنکه قوی خسته ظاهر است که با صره است و سامعه و ذائقه است و شاه
 دلایسه یعنی با چشم ببیند و با گوش بشنود و با شامه بوکشد و با بچشد و بدن درک کند که
 این شارات یا البتت حالیه بعضی برانند که بسیاری چیزها هست که مذنبه ایم ولی یقین به
 و درش داریم در جواب بگویند اگر قائلین اختلافی در نظرات خود دارند میتوانیم تقنین کنیم

مذنی با عیاط غافلین و انتباه معزورین مشغول بود و نیای حرکت مسافت را داشت تا آنکه در آ
 کامل در آن یوم اخیر در تخیل عمومی نمودند و اجاب بر قره ایشان تا بیکمیل مسافت طی کردند و برت
 و اجاب مراجعت نمودند (چو این یار و فادارم برو نشد) (صغاداری دگر در اندرون نشد)
 جناب میرزا شکوهی وارد نیز کردید و در مسافر خانه مسکن نمود اجابای الهی بدین آمدند
 و انجن کردند بلبلان کلشن توحید بر شاخار کل تفرید ثناء رب مجید و مساز کشند و بنفخه
 و اواز آمدند طیور شکور جمع آمدند و پیچ و تقدیس خداوند غفور برداشته و عاشقان صادق
 بگری مشغول گردیدند آنکه با از بار تبلیغ و شکوه زبان باغبین لسان فنیج بگشاید که شاره

مفادست

پس میزان صحیح از برای ادراک جهانیت اینطور آیات الهه است که بوجی الهی در قلب مبارک جماعتهم
جل اسم الا عظم نازل گردیده و انیسر تعیت بهار الهه است
پس از اینکه چند ماهی توقف داشتند و ابلاغ کلمه الهه نمودند و حجت بر کل مانع گردید نزد بکت بود شورش
بنامی که حرکت نمود و مسافرت کرد

(شب هجران ما کو یا سدر آمد)

(ذکر باره طبیب از در در آمد)

جبابه ای میراجلال زرقانی تشریف نیز کردید و در منزل اجابای الهی مایه نمود اجابای الهی بود و
سرور آمدند و سجد و طرب مهر روز و حمله ارسند و دعوتی نمودند از اطراف مبتدیها
آوردند و جبابه میراجلال بجه و شای روز الجلال لسان کشاد بر این عقلی آفاده نمود و دلائل نقلی
تکرار کرد معجزه طلبینند اثبات اعجاز نمود از قرآن دلیل آورد از انجیل ذکر کرد از در آ
خواند انجا بفرم داد هر عهدی و عصری بیان نمود دلیل توقف اسم قبل خواستند از انادیت نقل
مینمود کتاب قدس را بصوت بلند و فصیح و بلیغ قرائت نمود و معانی انرا برای حضار میفرمود روز
عید پنجم جمادسی الاولی بعثت نقطه اولی در باغ آفای میرا بابا ولد میرا باقر مجلس عمومی بود بسیاری
از اغیار سر حلقه اشرا در مانع بودند راپورت اینجلس را سبکوت انروز که از طرف دوام الملک
بود و میرا علی اکبر خان شیدانام داشت دادند خان حاکم نزرکان اجابرا طلبید و گفت میراجلا
فرد از این نیز نزد مسئولم خباب میراجلال حرکت کردند و فرشتد شبانه مراجعت نمودند و چند
روز دیگر بر فرشتد میرا از

جبابه ای ملا احمد علی که سابقا اشاره شد تشریف بردند بارض معصود و مشرف بحضور عبد الهبه
شد پس از مرضی از راه منبر عباس با حضرت غنبلیب تشریف آوردند به نیز بر اجابای الهی

که وجودی دارد و الا اگر شما ندیده بودید و گویند گمان هم اختلاف زیاد دارند قبول آن ممکن نیست
میزان دو عقلست و چون میزان عقل متفاوتست نمیتوانیم میزان تام عقلا قرار دهیم و میزان
سوم نقلت و چون قائلین با اختلاف گفته اند نمیتوانم قبول کنیم

ملاحظه نماید که یک امت بزرگ حضرت مسیحی هستند و اینها پیغمبر آخر الزمان که محمد بن عبد الله است
در و نکلر دانند و ملت اسلام را کافر دانند و این شریعت و قرآن را از جانب خدا ندانند و باطل شرند
و میگویند مسیح از آسمان نازل اجلال فرماید

اول این سخن حاضر که ام دیدند که مسیح با آسمان عروج فرموده باشد هیچکس ندیده اند زیرا اسما
در این زمانند مسیح دو هزار و نصد سال قبل نایا اگر تمام مسیحیان در زمان مسیح میگفتند که مسیح
باین آسمان الالفت باید قبول نمود و لکن در ملت مسیح اختلاف زیاد دارند پس دیده نشد
اختلاف موجود گشت ثالثا عقل تصدیق باید نماید چون تفاوت عقول در میان است نمیتواند
قبول کرد

پس شما مایه و انید از اسلامیت خارج شوید و العیاذ بالله شریعت اسلام را باطل حضرت
رسول را کاذب بدانید حضرات گفتند استغفر الله در جواب فرمود میزان صحیح کلمات الهیه ابان
زانیه است که بوجی الهی در قلب رسول الله است این میزان چهارم ناقص نیست و احدی
انکار نتواند

امروز شما میپرسم که شما هیچکدام بحسب خود دیده اید که امام حسن پیری داشته باشد و غیب شده
باشد ندیده اید نیز شما در این زمان هستید و این مطلب در هر از اندی سال قبل ایاکسانیکه ملت
اسلام هستند بر این مطلب ثابت و متحدند لا والله هفتاد و دو فرقه ملت اسلام تقسیم میگرد
هر فرقه مشطرتیک قائمی هستند ای تفاوت در جات عقول در میان اهل اسلام نیست بی بسیار

باستقبال فیشد

حکومت از زمان فتحعلیخان بود دو یوم در حسن آباد ایشان را همانی نمود و نوازش کرد و بفرزت
و احترام داد. نیز بزرگوار شد مدت سی روز در نیز توفیق داشت روزها عصر محفل بود و اجابای الهی
حاضر بودند نفوس دیگر محضور ایشان شرف میشدند و هر کونه مسئله همتی را سؤال مینمودند
جواب میشدند روزی شخصی سؤال کرد که تاسخی با چه عقیده دارند و چه میگویند ایشان در جواب
فرمودند یک بوجی است از حضرت عبدالبهاء اجازه بدهید تا برای شما و حاضرین بخوانم

(هو الله)

ای منبده در راه الهی آنچه از خانه محبت الله نکاشتید قرأت کردید و از مضامینش معانی
دلنشین ادراک کردید امید از موهبت رب مجید چنانست که در کل احیان بنفحات رحمن زنده
و ترو تازه باشد. در خصوص مسئله تاسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تاسخ از عقائد قدیمه
الکرام و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و انوریان عظیم
ولکن در نزد حق جمیع این اقوال و اوایام مغرور و برلمان اعظم تاسخیان این بود که مقتضای
عدل الهی نیست که اعطای کل ذی حق حقه شود حال هر انسان بیلائی مبتلا شود گوئیم که تاسی
نموده است و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه منعقد گردیده است
و کور و کر و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که بچنین خرابی گرفتار گردیده است
پس این طفل اگر چه بطاهر در رحم مادر خطائی نموده و لکن بیش از این در قالب اول جرم
کرده که مستوجب چنین خرابی شده ولی این نفوس در این شکسته غافل گشته اند
که اگر خلقت بر یکت منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حق چگونه بفعال مایه
و یکم بایرید میگشت ابری ذکر رحمت در کتب الله مذکور و این مقصد رجوع شیون

و آثار و محالات و تحقیق انوار است که در هر کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است
شذائت کشف میشود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه کل پاری امسال باز در کالستان بر چرخ
کرده است در این مقام مقصود تحقیق شخصیه و عین ثابته و کینونت مخصوصه ان نیت بلکه مراد
ان شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن شکل موجود بود حال در این سراج و این شکل چو
و مشهود یعنی آن محالات و فضایل و مواهب ربیع سابق در بهار لاجرم عود نموده است
مثلا این شهر همان شهر و میوه سال گذشته است در این مقام نظر لطافت و طراوت
و نضارت و حلالت آن شهره است و الا آن حقیقت منبعه و عین مخصوصه رجوع نموده
ایا از بحر تبه وجود در این عرصه شود اولیای الهی چه نعمتی در احوالی دیدند که متصل عود
و رجوع و تکرر خواهند آیا تکرر تبه این مصائب بلایا و زرایا و صدمات و مشکلات کفایت
نمیکند که تکرر این وجود در این عالم خواهند این کاس خندان حلاوتی نداشته که از رو
سایع و تکرر شود پس در استان جمال الهی ثوابی و اجرایی جز مقام مشا بهره و لقا در ملکوت
نخونید و جز بادیه تنمائی و وصول برزف اعلی نپویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سربده
که مقدس از ادراک امکانیه است چه که چون ببصر جدید ملاحظه نماید جمیع بشر در این عالم
ترابی مغذبه مترسجی نه تا حیات اعمال سیمات تکرر سابق ببینند و خوشحالی نیت که
شمره مشقات ماضیه چنینند و اگر حیات انسانی بوجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی
بود ایجا چه شمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه بشید بلکه موجودات و حکمکات
و عالم کونوات کل حمل بود استغفر الله عن هذا الذنصور و الخطاء العظیم همچنانکه
ثمرات و تیاغ حیات رومی در آن عالم تنگ و تاریک منفقود و چون انتقال باین عالم
وسیع نماید فواید نشو و نمای ان عالم واضح و مشهور میگردد همچنین ثواب عقاب و نعیم

و حج و مکانات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشاء حاضر در نشاء اخروی عالم
بعدا این مشهود معلوم میگردد

و همچنانکه اگر نشاء و حیات رحیمی محصور در همان عالم رحم بود حیات و وجود عالم رحیمی مهمل و نامرئی
میکشد

بهمینیر اگر حیات کونی عالم و اعمال و افعال و اثراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهمل و غیر
معتبر است

پس بار که حق را عالم غیبی هست که افکار انسانی از دراکش عاجز است و عقول بشری از تصور
فاصل و چون مشام روحانی را از هر رطوبت اسکان پاک و مطهر فرمائی نفعات قدس حدائق رصانیه
انگالم بشام رسد و البهائ غنیک و علی کل ناظر و متوجه الی الملکوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراک
الغافلین و المنکرین

(عبداللہا و عباس)

روزی دیگر شیخ غنی آمد و سؤال نمود که ما چه گونه بشناسیم که اینظهور بهاء الله از طرف خداست جمعیت
زیادی موجود بود و چون این سؤال را این شخص نمود کل حاضر شدند برای استماع

در جواب کیفیت بی اولی برای شماریم و آن اینست این آفتاب امروزه را بچشم خودی بینید که از این وقت
خورشید طلوع است و خورشیدی یکی است و همه روزه آفتاب از این خورشید ساطعت آفتاب روزه
گذشته غروب نمود شب گشت نیمه ظلمت عالم را احاطه کرد جمیع مخلوقات در منزل و مسکن و ولانه
و اشیانه خود را منت و آسایش و خواب غنم چون آفتاب برآمد کل از ستر راحت برخاستند و بمشقت
و بیاید آخند و برای رفع حوائج خود هر کسی تمام قومی کوشید بل رشب بر سر دست آمد جمیع کسین
سر بالین سکون و آرام نهادند و قسمی تاریکی اینچنان نوزایی را فرآوردند که اثری از آفتاب نماند چون

صبح شد و نور شمس صبح آفتاب را سوز ساخت و نجران روزگار زحمت مشغول شدند که شب راحت
نخواهند

پس امروز این آفتاب بصفت روز گذرشته بر عالم درخشیده پس عالم وجود محتاج بظهور آفتاب نیست بچشم
همه روزه طالع کرد چه اگر شب نباشد جمیع موجودات از تابش دائمی بلاک بچشم دوم شوند و اثری از عالم
خلقت باقی نماند لکن فرض خورشید و احداث آفتاب همه روزه ولی آفتاب بصفت واحد

در هر روزی تجدید فیض نماید

پس آنفرض را خدا تصور نماید این آفتاب را امر خدا مشاهده کن که همه روزه تمام صفات روز گذرشته طالع
سیک دور و از ارضی قلوب نفوس را روشن و تربیت فرماید

ملاحظه کن اول آنکه علامتی و اشاراتی در کتابهای آسمانی قبل برای اینظهور اعظم ذکر فرمودند تا ما واضح گردید
و نفوسیکه منتظر بودند چون آفتاب ظاهر کرد بچشم حقیقت آن اوصاف مذکوره و علامات مسطوره را

مشاهده نمودند و بمقام ایمان و ايقان فائز گردیدند و دم معجزه آنکه همه خلق شهادت داده و میدهند
که بجز آرائه یک بشری مثل ما باست میخورد و میخورد زائیده شده و می میرد آیا یک همچو بشری با ما

مخالف قبل در عالم وجود ظاهر شود میتوانیم فوق این معجزه یا قدرتی تصور نمایم

سوم معجزه آنکه وجد فرید اقیام کرد بر هدایت خلق و بدیهی است هدایت سوطا بشری است اول علی
خواهد که بنور علم جبل از نفوس را مل نماید

چهارم معجزه آنکه نفوس از حبله که تمام مردم شهادت داده اند بر بی علی آنها این نفوس را عالم با سر ارد
رموز علوم و حقایق کتب آسمانی قبل فرمود که آن نفوس با علماء عصر معابل گشته و چون این علماء خود را
در مقابل جا بل یافتند و مخلوب گردیدند بعضی از آنها که طالب حقیقت و آخرت و خدا و لقاء الله بودند
ایمان و ايقان آوردند و قسمی که طالب دنیا بودند حکم قتل دادند و کشته و مسلم است آدم کشتن دلیل مجرا

والاعط است طسب مرض را بکشد عوض علاج و شفا و یا آنکه معتم متعلم را بکشد عوض تعلیم
 پنجم معجزه آنکه این نفس که دشمن بکشد بکشد و خون هم دیگر را از شیره مادر حلال تر داند مانند زردشتی و اسلام
 و یهودی و مسیحی بی تمام ادیان موجوده عالم و همچنین داخل هر نیتی مثل ستی و شیعه و آما و زاهدی
 نتوانسته اصلاح دهد و تمام منتظر این روز بودند زیرا مردم بهم محتاجند پس محتاج اخوت و برادری
 و برابری میباشند. این روح اخوت و برابری در خلق نیست و در نزد خداست چه اگر در نزد خلق میبود
 جنگ فزاعی و خدومت و دلالی و کدورت و دلالی در میان نبود
 پس نفس این اختلافات که سبب از جهالتت دلیل بر این است که محتاجند بروح اخوت و برابری و در
 میان نفوس حاضر چه بالا نفرد و چه بالا اجتماع نموده و نخواهد بود
 ماله نظر بامت بهای بکشید هر یک از دینی و مذهبی و فرادسی و بومی و بری یکی ترک و دیگری فارسی
 یکی هند و دیگری سیچی عرب و دیگری چینی یکی شرقی و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی کل با هم متحد و
 متفق و مربوط و میسر و معاضد و موافق اند
 پس این استخراج خون و وحدانیت روح آیا غیر از نفثات روح القدس الهی ممکن است
 ششم معجزه ایابان نفوس حاضر که محتاج این ظهور روح القدس بودند در حین ظهور فرضی یا مانی
 یا تحمل را حتی یا سکر و مادائی و یاروت و یا جمعیتی و یا وقت معاشرت و یا اجازه مصاحبت
 و مرافقی تا دارند رجوع بشرح حالات به آینه بفرمایند که چون این روح اخوت را ظاهر فرموده
 محتاجین بر او شوریدند و او را مادام در زندان حبس کردند و هر وقت فرضی یافتند چون که کربان
 از اطراف هجوم آوردند و خواستند و شواستند
 معجزه هفتم مفاد است نمود با جمیع سلاطین و جمیع علماء ملل و جمیع امم بدون ناصر و معین
 و تمام از تابع آیت و اضحلال استقبال آنها خبر داد و الغدام قوای ملل در روز ذلت امم و حرابی

مدن و قراء را نشان داد و علاج از ابراهیم موجود فرمود
 معجزه هشتم کلمات و آیات و خطب و مناجات و تقاضای آیات بخت مساویه قبل و اسرار و رموز اشارات
 صحف و زبر قبل و تاویل آیات متشابه قبل اما بیانی فصیح و بلیغ و بدیع نازل فرموده است
 و تمام موجود و مشهود و معلوم و بعضی مطبوع و بعضی نامطبوع و بجز مغرب نوشته حاضر و
 مبیاست
 نهم معجزه قتی که نذاه بهار الله بلند کردید جمیع علماء و امرآ و حکما و فضلا از هر مذهب و
 ملت قیام نمودند بعضی بحال تجرد و تجربه معجزات خود را نوشتند و رسول داشتند برخی
 رفتند حضور اجواب شنیدند که روی پنجم و ستادند و جمعی نفوس را اشجاب نمودند در راه
 نمودند که این رجال سوال نمایند از کل علوم و فنون و شئون چه از حکمت الهیه و طبابت و فقه و
 اصول منطق و معانی بیان و شرایع و کیمیا و صرف مقطعه و کلام و علم مجرد و جبر و مل و سحر
 ارواح و طلسمات و عجایبات و تسبیح موجودات و لسان حیوانات و قوانین ملکی و سعادت
 و اشلطام و مدنیت و علم حدیث و رجال و اشتباهات ملل و قبائل و اینکه از خلقت مقصود
 چه بوده و ایراد طبیعیان در مقابل تدبیرین و امتیاز دین حق از باطل و تفهیم حق و ملک و شتر
 و نشر و ساعت و قیامت مطابق آراء تعلیمیه خورشان و عالم بعد و انکاران و ریاضیات و
 فلکیات و تواریخ و زبان و لغات و علت اختلاف آنها خلاصه آنچه دیده و شنیده و فهمیده
 و فهمیده و هستی کاغذهای سفید که ابدانه خطی و نه نقطه بر آن کاغذ نهاده فرستادند جمیع را
 جواب شنیدند و آن اجوبه موجود است که در آن جوابها باب علوم بر وجه عماد بار و مفتوح گشت
 دهم معجزه با این ظهور مقامات عالیه صبر کردن در بلا یا و رزایا و صدقات و مصیبتها و صیبا
 و اذیت با و سختیها نفوس را دعوت کند بطلند و از نش گذرند عفو فرماید و هدایت نماید ترحم فرماید

عطا کند و فایده استر و فایده برکت و به عتق بخشد فضل نماید علم نماید و رفت کند محبت نماید خلاصه آنچه
سزاوار است. به و بخشد در مقام عدل و استقام بر بناید (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ)

باز هم معجزه آنکه لسانی است بنام حسین در این کتاب الواح و خطابات است که جمیع سلاطین روی زمین
و علماء روحانین در و ساء جمهور و جمیع امرای لشکری و کوشری فرمودند و آن کتاب چاپ و مطبوع است
که میفرماید اگر این نداء الهی را بشنوند و بمواعظ و نصایح و اوامرش عامل گردید سلطنت پایدار ماند و در
مملکت زیاده نشود. و فقر را راحت کردند و سر خلفت بشناسکار کرد و الا ممالک خراب شود و عزت تبدیل
ذلت گردد

دوازدهم معجزه آنکه در قرن بیستم که این صنایع بدیعه و اکتشاف عظیمه در عالم ظاهر گردیده است و مردم
پادشاهان و امپراتورهای اجتماع میسازند در این بوم تاسیس دینانی جدید و احکامی بدیع نمودن
این توه الهی است پس

سزدهم معجزه آنکه هر شریعتی بعد از اینکه صاحبش از عالم ادنی باوچ اعلی صعود نمود بعد از آن وجود
اقدس اختلاف در میان امت افتاد و طریق عماد در میان آمد

ولی این شریعت بعد از بهاء الله اختلاف از عالم برداشت بلکه ریشه علماء را از جان بر انداخت برادر
این شریعت آمد در دست هیت نتیجه شوروی است که بهر سال اشخاص جدید کرد

چهاردهم معجزه آنکه در این شریعت فروع دین جز به اصول دین است میفرماید و الا در دور مبارک
که فخر قرون و اعصار است ایمان عبارت از اقرار بوحده انیت الهیه نه بلکه قیام بجمیع
شئون و بحال ایمان است مقصد از ایمان تزئین حقایق انسانیست بفضیله کمالات
ربانی اگر این حصول نیاید حقیقت حرمانت و عذاب نیران
پانزدهم معجزه آنکه یهودی یا مسیحی یا زرتشتی مثلا مجبور نیستند بیایند مسلمان شوند یا داخل

دینی دیگر گردند ولی اهل عالم مجبورند باینکه بهای می شوند زیرا علماء کل مذاهب روحانیت را از سیاست فصل
دادند و تفریق نمودند و این تفرقه سبب خرابی آن مذاهب است و چون دین که نمزله روحست در شکل
عالم امکان که جمیع اعضاء و جوارح در تحت قدرت روح و ظائف مقررده خود را انجام دهند چه اگر
جسم از روح جدا گردد مرده است پس باید بدینت مادی منضم بروحانیت گردد
پس شریعت بهاء الله روحانیت و جمانیت را یکی فرمود و سه باب جمیع اختلافات نمود و همیکل عالم را
سختیف جدیدترین فرمود

شانزدهم معجزه آنکه ادیان سابقه را برای اهل عالم کفنی نیست مثلاً ملت کوچکت بیود نمیتواند تمام اهل عالم را
در دین خود داخل کند و یا آنکه ملت بزرگ چنین تمام دین های عالم را تحکوم کند و دین خود را در عالم بسط دهد
محال و متنوع است که چنین امری در عالم واقع گردد

و چون ادیان مختلف بحالت توقف مانده اند همین توقف سبب جنگ و جدال است ولی شریعت
بهاء الله جمیع ادیان را بنحو جلب نماید و کل را دین واحد و ملت واحد میکند چنانکه امروز مشهور است
از شرق و غرب جنوب شمال کل در این شریعت ملت واحد گردیده اند و هر کدام دیگر بی را بنحو جلب
مینماید

حضرت خدیلیب چون این سخنها را بیان فرمودند حاضرین بعضی تصدیق نمودند و بعضی بحالت حیران
مانند و برخی بحالت بعض و عداوت کل از مجلس خارج شدند و پس از چند روزی حرکت فرمودند
و بطرف شیراز مسافرت نمودند و احبابی الهی را دوچار نارافراق فرمودند چون از بدرقه مراجعت
نمودند همه گفتند خدا کریم است

خواب کر بلانی خنجان سردستانی که از اجله احبابی سردستان میباشند تشریف آوردند نیز در وقت
بچه در روزنامه مرحوم حاج محمدحسین منزل داشتند بعد تشریف بردند

یکالی جناب آقا لاهند علی برای روضه خوانی مسافرت با صطهبانات مینماید که بلائی حسین نامی روز را
 مشغول بلکی دوری و از جمله طلاب علوم محسوب بود با این شخص صحبت امری مینماید جناب آقا ملا احمد غلے
 به نیز تشریف آردند که بلائی شیفته اخلاق ایشان بود در مفارقت صبر نمود شب جمعه را میآمد نیز
 و روز جمعه را در نیز بوقت میگرد شب شب میرفت اصطهبانات مدتی بدین رویه سلوک مینمود تا آنکه
 مبارجت الله خلعت و عشق برقی بر رخس عقل زد و حکمت را از دست داد و در خانه زنبور اظهار
 کرد و پرده از جلال سخن برداشت و بی ستر و حجاب بازار آورد زنبوران جمع شدند و بر او نیش میزدند
 مصداق این چند شعر شغوی واقع شد

انچنانکه عوراند آب جبت تا در آب از زخم زنبوران بست
 میکند زنبور بر بالا لواف چون برادر سز نداردش معاف
 آب ذکر حق و زنبور این زبان هست یاد این فلان ابن فلان
 زین سخن و آن فلان بگذر همی کت ز آب ذکر حق باید و بی
 اهل اصطهبانات بر سر او شورش نمودند و فریب نهار نفر متجا و ز اطراف انمنزلی که در او موقتا
 مکن داشته میگیرند و بنا بر بست و لعن فحش و دشنام میگذارند آن پچاره محصور قرار میکند و از شکاف
 دیواری که آنها مطبخ بودند عذرا میرساند بخانه محقق العلماء و پنهان میشود و مکتوبی مینویسد
 و میفرستد به نیز که ای برادران مرا دریا بید و من در خانه حاجی محقق متحصن هستم

این در فصلی واقع میگردد که از اجای الهی محدودی در کوه برای تغییر هوا منزل نموده بودند جناب آقا ملا شیخ
 مینویسد بجز آن که هر که بر وی در بلائی حسین را از اصطهبانات میاورند جناب آقا محمد ولد مشهدی ^{اعمال}
 پس اطلاع بر رضون که غذ گفته کمن میروم در اصطهبانات خانه آن رفیعی که دارم و او را حرکت داد
 میآدم از اجا اجازه گرفته میرود در خانه رفیقش شبانه او را آورد و نزد کی خود خود او هم با رفیق خود ^{دعا}

نموده پرون آمد و بهم طح میگردند و میآیند در کوه و چند روزی در کوه همان برادران دینی خود بوده و
 بعد با اتفاق میانند نیز

خدی نگذشت که اجای الهی فرستد اصطهبانات و خانم او را با اولادش آوردند به نیز جناب که بلائی حسین
 مستقما مستقلا مشغول بلکی دوری گردید

جناب میرزای پیش تشریف به نیز آوردند مدتی در مسافر خانه منزل نمودند باط تبلیغ کبیر و بازاری
 کرم نمود مشیرانی را بدکان حق طلبید و بعد حرکت فرمود و برفت
 میرزای شید از حکومت نیز معزول گردید قوام الملکت بر حسب خواہش اہالی حکومت را و گذار
 بمیرزا محمد خان نیز بری نمود

اشرار و ارازل همیشه در کارشاد بودند یکسفر از اجبار در بازار کنگ نیز شد اجای الهی خواستند
 ملائی کنند بزرگان منع نمودند و بخان ^{دکم} عارض شدند

حکومت طرفین را طلبید که نزاع شمار بر سر حلیت و منفذ کیت چون تقصیر را انها ثابت
 گردید حکومت سخی خواست خاتمه دهد و اشقام را دور اندازد و بعدالت رفتار نماید دشمنان
 شکایت را بنزد قوام الملکت بردند و او قریب از بعضی میآیند

قوام الملکت جواب میدهد که میآیم بد آراب و بعراض رسیدگی میکنم قوام الملکت بوعده
 خود وفا میکند پس از ورود بد اسخود میفرستد از غیب حضرات و انهار او اجبار را دعوت
 میکند

دشمنان اجاب قصور خود را میدانشد برای روشن بنزد قوام الملکت طفره رفسد اجا هر روزه
 میآی رفتن بودند ولی انها تعطیل مینمودند
 شیخ الاسلام و حکومت با هم مشورت میکنند که بهتر است که در همین نیز زرار اصلاح

و مردم معاویه کرد جمیع اسباب تثبیت نمود که بعون و عنایت حضرت احدیت صداقت و امانت را در تنی ملکت ظاهر و اسکار نمود اس اساس سنیات نادانی و جهالتت لهذا باید با تبتا بصیرت و دانائی تثبیت نمود و تسلیم اخلاق کرد و روشی با فاق داد تا در رستان انسانی تخلف با اخلاق روه نمی نمایند و یقین کنند که هیچ حجیم و سعیری بدتر از خلق و خوی سقیم نه و هیچ جهنم و عذابی کثیف تر از صفات موجب عقاب نیست تا ترتیب بدرجه رسد که قطع حلقوم کو ارا تر از کذب نام شود و زخم سیف و سنان آسانتر از غضب و بهتان گردد آتش غیرت برافروزد و خمن هوی و هوس بسوزد هر یک از اریان الهی رخس با اخلاق رحمانی چون مر تابان بدر خند و نشان باستان الهی حقیقی گردد نه حجاز اساس بنیان شود نه طراز ایوان لهذا باید مکتب افعال به نهایت انظام باشد تعلیم و حکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تائیس الهی شود و بنیاد گردد انیثله

تعلیم و تهذیب و تعدیل و توثیق و تحرص را بسیار مهم شمرید که از اس اساس الهیت که بکله انشاء الله از دبستان بای الهی اطفال نورانی با شرف کمالات انسانی مبعوث گردند و سبب زینت اینست ایران بلکه عموم امکان شوند تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را ننمایند تا خلقی را اخلاق نفسی را تبدیل کنند نه شود اگر الیوم اندکی متنبه گردد بعد از ایامی معدود و فراموش کند و بر جا که معناد بوده و خوی نموده راجع شود پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهذیرا تا شاخ ناره و تراست بحال سهولت مستقیم و راست گردد معصوم اینست که این اساس الهی اخلاق رحمانیتت که زینت حقیقت انانیت و علم و دانش است که سبب ترقی عالم بشریتست در این قضیه باید اجابای الهی نهایت اهمیت و غیرت

ع ع

از غم و درد مکن ناله و فریاد که من روزه ام فالی و فریاد رسی میاید از اوق سماء بلیغ و در خیم بازغ و دو کوکب لامع در خشان و رود بدین سامان نمودند و در مسافرخانه منزل نمودند یکی جناب میرزا طراز الله توفیقی و دیگری میرزا علی اکبر فرسجانی جویشی در اجاب اطفال و خردوشی بزواج محافل تشکیل دادند ضیافت با نمودند اجابای الهی صلاهی عام زدند و حکمت را از دست دادند سدرار با شناخته ماده روحانی و شراب طهور برای مدعومین مهیا داشتند اشعار و سرود میخواندند (الاهل العجا باجان مفرم) میخواندند و اجاب جواب میدادند بانگ یا مهبار الاهی بفلک اشیر رسید و صدای یارنی الاعلی سحرخ پیر افامیرزا علی اکبر الجمن طبع و لسان فصیح لوح شیخ را نادت میکرد و کاهای صحبت بداشت مبتدی میاوردند نهایت میکردید
دی شغنی آید و اعتراض نمود که دین باید بقوه قاهره و ضرب احناق و قطع رقاب پیش برود

شهابی! امیر روحانیت و مظلومیت ترویج کند نمیشود چنانچه رسول الله فرمود انما بنی بالسيف و در حدیث دیگر امرت ان اقاتل الناس حتی یعولوا الا الاله الا الله در جواب گفته شد که اولاً این حدیث است و آیه قرآن نیست که کلام الله باشد ثانیاً مخاطب اهل کتاب است پسلی بود و سببی نبودند بلکه در حق مشرکین باین بود که از کثرت تو خشن و نادانی از درجه بشریت خارج و ساقط بودند

و ایمان در نهب عنان بسیار بی اعتبار و بسبب امر غری منقلب بکبر و ضلال میشود چنانکه قبایل نعلب اطراف بنه منوره بعد از عروج اثناب برج نبوت بمجارج فی معتد صدق عند ملیک و مقتد و دوباره بدن جاهلیت برگشته و مرتد شدند

ولی بعد از خدمت مسیح موثمن و موثمن عبارت از دوازده نفر رجال و معدودی سنا بودند بکفر از آن دوازده رهال حواری موسوم به سیردادی اسخریوطی مرتد شدند و ازین خارج شد این پانزده نفر باقی ماندند این نفوس قایل باجلاق حسنه روحانیه و روش و حرکات مقدسه روحانیه مبعوث شدند و بقوه الهیه و نفسی مسیحانیه هدایت من علی الارض قیام نمودند و در آن زمان کل ملل اصنامیه و ملت یهود بحال توبه و اهتمام بر اطنا و نور رحمانی و سراج الهی که در زجا به خط او تسلیم مشغول گشته برخواستند

یویدون ان یکنفوا نورا لله با فوا الهم و یابی الله الا ان یم نونه ولو کره الکافرون و هر یک از این نفوس مارتسه را بدترین عذاب شهید نمودند بلکه جسم مظهر بعضی را با سطور قصاصی ریزه ریزه نمودند و در کله های تمام سوختند و بعضی اتباع و اشیاع این اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و غذا زنده زیر خاک دفن نمودند با وجود این عقوبات شدید ابدار تبلیغ امر الله فتوری نمودند بدون مل سیف و فرشتیدن روی نفسی بالافره ملت مسیح عالم را احاطه نموده بقتیمکه در قطعه ادب و امریکت از ادیان ساره اثری باقی نمانده و در آسیای و افریکت و جزایر بحر محیط غمغیری از ابالی الیوم در نخل انجیل داخل شده اند

بر نابت کثرت که ترویج دین باجلاق حسنه و شمیم نرفیه و کمالات انسانیه در روش و حرکت روحانیه است اگر نفسی بصرافت طبع و فطرت اقبال الی الله نماید بمقبول درگاه احدیت بوده چه که این شخص از اغراض شخصی و طمع منافع ذاتیه مبرا و بصون حمایت حق التجامنوده بصفت امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همت و دانا و دیانت و تقی در بین خلق ظاهر شده و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سعادتی که سعادت اخروی و تمدن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا بصرف اغناق بظاهر مقبل و باطن منخل و بدر بر گردند

در تواریخ عرب مذکور است که قتل از نبی نوحی نغان بن منذر لحنی که یکی از ملوک جاهلیه و مقرر سلطنتش مدینه حیره بود روزی از کثرت تجرع اقداح مدام ممتلئش رائل گردید و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بهوشی بقتل خالد بن مضلل و عمر بن مسعود کله که دو ندیم و اینس در محفل انس با او چشم جلیش بودند فریاد داد چون از عالم هستی و سکر بهوش آمد پرسش حال اندو ندیم برداخت تفضیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد از جت شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت بر مقابله و بنیاء عالی هستی نغان ساخته و بنیاد کار این دو ندیم یوم بوش و یوم نعیم در هر سالی قرار داد و در این دو روز معلوم گشت تمام آمده باین غریبان نشسته در یوم بوش نظرش بر هر که افتادی بجان اطنا نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و وافدی را مظهر احسان و غنایت جنبه ایت ساختی و این قاعده و نماند

مشم و به همین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه اسبی محمود نام سوار و بقصد شکار غم صحرانمود ناگاه از دور کوری بنظرش درآمد در عقب آن کور پادشاه اسب بر انجخت و تاخت تا از خیل و جیش خود در وقت پیکاه شد با یوس گشت ناگاه سواد خمیه در را بدید پیداشد غمان بد آنجا نب معطوف داشت تا بد خمیه رسید فرمود هممان می طلبید خداوند خمیه خسته بن ابی فخر طاشی بود گفت بل و استقبال نموده نغان را فرود آورده و بار وجه خود گفت

در نایب اشخاص ابرو زکی با هر تکیه ضیافتی کن و در همان نوازی هفتی و غیرتی نماز گفت کوشید
 داریم بزج نایب بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره نموده ام پس خطله کوسفند را در کشیده
 قدحی شیر ذنمان برده انگاه کوسفند را بزج نموده ماده ترتیب داد و انشب را نمان از محبت گفت
 خطله بجزل خوشنودی و سرور بر برد و چون فجر طالع کردید نمان غم غنیمت فرمود و خطله خطا
 نمود که تود ضیافت و همان نوازی منتهای جانمردی را اشکار نمودی من نمان بن مندرستم و قدوم
 ترا بحال شباق مشغرم مدتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء غیظی در دیار رضی رود و خطله با احتیاج شدید
 مبتلا شد بن سبب حضور پادشاه شتافت از غرائب اتفاق یوم یوش در پیشگاه حضور نمان
 حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده خاطر شده آغاز عتاب نمود که چنین روزی چرا بحضور رفیق
 خود شتافتی که روز یوش بیستی سختی است اگر امر و نظرم بر یکانه فرزندم قابوس افتد بجان امان
 نیاید اکنون اجتی که داری بخواه خطله گفت از یوم یوش سخن بگویم و نعمت دنیا بجهت میات و
 بقا است و چون مراد انیاعت چشیدن کاش هلاکت مقدر از خزائن ارض چه فایده متصور نمان
 گفت از این امر پاره نیت
 پس خطله گفت مرا چندان امان ده که نبرد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجر نمایم و در سال
 آینده یوم یوش حاضر کردم نمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را تقبل
 خطله تخیرانه به طرف نحریت تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو بن قیس شیبانی که از خدمت نمان
 بود افتاد این اب تر خواند
 یا شریک یا بن عمرو هل من الموت بحاله یا خا کل مصاب یا خا لا اخاله یا خا النعمان
 فیک البوء شیخ کفاله این شیبان کریم انعم الرحمن باله شریک گفت ای برادر
 بجان جانمردی نتوان نمود چاره تخیر نماید بر شریک که موسوم بقدر بن اجدی کنی بود بر نعت

بکالت نمود مشروط بر اینکه اگر یوم یوش آتیه خطله را تسلیم ننمود هر حکم که پادشاه اراده فرماید
 در حق او جاری نماید پس نمان با پندشتر بخطله احسان نمود روانه ساخت در سنه بعد در یوم یوش
 چون صبح صادق اراق مشرق سر برورد نمان با حشمت پیمان بر عادت مالوفه توجه سبج غریبان نمود
 و قرار را بهر اهی آورد تا معروض سخا پادشاهی کرد و ارکان دولت بشفاعت زبان کشوند
 تا غروب مهلت خواستند که بلکه خطله عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت
 پاس محبت خطله را تقبل ضامن از هلاکت نجات دهد آری چون قریب غروب شد قرار بر هبه
 ساختند تا کردن زنده نگاه از دو سواری پدید شد که بر عت میاید نمان بیاف گفت مشغرم هستی
 و ز راه گفتند شاید این سوار خطله باشد چون نزدیک شد خطله طائی بود نمان از آمدن او موافق نمان
 گفت ای جمال احسن با وجود آنکه از پنجه مرکب که سختی دارد که هر چه در آویختی خطله گفت وفای عهد زهر ملاهل
 هلاکت را در مذاق من شیرین و گوار نمود نمان سوال نمود باعث بر این سخن گذاری دو فابردی در اعانت
 عهد و پیمان چه امری بود خطله گفت اقوام بوجدانیت الهیه دایما نم بکت منزله سماویه نمان گفت
 بچو دین شدنی جواب داد که نفس سیمائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام نمان گفت نمان
 قدسیه روح الله بر شام من عرض کن خطله بد بیضای هدایت را از حجب محبت الله بر آورد انوار انجیل
 بر بصره بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون خطله خدایات الهیه از انجیل الجان جلیل تلاوت نمود نمان
 و جمیع و زاریش از بت پرستی بزار و در دین الهی بابت در اسخ گشته بزبان راندند که صد هزار افسوس
 که تا بحال از این بخت پیمان عاقل و حجب و از این غمام فضل رحمانی با یوس و محمود بودیم و ذرا غریبان را
 خراب نموده از ظلم و اعتناق نادم و اساس عدل و انصاف استوار نمود
 حال ملاحظه نماید که شخصی از اهل بادیه بحسب ظاهر کسام و بیغام چون بصفی از صفات نخلصین ظاهر
 شد چنین پادشاه فینور و خم غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده بصبح هدایت دلالت نمود و از

بوده جلالت پرستی خلاص نموده باحل بگردایت و وحدانیت وارد کرد و سبب ابطال چنین بود
که فی الحقیقت جمعیت بشریت و محراب بنیان مدنیت است که دید تفکر و تحقق لازم و تعقل و تدبیر
واجبت که این بسیف تبدیل بکفر گردد و باخلاق حسنه چنان گردد که سبب طاعت جمعی می شود
پس چندی در این نیز توقف نمودند و بعد از آن مسافرت نمودند و رفتند و اجابای الهی در سری بدرقه رفتند
و مراجعت نمودند

و باید ذکر نمود که قاضی مجتهد مطلع شوند که میرزا نعیم چه شد و حاجی زین العابدین خان را که اشاره شد و رحام
گشته از آن کار او چه شدند

حاجی زین العابدین خان یکت اولاد پسر بزرگ که در همین قتل سن او هفتت سال داشت و میرزا
نعیم بعد از آنکه فتوای را نمود و بشیر از رفت قریب چهار سال یا زیاد تر طول کشید که در کاشکس بود در
داشت که بخمال مردی و عیش مذکور آمد ولی حالیه شیراز رفته قدری وراغت حاصل گشته وقت آنست که میرزا
اید و مجال فرصت موجود و مواضع محفوظ

لکن ناصر الدین شاه جوان را از خیانات و تعدیات و خیالات صدر اعظم نوری مطلع و مستحضر ساختند
شاه بکلی جمعیت نوری را از کارهای ادارات دولتی حلیغ نمودند و اول گرفتاری میرزا نعیم شد و نامشور
از نظر آن میاید بشیر از مدت چند ماه در شیراز آن مانند توقف میکند و همه روزه او را یک قسم شکنجه
و عذاب می نمودند مثلاً آب هندی و سحرور اندند و سر آلت رجولیت او می بسند و چوب میزنند روز دیگر
شیری از برف میساختند و او را کشت میکنند و سوار شیر برنج می نمودند و چوب میزنند و مقصود آن بوده
که نژاد نودخته مخفی را فشا کند و بر روز دهد در کجا دفن نموده آنچه داشته از او بگیرند و عاقبت معصوم
نمودند و در آن فتوحیجان را اینکه از فشار میرزا نعیم خودش و والدش خلاص میگردد پس (۱۳۰۳)
فی (۱۳۰۳) سال دهم است تبارکی و چهار بنی اعمام خود میشود و هر روزی و ساعتی گرفتاری و فتن

العاده برای این جوان مهیا و فراهم بود
و ملا محمد شفیع سابق الذکر نهایت دیانت و امانت با جمیع اهل المعاشرت نمیداد بمواعظ و نصایح به آراسته
روش و سلوک نمیداد از سیاستا بری و بزار بوده و غر بار را نوازش و پذیرائی میکند نیز خواهی عموم
طبقات نفوس نیز بوده و مواسات را کاملآ مجری میداشته و شهری باین صفات حسنه و حسن سلوک حاصل
نمیداد رفته رفته برکت آسمانی هم نازل میگردد و نفوس بکلمات او گوش میدادند
رفته رفته فتحعلیخان جوان نهایت دقت ملاحظه میکند که خیر خواهی و مجربیتی بهتر از ملا محمد شفیع ندارد دست
بوتل در باطن دراز نمیداد و بظاهر میاید خدمت ایشان برای مشورت جناب ایشان میگویند بهایشها و طیفه
و اجبه مغر و ضهانه است که خیر خواه عموم باشد شما شرط کنید که مادام الحیات باین سچاره بای مسظوم هم
نماند اینها با شما نهایت مهر نانی سلوک میکنند

در جواب میگویند عهد کردم و آرزو ام و فادادم بنی اعمام ملاحظه میکنند که فتحعلیخان ظهیر و معاوانی
پس قوی حاصل نبود در خیال آن میروند که حکومت نیز را برای خودشان اختصاص دهند و فرمانفرمای
آن عصر میگوید عدالت را چنین اقتضا دارد که رضایت ابا لای را باید منظور آورد چون رضایت را در تمام
تحقیق بر میآیند و معلوم میگردد که جمعیت نیز فتحعلیخان را طالب بندند لذا حکومت نیز را اشغال میدهند
به فتحعلیخان و او خاکم با استقلال میشود

در مدت چندین سال حکومتش با ابا جناب نهایت خوشی و خوبی سلوک میکند و اجابای الهی محضور
حضرت عبد الجبار از حسن سلوک فتحعلیخان عرض میکنند لوصی نازل برای فتحعلیخان میشود که ب
اطمینان قلبی او میگردد و من بعد گاهی در نزد اجابای الهی ذکر این جمله را مینماید که پدر بزرگ
من چنین کاری را کرده بمن چه در برکت چه و این جمله در وقتی میگفته که خواهش ظلمی نسبت
با جناب الهی رشتگان ایشان از خان حاکم درخواست مینموده اند

ایام راحت و آسایش اجبای نیز در زمان حکومت فتح خان بوده و از غرائب اتفاق عالم است

که این خان حاکم نیز بوده آفت میشود

این لوح با فتح این حاکم است

(هو الاهی)

نیز جناب میرزا فتح خان علیه کسبها و الله الاهی ملاحظه نمایند

(هو الاهی)

ای محبو بهبای الاهی در این جهان فانی اما حقیقت جاودانی اراق توحید و مطلع تفرید اشراف نمود بر فاق انوار بی پایان مبدول داشت جهان را جهانی تازه فرمود و امکان را بقبض پیکان شرف ساخت شعله عزت سرمدیه افروخت و خار و خاشاک ذلت عالم بشریه بخت انوار عودن اراق اسکان بدرخشید و بحر بینتهای الطاف حضرت رحمن بهیجان آمد آتش موسی زب نمود و سینه سینا بر افروخت نغمه حیات ابدیه بوزید و صبح روشن انال و امید بدید و نام هم بهار الاهی رسید و باران نیان رحمانی بیاید باد صبا در سبای سلیمانی بوزید و نام لواط عنایت از ریاض احدیت مشتگر دید ریاض توحید بنبر و حرم شد و لال و جال و بادیه و وادی وجود بر یاجین فیض جدید و عنایت بدیع فائز شد

خطوبی للفائزین و بشری للمخلصین و البهائم

علیک

ع ع

مغرب عشق در این پرده نواژی دارد که خراشد جگر و تازه بلائی دارد

فتح خان حاکم را دختری بوده بنام خانم نرگس الملک که در قید حیات و پیری داشته بنام محمد

حسن خان و نائب بهر تیب و از بزرگان نیز میخوانند

در زمانیکه آصف الدوله شاهسون حکومت کرمان را داشت معود الدوله پسر آصف الدوله از شیراز

بعزم دیدار پدرش از طریق نیز به سپاه کرمان سیر کرد و زمانیکه وارد نیز میشود جناب بهر تیب را

ملاقات مینماید و باب مراد با خانم نرگس الملک مفتوح میگردد و این ملاقات مانند آتش

وینیه میشود و میوزاند برقی ارقش بر خرم عقل میرسد و غالب میگردد و عقلگر معدوم میکند

و مزاجت تحقیق یابد و آشی میشود بجان امانی نیز

این معود الدوله کامی حاکم نیز میشود و کامی معزول میگردد و مذهب او از اعمالش معلوم میشود محبت

شفاق بوده و جوهر نفاق همگی بوده ارضع و همی لانی از جین

در زمانیکه محمد علی شاه مجلس شورای ملی توبست و بمبارد نمود آصف الدوله فرمانفرمای فارس

شد چون بشیر از وارد شد معود الدوله حاکم بالاستقلال نیز میگردد و قایع این ایام

در تواریخ شرق و غرب موجود است

اقای آقا سید اشرف شیخ الاسلام نیز در ظاهر ریاست روحانی بود ولی از یک فرمانفرمای

مستبد محسوب میگردد دختری داشت وجیه آقا شیخ الاسلام را از یکت ریاست جوش

میزند و موسی در سیر بر میافتد و با دسته ناسیری سیاسی متحد میشود و بهر دو رسته مهر میسند

که من حامی مشروطه ام و بدست ارتجاع متحد که مرجع استبدادم در این شطرنج نفاق

رفاقت کاملی با معود الدوله حاصل میکند سیاست مقتضیه خود را چنان راند که دختر

عز در اسبجاله معود الدوله در آورد معود الدوله هم عاشق این کار و شب و روز در اشتغال

که تا صد ارزد در آید که درخت امیدت بزر شد و مرزده کافی ده و خلعت بخش که عمارت قریب
میوز او را خواهی چید و کام آرزو را بیشین خواهی ساخت

شیخ الاسلام خود عاقد کرد و بدون آنکه زوجه سابقه مطلع شود و او را مطلقه سازد
زواج تحقق میگیرد چه اگر خبر میکشت مسعود الدوله را از نیز سنغنی و مطرود مینمورد و حق بهم
داشت نیز خاتم سابق مسببه ریاست لاحقت و شیخ الاسلام عاشق ریاست لاحق

محمد بنان از واقعه زوجهت سخن میگرد و بنحو احوال اطلاع میدید که ای دردانه انجوش پدر شمارا
بصیحت نمودم که این شاهد است و زاده شاهسون یوسفی را بشین بخش میفرود و حق نعمت بنشاید
عزت و آلت زرد این زاده یکیت و محبت و عناد یکی اول بیننده آخرین دینی طبعند و نعت
طلب پس باید فکری کرد و تدبیری نمود و خرابی شیخ الاسلام را فراهم ساخت و خانه نشین کرد
خانه اش اعارت نمود

خاتم زمت بالمرکت سر اسیمه میدود بهر طرفی و هر پیره زنی محاله مکاره را با خود یار و ندیم میبازد
که چیله کند و دگری نماید و جمیع این سحرها را باطل کنندند
چون این خواهر و برادر متحد شدند و هر گونه اسبابی برایشان میآموده و الهامی نیز بهم از حکومت
ناراضی و متنفر

شیخ الاسلام هم در خواب مرسله را با شیخ زکریا مفتوح و وقایع نیز زار باور اورت میداد
و شیخ زکریا را دعوت بر نیز می نمود که خزانگی در نیز موجود است و منوط با اتحاد من با تو است
که چون دست اخوت و برادری بهم داریم و آدی نیز این اندوخته با از آن ماست
نکته دیگر ذکر کنیم در سابق اشاره بذکر چهار معادن شد اکنون ذکر میکنیم در حد و نیز زوار آب
دلاز کوهستانی است و معدن بدوازه معدن است که محتشمینه این فن این مجال مذکور است

نموده اند و گفتند که در این کوهستان دوازده از فلزات موجوده زیاد دارد
چهار معدن آن متعلق به نیز و چهار متعلق به آراب و چهار متعلق به لاری باشد و جمعیت اهالی کوهستان
کلیه از روی احصایه بایه دولتی دوازده هزار نفر از صغیر و کبیر میباشد و ایالات آن از روی قسمت
سجکست سه محل واکدار بوده است

زندگانی اینها ایلیاتی طبیعی است و از هیچ کجای این عالم خبر ندارند و چون از قانون طبیعت بشری است
که تعلق بیکت مبدی غیبی داشته باشد و چون انسان دارای دو مقام است یکی قوای ظاهر و دیگری قوای
باطن

و حکمای الهی سابق در وقت بوده اند بعضی همیولار که عبارت از هیکل باشد مقدم بر قوه باطنیه
دانسته اند و بعضی قوه باطنیه را قائم بالذات و هیکل را عرض شمرده اند در هر دو صورت در وقتیکه
قوه باطن تعلق بعین داشته باشد میل دارد بحسب ظاهر چشم ظاهر چیزی را ملاحظه و مشاهده نماید
که این رویا و مشاهده ظاهره اطمینان بقوه باطن نمیشد مثلا پس از آنکه خلقت ظاهره را مشاهده
مینمائی قوه باطنیه ثابت میکند که خالق بوده مثلا قوه سامعه و گوش را مشاهده میکنی و قوه بصره و
چشم ظاهر و همچنین علم و حکمت را مشاهده میکنی انوقت اطمینان حاصل کنی و یقین کنی که خدا سبحان
و بصیر و علیم است و حکیم و خالق است و قادر

پس بنا بر این قانون اساسی اصلی در خلقت انسان ایندور تبه موجوده است که اتحادش سبب
حیات و انفکاکش موات

نکته دیگر که اگر بنامه ذکر شود اوراق امکانیه و اقلام ابداعیه از عهد بر نیاید لذا بیکت جمله اکتفا
میکنیم و آن انیت قوای ظاهره هر قدر تو حیوان محدود و معدود باشد تصرفات قوه باطنیه
شده تراست مثلا اگر کخیفر کوهستانی که هیچ کجا رانیده باشد انحصار کجرت در بیکت هوا چیا

نشانند. او را در لندن زمین فرو دارند بجز مبهوت کرده بقسمی که قوای خاصه از بس بازماند در خود
 قوه نه بده که قادر بر جس گردد نظر باین رتبه است که روایت کنند شخصی فقیر کنجی یافت از ذوق
 بر سر آن کج جان خود را باخت و چراغ حیات او بجز مبهوت خایرش شد نظر بان مقام است که میگویند
 کافر اگر زنده عذاب او را باو نشان دهند منصفی گردد نظر باین مراتب است که اگر خستهها و بلاها را در دربار
 و مصیبتها بیکه بکنیز در تمام مدت عمر خود باید بربنید در وقت طفولیت بدو نشان دهند و بفهماند
 این طفل ایاکت کردد

پس از برای اعالی که بهستان این مراتب موجود است تعلق باطن و مشاهده ظاهر و فراغت از محال و محدودیت
 نام حاصلت لذا شیخ خود را ستایش و پرستش نمایند و اطاعت او را اطاعت غیب الغیوب نمایند
 یعنی همان قسمی که غیر از محل خود نه جمعیتی و نه مملکتی را قائلند همین قسم غیر از این شیخ احدی را واسطه
 فیضی ندانند. و خود این علم پرستش این نفوس در او طبیعت ثانوی موجود گشته که خود او هم عقیده
 دارد که بغیر او در عالم وجود واسطه فیضی نبوده و نیست تمام این هیئت جامعه بشریه باید باشند
 همان جمعیت او را پرستش نمایند

نکته دیگر آنکه این انگار در هوای گرم در وجود نفوس تولید و انبعاث شود ولی در هوای
 آزاد فرج بخیر محدود این افکار و این طبیعت را عارضی دانند و گویند اطفال این نفوس را
 در هوای آزاد در جماع علمی تربیت نمایند وقتی که تربیتی کامل یافت معاشرت با پدر و مادر را از
 سستی ببردند و فرار نماید حالیه باید داشت که این کوهستان شهرستانی دارند از دار آب و لارا است
 و این حدود از میر قارس معروفست

پس سید عبدالحسین لاری معروف واسطه فیض کلیت برای اعلی دار آب و لاری شیخ زکریا از
 جانب سید عبدالحسین شیخ کوهستانی واسطه فیض کلیت از برای این جمعیت که اینچنین

نفوس اطاعت میکنند و اگر چنانچه بگردند و سرچی نمودند بلانی نازل گردد و معدوم شوند
 باز نکته دیگر ذکر کرد این روشها مذکوره از فطرت استید عبدالحسین باو شیخ زکریا آلت دست رجال است
 مملکت هشد که هر وقت بکفستودی را در مملکت بنحواهند مجری دارند آنمقصود را لباس عقیده این
 نفوس جلوه دهند که این نفوس قیام کنند بر اجزای عقاید خود پس حسیب مطالب در این جملات مذکوره چون
 اقسام واضح و اسکار گردید حال برویم بر سر مطلب در این ایام که مرتجعین استبداد قوت گرفتند
 و فدا ثانیان مشروطه نهایت جدیت و کوشش و سعی و جوشش هزاران هزار لباس در میانید و قوای
 عالم مرتجعین را خنثی و بی نتیجه میگردانند

بروشای قوای استبداد حالی کرده بودند و در خون آنها تدریجی کرده بودند که مشروطه طلبان بیجا
 هشد

فدا ثانیان مشروطه بدلائل مبوطه ثابت میکنند که نهائیان مستبدند و حاجی استبداد و بهائیان
 مظلوم را مقصود در نزد و طرف قرار دادند

و بهرین دهمی یا قصبه یا شهری یا ایلی بدلائل مسلم حتمی الوقوع سهل الاجری ثابت کردند که اگر قیام
 کردی تو پادشاه ایران مسکری دی و با مثال سید عبدالحسین گفتند اگر قیام و بهائیان را کشتی و
 منتهیات شریعت را منع نمودی و مبدعات دین اسلام را از میان برداشتی تو بمنزله امام
 جعفر صادق عصر خود هستی این بچاره ما چشم و گوش بسته که غیر از خود ندیده و نخواهند دید ترا
 خورده و اراد در عملیات خود کردند و تمام مملکت ایران یک پارچه است بود

انسانی موجود زیاد سبب قحط و غلاد استخی کردید زراعات محشل مانند اشام تلف کردید و عمارت
 شدند شکستهای کشت بکارها شتر و الاغ و قاطرشان مردند تجارت معطل ماند و زودم را یاد
 شدند تراء و قصبات و شهرها محصور بود عبور و مرور را در الوقوع کشت ناله و افغان از جمیع نفوس

بلند شد و داد فریاد بنگاک اثر میرسد تمام این قصور و فساد را از بهائیان دانسته
و بقتل وایم قیام نمودند

در یک هجری ایلی در اوایل ماه صفر ۱۳۲۸ یقین قطعی آمدن شیخ زکریای نوابجانی با اردوی زیاد
برای یزیز یعنی قطعی کل گردید محمد سخنان مرتب که حکومت داشت در تدارک جلوگیری و دفاع
و حصار بندی و جمع اذوقه و تهیه آلات حرب برآمده و یکنصف از اهل یزیز را از خود میدانست بعلاده
اطمینان از طرف دولت آصف الدوله حاکم شیراز داشت چرا که خواهرش عیال پسر اوست یکت اطمینان
دیگرش از ایلیانی عرب بود که منصور السلطنه بیاید و این ایلیانی یکت اردوی باشکوهی بهمراه داشت
ولی معلوم نبود کدام طرف فارس ماموریت خواهد داشت یکت اطمینان دیگرش این بود که مورد
توجه خاصه نظرالد که واقع گردیده است ولی ملتفت این نکته نبود که دست رجال سیاسی در باطن
اثر فشان میگذرد بیع این قوای مرتجعین را از کار باز میدارد

بغته خبر حرکت شیخ زکریای نوابجانی رسید که اردوی ملی خود را از کوهستان حرکت داده بایرون نظر
من الله و فتح قریب با کتاب قانون مطبوع تقنینیه خود حاجی سید عبدالحین لاری که خطاب شیخ زکریا
میکند که این قوانین مدونه در این کتاب باید سر تا سر ایران جاری شود

شیخ دارد نظر میگیرد که در کار توابع یزیز و در شش فرسنگی واقع است مشظرن در و دش خوشحال و نشاط
و فرم و شاد که فرود او را یزیز میکرد و جمع مبدعات در اسلام را از میان خواهد برداشت و سلطنت
حقه اسلامی برپا میشود بهائیان را قلع و قمع میکند

بهایان مظلوم در اضطراب و پریسانی و در مشورت هستند که چه بکنند بشهادت نماجات و تفرقه و در کار
دور در دشیندن سب و لعن و سخریه و استهزاه
شیخ پس از دو روز توقف حرکت میکند و اردو حسن آباد میگردد و یکروز پیش توقف نموده روز بیست و نهم

ماه صفر وارد یزیز میشود

بعضیها بقوه دور بین از خطی که در دامنه کوه نمایانست مشاهده نمودند که اردوی کوهستانی میآیند
و تفنگچیان حکومت برای جلوگیری حرکت کرد و میرود برای همانخت و در نیم و سکنه نیزه طرق و شوارع
و پست و بلند گرفته و بشلیک کردن مشغول گردیدند و قلع و قمع مرتفعه درین سه محل که محله سادات و
محله گلیا و محله بازار باشد تفنگچیان حکومت سنکر داشتند از آنجا شلیک نمودند

شیخ بالردیش میروند در قلعه که سه ربع و ششک از یزیز دور و آبادی کمی دارد و قلعه خیلی محکم دارد در آنجا
ورود بسنماید

اطراف یزیز و دروازه ها و نقاط مرتفعه را تفنگچیان حکومتی سنکری برای خود تهیه نموده
بودند

دست پنجشنبه روز شیخ در آنجا توقف میکند و کسانیکه با او هم دست بودند بعضی در شب میرفتند

و برخی در روز و راپورت میدادند و مشورت میکردند و اطمینان میدادند

بعضی دیگر میرفتند که با شیخ را بیصحت کنیم که شما از این اراده مصرف گردید برخی دیگر عوام را بعدالت
شیخ در دفع تعذبات دل داری داده که عوام را بگرد خود جمع و اندامات حکومت را خنثی نمایند

صبح روز بیست و ششم ماه صفر دستهای مخفی این عوام را جمع نمود و قریب پانصد نفر را با هم متحد
ساخت و علمی بدست علما را ملی دادند و سادات و اشراف قرآن را بر دست گرفتند و سینه زنان

هلهله گمان نزد شیخ فرستد برای ملاقات و شراکت در عزاداری این ایام عزادار دیگران که شیخ مقصود
خود را از قبول رحمت در این راه بزبان خودش برای عوام بگوید تا جمیع بشنوند و بهین بلنیک سیاسی قوای

حکومت استغرق در هم خورد و بی نتیجه گذاروند

شیخ در بالای قلعه تماشا میکند که دستهای مخفی عوام را از فیه اند و هلهله گمان می آورند فوراً امر داد

قدری از آن خرابا اینکه اتباع شیخ در وسط راه سیرجان کرمان غارت کرده بودند حاضر ساخته
حضرات اقدری استقبال کردند و در سینه زدن با آنها شرکت شدند و عرادی نمودند سپس
باوازیله را از شیخ استدعا نمودند که مقصود خود را بفرماید تا کل بشوند
شیخ فرمود که قدری خرابا با هم بجاییم و در غنهارا شیرین کنیم تا گوشه‌ها را مستعد شنیدن کرد پس
از شاول از شربی حلال بنا را بر طبق گذاشت که فصل از کتاب مطبوعه سید عبدالحسین برای عوام
خواند

اولا حافظین اسلام هستیم باید مبدعات دین را بقوه قاهره شمشیر اسلام در ظل لواء اسلام
ارزین برداریم و آن مبدعات چیست اول مبعثت ایشان را باید محو و نابود نمود دوم فرجیان را
از مملکت اسمی خارج ساخت و لباسها بیکه از خارج می‌آوردند باید پوشید و از دست بچ
خود بپوشیم بوم مالیاتهای اجحافی را نباید داد چهارم قشون ملی باید موجب بجز دو خدمت کند
پنجم املاک فصوله باید بجا جانش برگردد جمعیتی قرار دهیم که فراق مملکت بنان رسید
و راحت شود و عدالتخواه بر پا کنیم که صیت عدالتش همه جا مشر شود بیکارهای
مملکت را بکار بداریم و این سرتیب با و نایبها سرمنگ بازبهارا موقوف سازیم دین اسلام
بلند کنیم و دیگر کفر و ریشخلم را محو و ازین بر اندازیم منهیات را از قبل شراب خوردن و
فاحشه‌ها را باید از همه جا بر اندازیم چند روزی در زیر این احکامات را جری داریم و بعد
برویم باروی نایبیت انبیه سید عبدالحسین طحی کردیم و جهاد کنیم فقیران را غنی کردیم و
افندیاء ظالمه دلیل کنیم دین اسلام را باری نماییم تا حجه زمان از ما خوشنود کرد حرکت
نفر را بیکت را بخرافه داد دست حماقت بود
ادیت بکفر مسلمان که او را بزور به راه خود برده بودند و این مسلمان از بها آنها بعضی بهما

شنیده بوده فزایر مسجد میکوید و انبیه قسم این شیخ در حالت مردم را بخرافه فریب میداد
به بنیاده چه بلای بی شود مردم دور او جمع میشوند چه گفتی میکوید فردا شما خواهم نشان داد
قوای حکومت که مستحفظ قلاعه مرتفعه بودند شب آمدند خدمت شیخ فردا صبح شهرت دادند
که شیخ شب گذشته را دعا خواند و قلاعه را بخارق العاده تصرف نمود شیخ با اطمینان کامل وارد
قلاعه و اتباع شیخ غالب بر سه محل گشتند

اتباع شیخ مدتی در محط و غلاد چار بوده یکمرتبه بغمت فراوان رسیدند فرصت ندادند هجوم آوردند
محلله سادات هر جا غنائی و لقمه نانی یافتند گرفتند و آلات حربی و بدبخت آوردند و بزجر و ادیت
و از اراخچه میخواستند میگرفتند اما لی محلله سادات از عدالت اولیه فرار کردند و بجای دیگر نزل
گرفتند و بعکس شهرت یافت که دزد است و خاشن ظالمت فاسق

بهائیان در این شب وزر کردیم حلقه ماتم رزه اندکی مناجات میخواند دیگران اطفال صغیره
مرضعه در دامان خود نشانیده گریه میکنند از اطراف خبر می‌آوردند محلله چهار سوخته
که زنها را میسپینند اطفال را سر می‌زنند غارت میکنند انبیه دین باطل این روزها
دارد شیخ مناجات میخواند از خدا التیام میخواند روی آب می‌رود کف پا تر نمی‌کردند
در قبرستان راه می‌روند و در راه با او حرف می‌زنند نزد خدا سقاغت میکند خدا از تقصیر آنها
انها میکند دست بمس مال دطلا شود آب شش فلان مریض خورد شفا یافت شما بهاها
بروید نزد شیخ توبه کنید و الا تمامر امیکند

حکومت نیز و اهل ته محل با هم متحد شدند و جمعیتی فراهم آوردند و خود سرانه
از طریق بی فکری یورش بردند که قلاعه را از تصرف شیخ بیرون آوردند در این جنگ
شکست فاحشی خوردند زیرا قلب نیز در تصرف شیخ بود و آذوقه مهیا بود باری

سخت کردند چون شب شد فرار نمودند فردا صبح اتباع شیخ اهالی را حاضر دیدند و اردنجل شدند
 خانه های ایمان را تصرف نمودند برج و باروی خانه میرزا محمد خان را تصرف کردند و اردخانه
 شیخ الاسلام میکردند شیخ الاسلام از نیت بام بخانه همسایه میروند و فرار میکنند و اهل و عیالش
 فرار میکنند و از دست اثر میگریزند و خانه را غارت می نمایند هنگام عزوب اقباب
 محمد خنجر فرار میکنند با تمام نوکرهای و فایمیل و سبکان و خواهرش خانم زینت الملکوت با آنچه
 اساس و اساسی که قابل حمل بوده اشغال میدهند و میانند بجل بهایان در خانه منزل میکنند
 و خود محمد سرخان با جمعی از طریق جهرم و سرستان فرار نمود و رفت عموم مبارزان و قفقیان
 مسجد جامع را سنگ کردند و اموال خود را در حوالی مسجد و در مسجد در خانه های اطراف مسجد
 جمع نمودند

بعضی آمدند ز بهایان که مقصود شیخ شما و اموال شماست کاری بدگیری و تقرض بدیکران نیست
 شما اگر فرار کنید مسلمانان فردا با هم صلح میکنند پس از اصلاح و استحضار دولت ممکن است
 مراجعت کنید

بهایان در آن نیمه شب هوای سرد تنگ و محققاً متواری میگردند و قسمتی که در حوالی مسجد منزل
 داشتند این صبح بکینند چون روز شد شهرت یافت که بهایان فرار کردند اهل
 محله بازار با اتباع شیخ متحد شدند که هر کجا باقی یافتند پاره پاره کنید در این حال محمول
 المال بهایان به مظلوم زنان و اطفال معصوم از تصور و تقریر و بیان خارجیت با وجودیکه
 اهل محل از ترس شیخ و اتباعش زن و مرد و بچه و بزرگ فرار میکنند و میدانند بر سر محله
 بازار چه آورده اند
 بهایان غالباً پای برهنه کریان و نالان بسست کوهیکه در جنوب واقع است فرار کردند و به کوه

بطرفی میرفتیم هر جا که مسلمانان فراری ما را میدیدند سنگ و چوب بر سرشان میزدند و شتمانت
 میکنند و آب من بروی آنها میانداخت و میگفت میر ویم فردا صلح میکنیم ولی شما را میکند
 هر یک نفر بهائی با جمعی اطفال خورد سال و زنان بی پرستار بنقطه رفته و بدره ماژی گرفته و یار پناه
 سنگی خنجر گشته همه که رسنه دشمنه غذای همیاشک چشم بود و شربان خنجر همیا
 از اتمندان شیخ چون محل را از هر پستل جمعیت خالی دیدند و فقط یک محدودی قلیل بقفقیکه
 بالای بام مسجد جامع بودند و آنها هم محصور و محدود بودند در این حال خبر دادند با اتباع شیخ که
 بیاید حاجت شما بر آورده شد و معشوقه شما بدون هیچ عارضه بعجل آمد تمام استعداد محلی از
 اعالی و ادانی چه مسلمان و چه بهائی فرار کردند و اموال خود را زمین گذاردند و بعد سری مال و اسباب
 موجود است که از احصا خارج است

آن جمعیت تنگ بعضی خانقا شرقتا و بعضی پباک وارد محله چار شاهی که وصل با نخلت میگردد چون
 ایمان و اشراف غالباً در آن نقطه ساکن میشد اول نبای آلان و تاراج را با نخل میگردد و عدالت معهود
 جاری سازند آنچه خانه بود غارت می نمایند و حاجی زین العابدین که از جمله متمولین محسوب بسیار پیر و نامش احمد
 و در بعضی جمع مال خویش و چشم بوده او را میکشند و جسدش را در شارع عام میاندازند که دیگران راهتند نمایند
 و برسانند که در مقام ما نهنت بریانند

از نخل منفرف شده میاند حوالی مسجد قفقیان در حصار بالای بام مسجد دفاع میکنند ایان هم با هم
 خانه ها را سنگ کرده مشغول جنگ میشوند در این میان کلوله میخورد چشم محمد من ولد مشدی رحیم که جوانی شجاع شجاع
 بود فرار جان خود را تسلیم نموده صعود ملکوت نیامد و قسمتی که این جوان را کشته می بینند دیگر جنگ میکنند
 و در شب فرار می نمایند بهایان که در کوه متواری بودند آتش را در کوه انداختند چون صبح شد مسلمانان فرار
 اطمینان دادند که مراجعت کنید کسی متعرض شتمانت جوده جوده دسته دسته بر کشته فقط بهایان

مظلوم را کسی اطمان نداد و مانند

بجایان و انجان و اطفال پریشان و بی سرو سامان چون بعضی درستی بکند که بودند اطلاع دادند که نسبت
مجموعه غالباً در برین بند که یکی از نقاط کوه جنوبی نیز است مجتمع هستند عیال و اطفال را روانه بشهر نمایند و
خودان و کس را بجز دارند اخطار نمایند که اینجا بمانند هر کسی اطفال غرض سال را در آن بی پرستار و اداع
کرده باشند جنوب شتایم و بسیاری از بهایها که دور بودند و متوانستند باین جمعیت ملحق گردند و ایان
خبری از حالات آن بهم نرسانند از جمله ملا تاج علی و داماد و پسر برادرش ملاحسن و کتیکه فامیل از کوچکت
و برکت که عمده آنرا قریب به بیست نفر بوده بطرف بید لنگت که در دامنه کوه جنوبی واقع است و محشر
در اینجا است که سلج به باند ذرا هفت میکند و باغی تفریح کوچکی دارد

این عمده نفوس را اینجا میروند که شاید محروس و مصون گردند

این نکته را ذکر کنیم بر آمدن شیخ زکریا نیز بر اطراف و ایلیات میرسد تمام اشرا و سارقان ایلیات اطراف
بملاحظه عارت بنیمت و چاول میانند و مقصود خود را بلباس فدویت نسبت بپسند عبدالحین و دست
دسته حرکت میکنند و میانند بر نیز

از جمله جمعیتی از ارباب مشهور بکاری که باغی با بلخانی خود بوده اند و ارادت بشیخ داشتند حاجات شیخ
از طریق ایچ بر نیز میآمدند و قادر خورد با نیتلومان نموده اسباب و دوات تفنک و لباس آنها را
نظر آورده غنیمت میسرند و اطرافشان را محاصره بنمایند و شلیک میکنند اول کسی از نوکرهای آنها کشته
میشود تا میروند در اطراف که در آن باغ است اطراف اطراف را محاصره میکنند با وجودی که ممکن بود چند نفر
از این اشرا را مقنون سازند زیرا غالباً جوانان دلیر بوده اند بملاحظه آنکه مبادا مقدمه فساد بر پا شود

شاید تاسیح و غیره حاصل نماید اما وقت نگردند آنها جورتر میشوند تا ایشان را به تسلیم نمودن تفنک
دار داده بودند انیظلمان محصور را علاج تفنکهای خود را که از روز ار جان عزیز تر بوده تسلیم نمایند

چون چهره و تفنک میکردند تمام آنها را دستگیر میکنند و کلیه لباسشان را برهن میآورند با سر و پای برهنه
و بارزهای بسته در آن خارستان و سنگلاخ میدوانند و بدنهایشان را بفرسنگت و چوب و چاقو و کار
و قذاق تفنک مجروح میسازند بحدی که از شدت زحمت و عطش رقی برایان باقی نموده با همین حالت
اقلاما حسن را که جوانی سی ساله در در نهایت و قادر بحال بوده با عمویش که مردی پنجاه ساله بوده و در حضور
شیخ حاضر بنیاند شیخ زکریا امر به تبری از این بهائی نماید با بحال قوت قلب و شجاعت و شهادت

ارزوی شهادت و فدایا میسیند مناجات میخوانند شیخ حکم قتل میدهد

طالبی اطاعت شیخ میکند و شیری بر فرش فرود آورده قطعه از سرش جدا میشود با انخال مناجات و دله
و انجذاب بوده که ششیری دیگر بر فرش رده جابر است تسلیم نماید و روح برش صعد بکوت ای می نماید
نوبت بلامحمد علی میرسد شیخ میکوید لحن کن در شام بد و الا تو را هم میکشیم جواب میکوید که پس از لحاظ
زندگی بر من حرام است ای شیخ اگر مرا نکشی بگفت ابدی گرفتار شوی شیخ زکریا حکم میدهد چند کلوله بر بدن او میریزند

روحش بر فلق اعلی صعود نماید

بعد از شهادت بند پای مبارکش بسته بجاگ میکشند از آن محله که اقامت شیخ بوده که برح و سنگ راه
مسافت دراز میاورند بد بخت فوت او زبان کرده آتش میزنند و جسد ملاحسن را در همان محل درخت
شمال نقطه ایست که چند درخت فوت دارد بان درخت بدار میکشند چند کلوله بر بدن بجان میزنند
دیگر معلوم است بابل و عیال و سبکان این نفوس چه وارد است و چه حال را مشاهده بنمایند و شهادت

اعدا و داخلی نیز و خارجی چه تحمل نمایند

باقی اسرا را در مدرسه که جنب منزل شیخ زکریا باشد در اطراف بی آب و آن حبس میکنند و پوسته ارنیت
و زجر میکنند و از آنها مطالبه زخرف و دیوی میفروشند با جالتی که هستی آنها از کف رفته و ایگان برتر و کج
و میاری نموند چگونه صعباست و سخت

ابن عیاشی در دویم در وی شیخ که بهایان در کوه منزل داشتند آتش بزدن خانه ها را مشاهده می نمودند که در وقت
 بیان آسمان بلند است ولی غیر از سعادت محمد حسن در بام مسجد که تیر بر چشپس می خورد دیگر چیزی ندانستند
 فقط دیدند که از سمت غربی نیز تیر که شاعر نیز از است ملاحظه شد که جمعیت کثیری سواره و پیاده بر نیز می
 آیند تصور کردیم که چون قبلا حکومت خبر بشیر از داده از شیراز عده برای جلوگیری آمده است بعد از آن
 شنیده گشت که سید جعفر اصطهباناتی برای ملاقات و تبریک و فائده و غنیمتی با جماعت اصطهباناتی
 به نیز آمده بود. اول دستور العیاشی که داده این بوده که چون اوضاع نیز بسیار متقلب است و اطراف
 و کثافت به نامی شهرت پیدا کرده و من امیدوارم که بقیه و غلبه اسلامی ایران را فتح نمائی پس برای
 دفع شبهات و خوشنودی خدا و رعایای خلق فقط و فقط در قلع و قمع و زجر و منع و اسرو حرق
 بهایان اکتفا نمائید که هر خوشنود کردند و سرور باشند و شهرت نمائی که کلیه مقصود و منظور و فتنه
 کردن بهایان بوده است

آن بر حرم بی انصاف بیضی مشفقانه او را قبول نموده بر غرض ذاتی خود افزوده جمعیتی را انتخاب کرد
 که سرداری چند فر اصطهباناتی که همراه سید جعفر وارد شده بودند و طرق و شوارع که بهستان با
 بلد بودند تعاقب بعهده و فراری متواری مظلوم نموده راه را سد و کنند و همه را دستگیر کنند و جاوزه
 و انعام که بدست یاعنی بود و هوایارینک بود ناگاه مشهدی حسن نامی که خودش مسلمانست نظر بجزق را کرد
 که برادرش مشهدی درویش و سایر منسوبان داشت خدا بد آن محل رسانید و تفصیل ماوقع را ذکر نمود و
 شرح شهادت افاضل حسن و افاضل محمد علی را کاملا توصیف داد و ورود سید جعفر اصطهباناتی
 بصیحات قطعی را علیه اظهار داشت

این عده بهائی متواری در همان ساعت در آن تاریکی شب با آن حالت انکار و بی جوابی
 سه شبانه روز در راهی که روز روشن کسی میخواست عبور کند جانی سالم بدر نمی بردند

سر حرکت میکنند از اتفاق راه را کم میکنند و پرت کاهی رسیدند که تخمیناً در انشب دیده
 میشد که هزار ذرع عمق دارد و بالای سر کوه بسیار بلند می رسید امیدی سلامتی در میان نبوده
 و امکان مراجعت هم نبود زیرا از سر شب تا اوقت قریب سه فرسنگ راه رفته بودند دیگر حالتی بهم
 کسی نداشت که سنگی خستکی و پخوانی توأم شده در مقلی نداشتند بهر حال فرشته تا بالای کوه می رسیدند
 که دیگر در کوه نشیند و سطح و صافست لکن با وجودیکه از شدت سرما نزدیک بهلاکت بودند
 و هنوز بر فهای کوه فراوان در ساخت بوده در آنجا میمانند تا ثواب لالآه و هوا سالم شد
 این عده مظلوم کفشدر شمیم تا بکوه اصطهبانات رسیدیم و در آنجا راهی بود که از تنگانی میکشید
 و مشهور است بکلونکو سر اشیب شدیم چشمه رسیده اگر کسی لقمه نان می دیا مشت انجیری داشت
 هر کسی با اندازه بینی کمی خندیم ولی از همان نقطه چون مقصد معلوم نبود که کجا میرویم و عاقبت کار
 بجای خود رسیدیم زیرا مسلم است مراجعت به نیز که در چیز امکان نبود اصطهبانات بهم که منبع
 و معدن قنات و محمل سفکت دماء بود توقف در کوه هم با حالت بی آذوقه کی و تشنیت
 احوال غیر ممکن بود اختلاف آراء بسیار شد هفت نفر مظلومی که گرفتار اعدا و دشمنان
 اصطهباناتی شدند از همان نقطه بدون اینکه بگویند ما مراجعت کنیم چون خیلی مظلوم و
 محبوب بودند با خود مشورت کردند و برگشتند در کوهستان نیز در همان نقاطی که مالکت
 هشد و کرم بخش غرس کرده بودند روز بعد دستگیر شدند که تفصیل گرفتار شدن و آوردن
 و شنید نمودن آنها را انشاء الله بعض میرسانیم ماری حیران از آن نقطه فرود آمده قریب
 یک فرسنگی اصطهبانات رسیدیم در باغات بخش اصطهبانات که انجیرستان کلی است
 و موسوم به بنه آسک است متوقف شدیم همان روز مخصوصاً روز قتل بیت و ششم صفر
 المظفر و عید نوروز بود ابد آنروز و مروری در صحرای حوالی بود تا قریب عصر در آنجا بودیم جمعا

حرکت نمودیم آمدیم در آب باریکو که با صطهبانات نزدیکتر است که شاید بتوانیم از قبضه صطهبانات
نخ میل آذوقه بنماییم و شبانه از اینجا خارج شویم و خود را بقبریه روئیز که مالکی آقای اقامیرا کوچک افغان
رسانیم و اگر هم راه دادند و رحمتی در دلهایشان پیدا شد در صطهبانات بمانیم و در اینجا آمد و شد
اصحابانمان بسیار بود و همه دانستند که ما با فراریهای شیخ زکریا هستیم و جمعیتی هم که از صطهبانات
بمیز آمده بودند غنائم بسیار بدست آورده بودند محل بدوای نمودند با چند نفر مکاری از
حیران عبور دادند و وضع نیز را جویشیم حرفهای جگر خراش و ضربهای جان کداز که چه کردند
و چه نش زدند و چه قسم نارت نمودند جواب دادند

بهر حال میآیدیم رو با صطهبانات و از راه برآه میرفتیم ملاحظه شد که جمعیتی که پیش قدم بودند هر اسبان
مرا چند غنایند و صدای گولوله هم بلند شد تمام بر شستم در کفر سنگی صطهبانات جمع شدیم
نفره قریب اس و جمعیت زیاد مانع از اتحاد افکار بود موافق تارک شد بعضی سمت قبله صطهبانات
را ند نظر گرفته که عبارت از دامنه کوه باشد در فتم جمعی سمت جنوب پیش نهاد نموده با نظری
رفته قلبی متفرق شده در همان کوهستان ماندند دورتر سه روز بهمانجا ما بسر برده از
بلند بیا آگوه عبور خود را اصلاح داشته بودند ماری از سر شب تا بصبح برآه در دامنه کوه بود
با حالت ابدی عبور میکردیم و هر جا سنگر بند محکم بود که برای حفظ باغات نجوسات بسته
بودند خراب می نمودیم و عبور میکردیم از سر شب تا بصبح که لا اقل ده فرسنگ برآه رفته
بودیم متارن طلوع آفتاب بکفر سنگ از صطهبانات دور شده بودیم پنج شش نفر
از ما با عمل خفته نسبتی که با چند صطهباناتی داشته و خواهر زاده و منسوب نزدیک داشته
در همان شب با صطهبانات رفتند و الحیرته محمود و مصون ماندند ولی از قرار مذکور ایان
عبور از کوه و باران نمی نمودند خلاصه چون نصب شد دسته که از شمال صطهبانات

و عده که از طرف جنوب حرکت کرده بودند تصادفا در کفر سنگی صطهبانات بهم رسیدیم و جمیعاً
طریق روزی را سپوده و میرفتیم ولی خاطر باخته و دلها شکسته با پایر آله و شکیبا گرسنه بایدست و فرسنگ
را هر اطمینانیم تا به روزی برسیم چاره نداشتیم و میرفتیم قریب بظهور روز بیت و نهم دارد و روزی شدیم
آن ایام متصدی و باشی آن قلعه با نامیر محمد حسن نیز می بود و با اغلب بهائیان ضدیت بود حین
ورود واقعا غزائی برآپسندنها حاضر کردند و سواران اس کردند جمعیتی که چند روز است محل امنی
ندیده بودند و نفسی راحت کشیده و سده جوی بخورده اند دیگر واضح است که بچه نعمتی مرز و چند
دو شبانه روز در اینجا بودیم نفوس متفرقه بودند دو نفر یاسته نفر آمدند جمعتمان قریب کسید نفر شد
انبار مخزنه نیز را از کشتن آن هفت نفر مظلوم و کشتن آقا عباس خادم و کشتن آقا میرزا اکبر و امر است
ولد سلیمان و ملا محمد و دو برادر محمد ابراهیم و محمد علی و استاد علی صباح که کلبه خددا آنها هیچده نفر رسیده بودند
مسلمانانی که اطلاع داشتند و یا به نیز ز رفته بودند خبر میآوردند جگر با کباب میشد

تفضل شهید شدن آن هفت نفر اینست که چون از جبال صطهبانات خارج میکردند میروند در کوه
نیز در محال مالکی خود در پناه دره ماوی میگردند نقش کیمان شیخ و حضرات صطهباناتی که عقب
بهائیان میگردیدند بقوه دور بین بکفر از اینها از دور مشاهده نموده خبر بعهده میدهند متفقاً
میآیند و اطراف اینها را محاصره میکنند جمیعاً از استیکر نمایان انواع ازیت و داران نموده به
برهنه میکنند و بازو باشان بسته از کوه با پای برهنه سر اشیب میکنند کید و نفر تسجیل میآید نزد شیخ و خبر
میدد که هفت نفر از دستگیر کردیم جائزه خود را میگیرند اهل نیز چون مطلع بدستگیر جمعی میگرددند
برای تماس و ملاقات آنها دسته دسته استقبال میمانند منظور آن برهنه دست بسته دل شکسته
خاطر خسته در حالتیکه از اطراف و اجانب بر بدن آنها سنگ میبارد مشغول بنا جات
و تصرف و باهال باستان غنی متعال رویها چون شکل برافروخته با چهره بنشاش و شاد و خندان

در آخر ما شب فقط فریب ده من آرد بدون هیچ چیز دیگر نه ظرف نه نمک و نه آب مع بخیر بدمی که محمد نام تو
 باشد مرا برداشته بالا جماع از قلعه بیرون آمدیم فقط کسی که در اینجا ماند خارج محصر و دو سه نفر دیگر از
 کمرش تا آبی راه و محاصره نمودن اعراب و اترک تمام اطراف دو جانب سجده کردی که او وصف خارجت
 از طرف هر سه امکان نمودیم زیرا تمام تلف میشدیم صلاح بر این دیدیم از روی خرمین کوه فرود
 که سمت غربی روئیز است و واقعاً کوهی مهیب و جلی ریفح است که هیچ وقت از برف خالی نیست
 و برفهای قدیم در آن کوه باقی و پانیده است فقط یک راه است که شکارچیان و بدویان همان حدود بلند
 و این راه پر برف و آبی است هر که عبور کرده باشد میدانند و میتوان بدلت محمد و راه نمائی همین بلد
 اردانند که بالا رفتیم غالباً در برف و با تلاق و خاشاک و خار بودیم بدرجه که اغلب بانی و بدنها
 مجروح و خونین بودند مثلاً بنقطه رسیدیم که هزار رزق تقریباً پاید پائین پاییم و بغیر از روی برف
 نشستن و پائین آمدن یا به پشت خوابیدن و خود را با گردن چاره نبود تمام عقب سر یکدیگر
 مانند اندر نشیج که در رشته کشند نشیتم و خود را کردیم همین حالت فرود آمدیم از اینجا گذشتیم
 بدو رسیدیم که کمر برف بود و بواسطه افتاب نقطه از آن خلگت بود و حطبل بسیار بود
 اشجار جنگلی خشکیده بود که اغلباً در رزق روئیده گنده ان بود خستکی و کرسنگی تمام را بجای
 نموده بود صناع دیده شد که توقف نموده آتش بنماییم و بانی ریتب دهیم سدجوی نموده
 از کسالت که بیرون آمدیم حرکت نماییم تمام مشغول همیزم جمع کردن شدیم همیزم فرادانی که جمع
 شد آتش زدیم ظرفی که خمیر نماییم داریم آب هم غیر از برف ممکن نیست چادر شب پس نموده اردان
 روی آن ریخیم که با برف عجین کنیم آنچه را که لازم وقت بود نمودیم تا خیر جمیاشد خمیر بارالقت نمود
 هر کرده سبمی پنج شش نفر فرار داده در آتش انداختیم و آتش روی آنها کردیم از شدت آتش
 ریاد اغلب آنها سوخته بود و بی مهور برف آب شده در جوف داشت بی نمک بود و دیگر

که چه نانی بود خوردیم و ذخیره هم نماند داشتیم چرا که دیگر قوت لایموت نداریم و معلوم هم نیست که
 از این کوه پرانده و باین رزقی خارج شویم فرار خواسته باحالی که نمیدانیم بجای میریم و پایمان
 کوه بجایست بتجیل میرفتیم نزدیک بغروب بود که بدانند کوه رسیدیم که جنگست جنوب سستان
 تعیین کردید از یک جهت خوشحال که دست تطادل شیخ زکریا در اینجا دیگر کوه است و از بهتی
 در نهایت اندوه و ملال که چگونه اشب با نیجالت تا توانی خستکی و سر ما بی آذوقه این جنگل و صحرا را به
 پاییم و خود را بر سستان برسانیم و با بر هم مجبوریم که بیا هم برودیم زیر اشام بانی اعراب در تمام
 اطراف پیدا بود و شوارخ مسدود بود چون هوا تاریک شد راه افتاده و نهایت عجله و شتاب
 میرفتیم و ارد جنگل شدیم چه جنگل باد هشت پر خاشاک که سر و صورت ما بواسطه درختان
 پر خار مجروح پا و لباسها از اثر سنگهای تیز برنده پاره پاره و مقطعی بود از قضا راه را هم گم کردیم تا نصفه
 شب باین سمت و آنست میرفتیم نصف از شب گذشت همه از شدت سرمای تاب و توان شدیم
 از ترس دزد و اعراب آتش نپنوایم روشن نماییم لا علاجا او اضطرار چون قریب به تلف بودیم آتش
 کردیم از هر گوشه آتش بلند شد اطراف آتشها قرار کردیم و راحت شدیم بعضی از شدت کسالت خواب رفته
 نصف کلام ایشان سوخته بود و بیکل مخصوص شدیم چون قدری راحت کردیم تا صبح که این همه راه رفتیم تمام
 براه رفته بودیم و از سر سستان نزدیک نشد چون هموار روشن شد حوالی سر سستان را در نظر گرفته
 رفتیم قریب چهار ساعت بغروب مانده بیکفر سنگی سر سستان رسیدیم بهلوی سلخی بود منزل گرفتیم تاب
 و توان از همه قطع شده بود و نفر که قدری کسالتان کمتر بود رفتند سر سستان که در دو سه ستمند از اخر
 دید چون سر سستان رسیده بودند ایالی را از شنیدن خبرهای مذکوره ناگوار خزن آورد حکم خراش دیده شنیده
 بودند که تمام ما بیکفر سنگی سر سستان و از کرسنگی و بجالی بی طانت شده ایم فوراً دو نفر سواران بازمانده
 دو سن آن از آن خانگی و بازاری برداشته باخت آمدند و سفرهای نان را نزد کرسنگان نهادند چنان

مطابقت شده بودند که بی تأمل روی نامها ریختند فی الحقیقه حالت که میرخ داد پس از آنکه نانی بلب بر کسی رسید و حالتی بود داد عازم سرستان شدیم قدری که نزدیکتر رفتیم جوته جوته دسته دسته آمده بودند حتی خواهران هم با آمده بودند مردان دست بچکن مردان در آورده و زنهار دور ما حلقه رده صدای گریه و زاری و ناله بیقراری از اطراف و حوالی بلند بود یکی میگفت باقی برادرها را چه کردید یکی میگفت خواهران ما را چه کردید و چه بر سر آنها آمده

و چون ایام عید بود همه حمام رفته خنک کرده لباسهای نو را با همه سجاک و خون آلوده لباسهای پاره پاره نیم سوخته بدنهایی جو و پاپایی برف برده پراکنده با آن حالت وارد شدیم در منزل حاجی حیدر علی روحفیه که در حقیقت روح سرستان و مایه امیدواری دوستان است وارد شدیم اطرافها را مغرورش نموده و ساور بار آتش انداخته مشغول بودند که رسیدیم از قضای الهی و قدرت ربانی آقا میرزا طراز را که ابن سندر و آقا میرزا علی اکبر فرسنگانی که قبل از این واقعه در ریز بودند در واقع از حرکت مجالس و مجامع و محافل و تبلیغ عوام و ترتیل آیات رب نام هایم و اقدام غریب نموده بودند که در حقیقت چنین روزگاری و اشتغال و انجذابی و مشغول و زحمتی در ریز و ابالی نیز واقع نشده از اعیان و علماء و اصحاب لغی و فحشاء در اینجا آمده بودند و چون بعد از آنکه نزدیک بود که سبب انقلاب فراهم آید حکومت خواهم نمود که ایند فخر از ریز برود زیرا یکت اندازه اسباب کنگری مردم و سبب همچنان پیش آمده و هر اندازه من باید جلو گیری بنام کرده ام شاید اسباب فساد پیش آید هر حال بدستور العمل اعضا جمع روحانی سه چهار روزی در منزل آقا خواجهم محمد متوقف شدند و کمتر آمد و شده و بعد بسبب اعتناش راه چند نفر جوان دلیر تفکات برداشته و اسب و الاغ حاضر نموده در شب بطرف ریز حرکت نمودند که از آنجا بطرف فسا و جهرم و از جهرم به بندر عباس بودند و آنروز با از حوادث و وقایع اقدامات و خون ریزیهایی سید عبدالحسین لاری و شیخ زکریا مذاکرات زیاد بود ولی از آن پس ریز خبری نبود

پس از ورود به سرستان با آنحال پر ملال ایشان در سرستان بودند و مجال بنیادین گریه جمعی بودند سبب آمدنشان به سرستان این بود که چون وارد جهرم میشوند از هر جبهتی طرفیشان مسدود بوده و آقا میرزا منصور عرب اردوئی داشته و در جهرم متوقف بوده نظر بمعروفیتشان در زرد آقا میرزا منصور السلطنه و محبت قلبی که با ایشان داشته با هم یکی که دل در زارم شنیدم دو نفر حکیم حاذق باین حد و آمده اند آنها را احضار و در چادر مخصوص خود منزل میدهند پس از آنکه از طرف آقا میرزا نصر الدوله اذن حرکت سمت سرستان نمایند با اتفاق آقا میرزا منصور السلطنه به سرستان میآیند و اسباب ملاقات فراهم میآید

خلاصه روز ششم از در و دران به سرستان خبر دادند که نصر الدوله بموجب تکبر آف که از محمد علی شاه رسیده فردا با اردو و در و در و توپ از ریز به سرستان وارد میشود که با اردوئی حاضر سرستان حرکت سمت لارستان و نظم خوب فارس را از ایشان خواسته اند از انیم طلب غرضشال شده عرضیه نظمانه و شرح حال تفصیل امور را مفصلاً در این عرضیه درج نموده و استقبال نمودیم و عرضیه را تقدیم نمودیم عرضیه را تا آنجا سجاالت میخواند که میآیند خوانند و نهایت افسوس را خوانده استلی دارند که من انتشار آنه اقدام شما با را خواهم کشید و تلافی آنچه بر شما وارد آمده خواهم نمود و رودشان بمنزل میرزا متحلی جان که اول بهائی و جان نثار بهائیان بود و حکومت سرستان با ایشان بود و وارد شدند کید و جلوس بعضی از آنها ملاقات نموده باز تسلی میدادند پس از آنکه دو روز در سرستان توقف نمود فرمود که من باین جمعیت میروم در کراوه که نقطه بیلابق ایلایات است و هر قدر بتوانم جمعیت جمع نمایم و لوازمات اردو را فراهم میآورم و حجت به سرستان با فضا میکنم شما بار وانه نیز نیز بنمایم و خودم بطرف لارستان میروم مابری نصر الدوله با اردو حرکت سمت کنار که در بیت روز گذشته خبری از مراجعتشان رسید رفته رفته با اوس شدیم شیخ زکریا هم که در ریز بودند از آنجا نیکو خبر شده بود که نصر الدوله با اردو از ریز از پرون آمده و سرستان رسیده است و چون اعوان و انصارش غار تها را با طرف و کوهستان برده بودند و اموال زیادی از

بود و آب و اراضی و بسا تین و املاک همه را مالک شده بود که هنوز بقایای املاک و میاه و ثروتی

که دارند از جهان عاید است

در مدت عمر فرجیات باطنی و قنوت ذاتی و تحریک عوام کالانعام و تحریک انام بزجر و انزجار بهائیان
مظلوم و زجر غارت مستمندان دیگر کفری و ذکر کفری و شغل نداشت و حال آنکه از بسید نبی و طمع و حرص و ازار
وروشه خوردن و حکم احمق نمودن بین قاطبه مسلمانین ضرب المثل بود و همه خلق در تمام احوال از بسید نبی و
بیجائی و خوردن خون چاکرکان متفق علیه کل بود ولی در این مورد وجود او را منتقم شمرده و وسیله

فساد و اغتشاش می پنداشتند

این عالم خدا شناس املاک تمام بهائیان مظلوم متواری و شهید را تقسیم نمایند و غالب مرزومات
و باغات و املاک مرغوب را خودشان بحیطه تصرف در آورده بوده همه نوع وسایل آسایش
و ازیاع با کولات کل مانند شبیه الانفس و تلذذ الاعین را فراهم ساخته بودند و ظلمی نبود که کردند بود

ستی نبود که روانداشته بود

باری چون موعده و عده آقایی نصر الدوله داده بود بطول انجامید در فتنه و فتنه اسباب ایشان حاصل شد
و از طرف نیز برین منسوبان مراد میگردید و رفتن شیخ زکریا و اقاخان امور بدست مشهدی شیا
و آجانب او و مشهدی زینل و شیریان دستید داد و متقلدان او و جمعی منفعت آن خبر رسیده و بجلا
ار شیریان و غارتیان که در آن ایام خبر داده بودند و کمال قنوت و ظلم و تعدی بر داده بودند رسید
صبر و دل حاجی سید محمد کازرونی بوده که با وجود قرابت و نسبت نزدیک بهائیان داشت و
سه چهار برادر بوده اند که از غارت و فتنه جوئی و هدم بنیان و زجر مستمندان چیزی فرود گذار
نکرده و صورت اسامی بهائیان را بشیخ زکریا داده بوده خانه خود را بدست او نیز امان بود
جان و مال هر کسی در انجاست بهانه نموده و اگر کسی بسبب چیزی از غارت بیرون برده بود انجا

احصاء است متصرف شده بودند از این جهت جمعیتش در نیز خیلی کم بوده جماعتی را به نیابت میگذاشتند
العمل میداد بر چنین گسید و چنان نماید و آتش بزیند و ازیت و ازار روا دارد از انجمله در این محل مشهدی
و جماعتی از ارا را حجاب نموده و در محله آباد زشت مشهدی زینل و جماعتی از اشرار را مقرر داشته دیگر
هر کس که همتا و تلبس مشیر و ظلم و خفایش افزودنتر بوده با از ترس جان و یا بطمع زخارف دنیوی و یا
از خبت باطن خودش خدمتگزار میبوده و آن بی انصاف هم فوراً داشته از او میگرفته و سر خطی
باو میداد، من جمله که خدای محال پس از آنکه نزد شیخ آمده بود و با انواع وسیله و حیل و تملق و تقار
خود را مقرب نموده بود خودش خدمتگزاری کرده حکم ضراب کردن خانههای بهائیان را با و داده
بودند آن بقوت با وجودیکه با اغلب بهائیان خویش و نسبت داشت سرگشته معتقدان
را طلبیده و گفته که شیخ زکریا ضراب کردن خانههای بهائیان را بعهده من واکدار نموده و باید هر چه
رود در تمام ماکن آنها را با خاک یکسان شود

دو بیت نقد بقنی نقیبین نموده بوده فریب میخاد خانه بهائیان را که در واقع چشم آدوی نیز بود
خراب و بجا با خاک یکسان نماید حتی درختهای نارنج نیز و سنگهای تراش حوض را را نیز میکند
و نیز برین بنیاد در بابی کوچه و در بهای اطاق و تیرهای خانه را میبرند و از بقی خانه اگر منسوب
مسلمانی داشته یا طبعی داشته اند که خوردشان مالک شوند بهمان حالت میگذازند ولی هر خانه که
نموده نه در بن و نه فرشی و نه اسبابی و اما محل مستحو و تحس مردمان بوده حتی منج با اینکه در
دیوار نصب بوده میبند و از یکت کوزه شکسته نمیکند زنده از انجمله سید و آدوی بود که
امورات شرعی اسلامی را در انجمل با او بوده پسر داشت که هنوز حیات دارند و معتقدیدرند
و تفیصل اعمال و افعال آنها در قضایای بعد عرض خواهد شد آن سید داد پسر سید علی
ولد سید غنیما چون در عمر حضرت وحید و وقایع بعد بسبب فتوا و تلف صد با نفوس شده

میرود و غالباً در آنجا تلف میشود و کذا گفت ملا محمد الباقی حافظ الشریع میر ملا مهدی اصغر پاداشی است
 خود و برادرش شیخ جواد ابراهیم مردم بردن و فتوای نامق داذن و سحر کینت و شجیع شیخ زکریا کردن دره مؤثر
 نگزیده بودند قریب ده هزار تومان مال منظر لویان را با انواع وسایس و وسائل متصرف گردیده بودند تماماً
 را برای مال غیر آورده بودند

و بعضی از آن ارباب را هم که مستعدان اصلاحی بودند از قبیل آقا سید جعفر زور و مشهدی شمس و سید جعفر
 پیشماز حقه اما آن میکرفند و تا صد میفرستادند چند نفر نظر بنیاس پنا امید می از هر جهت امید می جزو کل
 بر خاندان ریگت دود و به نیز می آیند

از جمله قاصد با شیکه برای بردن متواریان بسترستان آمد کر بلائی حسن ولد ملا حسین بود که عقب خواهر علی
 آمده بود و انبار نیز از اکلاً بیغرضانه تمام و کمال اظهار داشت و پسین العین تشاجر و اختلاف بین
 شریان در دسته دسته شدن آنها را عنوان نمود بهر حال راضی بآیند نیز شد اما میرزا علی اکبر و آقا
 میرزا طر از آید هر دو مصیحت مابدنش در نیز دیدند ساعت چهار از شب بود که با عقان سید عطارد همه
 و کر بلائی حسن بر نور از بسترستان حرکت نموده به نیز آمدند عرض یاد در د با بنهار بخورد کرده لباس و کلاه
 و کفشهایش بپرون آورده بودند و خبری نمانی که همراه داشته بودند برداشته با ما پی برهنه بی نان و
 لباس و بیکلا بحالت اتوان و بیجالتی که هیچ امید سلامت جان نداشته اند و پا پا از شدت روی سنگ
 راه نطقن در آمده و محروم شده بود و در انقلعه روز نیز رسانیده در انجا یک قطعه نمذ را ملکی و یک قطعه را
 کلاه میکند

دقدهی نان برشته در شب بعد بجالتی که از تنگ و تصور خارج است و در نیز میکرد و هر کدام بمنزلی رفته
 خواهر علی چون بل و عیالش در خانه مشهدی با بر پدر عیالش بوده در انجا رفته در انجا بالا خانه است که از
 بالای طاق بان بالا خانه وارد و کسی مطلع بر اینکه در این موضوع بالا خانه هست یا نیست غیر از اهل انجا هیچکس

جزی ندارد میرود در آن بالا خانه متوقف میشود و بهای انخانه ضعیفه است مشهوره بود ملایر حسین ارد وضع
 سکرک اعلی خانه و حالات انها استباط میکند که خواهر علی به نیز آمده و در خانه است میرود و خبر مشهدی شناسید در
 انظام عده بافتن کما فی شکت که از زده و کار دهای کشیده میفرستند در انخانه و هر جا را تحسین نمایند عاقبت
 خواهر علی را پیدا کرده با انحالی که با پایش از شدت درم درد میکند و کلاه مجهولی را بر سرش نهاده در وعین وزرد
 چو به از شدت و جمعی که داشته است به بدنش بالیده از خانه بیرونش میآوردند تماماً چنان از اطراف جمع شده
 مردان و زنان و اطفال همایون کمان او را در جلو انداخته میا بود بر چه رسیده بوده که چشم روزگار ندیده بان
 حال او را میآوردند در منزل آقا سید محمد باقر که سید داد و نکور و سایر علما و طبقات فضا جمعیت کرده بودند
 در این جن خواهر علی را وارد میکنند خواهر علی از شدت بلا و صدات بهبودش میکرد و فراموش شده با وصیت کنند
 و سرآل نمایند جواب شنوند آفران کند می بینند از هوش رفته بعضی با میکونید میوشیارات بعضی با میکونید
 هوش است قدری کنگایک نیزند و این ظالمها را باور و میدارند که اقاری از او بشنوند و او را بکشند بعد ازین
 صدات ملققت میشوند که از هوش رفته است مشهدی حسن نامی که سابقه دوستی داشته و منسوب سید جعفر
 قبلاً اشاره شد بهیام بود فحش و تشدد بر آن کسانی که او را در انجا آورده اند با انواع حیل و وسایس این چپا
 از انخانه برشته بمنزل خودش میرود و کجدهاری و محافظت را نمیباید

ماری راجع بقبریه روزی که عرض شد خواهر محمد دوسته نفر دیگری که بملا حظه پیری و عدم نبیه و ضعف نتوانند
 از طریق خزن کرده هولناک عبور نمایند در انجا متوقف شدند حید نفر دیگری هم از بعد بان نقطه آمد و ما انها
 ملحق شده بودند و چون محل توقف نموده و اعمال خطر کلی داشته است از راه علی آباد پشت کوه سمیت
 سرستان شبانه حرکت نمینامید و خود را بقبله علی آباد میرسانند آن قلعه خیلی کم آبادی است و علی محمد باب
 نائب آن قلعه و زراعات انجا متعلق بسترستان علی محمد زکریا شناسائی قدیمه با خواهر محمد داشته
 و اطفا را بیانی میبوده حضرت رادر آن قلعه منزل میداد و بقدر معتد و پذیرائی و دلجویی و غمخواری میکنند

عربها نیکه در آنجا بود و بدست مطیع میشوند که چند نفر دارد آنجا شده اند میروند در آن قلعه تمام را برهنه میکنند
 و انواع اذیت را معمول میدارند کینفر از آنها فرار کرده بسرستان میآید و خبر میدهد چند نفر سوار و تفنگچی
 از طرف میرافصحانجان حاکم میروند و ایشان را وارد سرستان مینمایند اگر چه مطالب متفرقه بمیان آمد و از
 مطلب و شدیم بیت و دو روز که از حرکت نمودن نصرالدوله بست کناره گذشت که ناصدی وارد شد
 و تعلیفه از بیان آوردن سببی بر اینکه فردا وارد فاس میشوم و سه روز در آنجا توقف میکنم حضرت مظلوم
 عازم فاس شوند که ترتیب کار آنها را بدیم و حرکت نمایم جمیعاً همیای ما بدن فاس شدیم بهایان سرستان
 تا کینفر سبکی مشایعت نمودند و کمال محبت و همان نوازی را فرمودند شبانه آمیم بکنکل نزدیک آبی بود منزل
 نمودیم چپا ساعت بصبح مانده از آنجا حرکت کردیم و فردا قریب ظهر وارد فاس شدیم چون منزلی که کنجاش
 داشته باشد را نمود و ارد مسجید جامع شدیم و این قدر ارد و در فاس بود که راه عبور و مرور مسدود بود باران
 بسته فقط خبازها برای نان ارد و باز بود بدرجه جمعیت ارد و زیاد بود که ممکن نبود بکنفر در کوه و باران عبور
 نماید که او را برهنه نمایند چنانچه لازم میشد که یکی از ما بجائی برود تفنگک بدوش و قطار بر کمر با اسم اینکه
 بکنفر از راه و تم عبور میکرد و تهمینه و تدارک آونانی نمینود

فردا صبح آوی نصرالدوله خواجه محمد دسه چهار نفر دیگر را احضار فرمودند خدمتشان رسیدیم در حالیکه اغلب
 کلانتر با وریسای هر جا حاضر بودند از جمله ناصرالدین و وکیل اصطهباناتی حاضر بودند ناصر دیوان خطاب
 و قدغن نمودند که تفنگچی و عده همراه اینها مینمایند که بروند در نیز در منزل خودشان قرار دارم بجز نزد
 پس از مراجعت من از لارغور سی بحالتشان مینمایم و کسانیکه با آنها شتم کرده اند مجازات نمایم خواجه محمد
 اظهار داشته که ناصر دیوان نهایت رقابت بما دارد این مأموریت بر کیل الرجا با مقرر فرمایند با وجود
 وکیل الرقا یا در موارد بغض و عداوت نسبت با مرشدین تر بود
 فردا صبح اول آقا بنصرالدوله از فاس حرکت نمود در عین سوار شدن ایشان یکی حاضر بودیم و چون

قدری نبات تبرک در پاکتی گذارده تقدیم نمود نصرالدوله از آن گرفت و بوسید و در جیب نهاد و الحمد لله
 فتحی نمودند که تاکنون چنین فتحی و طغری برایی هیچ سرداری واقع نشده بود و البته قصه لار و فرار
 نمودن سید عبدالحسین لاری و غارت لار و قتل نفوس خارج از تحریر است

بالجمله جزای دیگر که مثلاً چون فتح شیخ زکریا با اسم فتوحات ملی و عوام فریبی بود و همه نوع ظلم و تعدی
 در میان بود و این ابداً ذکر می از بی عصمتی در کار نبود حتی مقرر داشته بود که در جانی که زن عبور نماید
 و در خانه که زنی باشد کسی عبور نماید و اگر برای غارت خانه بھائی یا خانه حجاب یا منزل مستبد
 میروید اول زنان مجامدان برودند نسوان آنخانه را خارج نمایند بعد از آن عده حجابان داخل شوند
 و غارت کنند و چنانچه زنی صندوقی از جواهر و طلا و الماس در نزدش باشد کسی مترض نشود
 از این جته رهنمائی که خود را بناخته بایست و پائی داشته است حتی القوه لباس و اساس را
 پروزن برده و در این مورد و موقع فقط صرف قدرت نمائی خداوند علی اعلا بوده که همیشه
 حافظ و حارس ناموس ملت حقیقه بوده است و مادامیکه روح حقانیت در هر فرقه و
 طایفه و ملتی بوده در صحن و حمایت و عنایتش اسوده بودند (فریدالله ان بند هب عکبر)

الرجس و نپهر که تظلمین

باری آنچه درباره نیز نریها از فتوای سید عبدالحسین لاری و انجوش درباره نیز نریها واقع
 شد نظر نجوشالی و فرخاکی با دوشترتھا و مبارکباد با نیکه ابالی لار گفته بودند و لاریها
 مقیم نیز نریهم دامن آتش رزه بودند هر از آن درجه صعب سخت بر اهل لار واقع شد و از
 قصه نیز نریچاه روز نگزشته بود که با نواع برای وزیرایا و خدا لار تھی نال کشند
 باری همان روز نری از تشریف بردن نصرالدوله از فاس مجبوران هم حرکت کردیم که با بییم با
 و از اصطهباناتت بنیر نری ایم دو ساعت لغروب مانده بود که وارد شدیم و هوای ابرناک

و سرد بود الی بقصر میرزادی که رسیدیم صلاح دیده نشده که با انجمن پریشانی و پیادگی در شایع قصبه
 هجرت نمایم از طرف بالای شهر هستیم که در محله پناز که یک اندازه از شهر خارج است منزل گیریم بجوالی
 آسیا بهانی اصطهبانات که متصل بقصبه است که رسیدیم میرزا حسین ولد حاج میرزا حسین
 ملاقات کردیم در حالیکه او هم شنیده بود که ما با قریبا به نیز میآئیم و وارد اصطهبانات
 میشویم برای نیکه زود پیائیم آمده بود ملاقات حاصل شد اظهار نمود که چند روز بود میرزا حسین
 در فکر رفتن مشهدی شما برآمده و محرمانه متدرجا اباع و انصاری پیدا می نمود و تا کنون موفق نشده
 بود حال دو روز است آمدن به نیز شما مسلم گشت و ارفیصل حاجی موسی و بعضی های دیگر
 در اینکار اقدام نمودند و اطرافش را محاصره کردند فقط خانه خود را سنگر نموده و آنچه خود
 در آنجا جمع کرده قریب بترسیدن است هر چه به نیز رود تر آید واجب تر و لازم تر است
 خلاصه اش را با وجودیکه در اصطهبانات بودیم و اثر سچالتی و اذیت های لسانی آن محل در
 اضطراب دلی امیدواری کلی حاصل بود فردا علی الطلوع از آنجا خارج شده از طریق کوه به نیز
 شتافتیم قریب بغروب بود که وارد به بید بخوبی بگریه سنگی نیز شدیم ملاحظه شد که کیفیت
 نمدوش و از بجهله هر چه تمام تر و با ما میاید پس از آنکه بمار رسید دیدیم شخصی آب زردشتی
 که شنیده بودیم که از جمله غارتگران و اذیت گمان بوده است میباشد گفت آدمی با استقبال
 شما که محله آید و بیاید که اطراف مشهدی شما را محاصره کرده اند بعضی گمان کردند
 که جاسوس است و مفید است قدری او را زدند و باقی مانع شدند نم فرستادیم نیز بودیم
 ملاحظه شد که بخیر دیگر میآید چون نزدیکت آمد محمد پسر میرزا حبیب بود که بجائی راده بود
 از او مطمئن بودیم تفصیلا و قهر را اظهار داشت دیگر همت ندادیم بدو نگر و محله
 هر چه تمام تر کینا حتی شب و امد نیز که همین جن مشهدی شما را دستگیر کرد و بکند شما

نام که اول سر حلقه ظالمان آبروزدشتی بود در حین کربختن امانده بود از هر طرف که میرفته راه مسدود
 بوده اتباع میرزا دیوان او را میکشند و چنین اسباب فراهم آمد که حین درود دستهای مخالف
 با مشهدی شما را استقبال کردند و روی با اسیب شنیدند و افسوس میخوردند خلاصه مشهدی شما را
 دستگیر نمودند با جمعی دیگر که اول شیرین رفو کار بودند اینها را بردند در منزل میرزا دیوان مجبوس ساختند
 کند بیاد و زنجیر در گردنشان گذاردند و هر روز آنها را چوب میزدند و حتی المقدور چیزی از آنها اخذ نمودند
 و بعضی تنخواه و اسباب و اثاث مردم که در زرنشان بود بضر چوب و کهنه بس بیکرند قریب است
 روز بهمان حالت در رحمت و فشار بودند
 نصرالدوله بجمعیان قدغن نموده بود که تا من مراجعت از لار ننمایم و لولا اینکه قبای خود را در بر کسی دیدید میتوجه
 اوستوید که خودم بیایم و احقاق حق شما را میگویم از این جهت مساکت و امیدوار در صدر تلافی و اند
 اموال خود بر نیایدیم بگرسانیکه فقط خودشان بخاطر خواه یا متعلق بعضی چیزها از قبیل در رب های طلا
 و تیرهای سقوف و چیزهاییکه پنهان کردن آنها ممکن نبود خودشان میآوردند و میدادند ما با هر حال
 صابر بودیم و شاکر و امیدوار و خائف
 چندی بر این احوال گذشت که خنجر خان سرتیپ حکومت سابق که تفصیل حالش ذکر شد از بهمان
 سردستان جزو اردوی نصرالدوله شده است لار رفتند و مراجعت نمود و مجددا از جانب نصرالدوله
 است حکومت به نیز برآیدند و مذکور شد که نصرالدوله پس از فتح لار و قلع و قمع اشرا از طریق
 که میرزا بطرف شیراز حرکت نمودند و بشیر از میروند آن خون سردی حیت دستا زدند میرزا دیوان که
 حضرات مجربین بده باورند در اینجا میرزا دیوان طفره رفت دید اسباب شایع فراهم میاید
 آنها را دستا زد محمد حسن خان با وجودیکه خودش همه قسم خسارت دیده بود و دستها از اینها
 کشیده بود مهربانی کرده چاهی با آنها داده و مرضش کرد دوباره قدری اسباب دلبری اشرا کردید

دوانند نیمی نیت و هنوز بعضی با دست از خنجره با گوستانی با برنده آشته و پی در پی تقاضای فرستادن
 ارودار ایشان زگر یا بسنموزند و خرابی فارس روز بروز شدت داشت طولی نخبند که دوباره شیخ کمال نامی از
 جانب ایشان زگر یا بسنموزند و با اسم ایلات مبالغی پول گرفت از انطرف بهار لود خبر شدند که اگر گوستان
 میانید نیز ایلات میگیرند آنها بطبع آماده یکی از خوانین بهار لود فرستاده با اسم حکومت ایلات
 میگرفت. سایر بخت و قنار ابالی را فراهم میآورد از انطرف نشینی با که آن ایام کمال توانائی و شتر
 راداشته میآید و حکومت میکرد از اطراف انچه دو آب بود که میتوانستند میرند اعراب بطبع افادند
 در موقعیکه بهار لود با حکومت داشتند و نورالله خان حاکم بود که بسیار مواظب نظم و نسق و بنیهای عاقل و برادر
 و داد پرور و با بی معتقد بود امیر قلی خان عرب در فکر مستصرف نیز از افشا با اندازد و هزار احشام عرب در
 اطراف نیز را محاصره کرد و نورالله خان با اتفاق نیز به اقدام بر جلو گیری کردند و عواصفت شد در این
 چند نفر گرفته شد و چند نفر از نیز بر کشته شدند محله آباد زدشت را عرب تصرف کرد چنان فشار
 بآنها اند که تلای ظلمای سابقه به بیانیهای مظلوم بی طرف وارد آوردند در حالتیکه ما بهاینها راضی بودیم
 ولی تلافی شد سوار فرستادند برای عبدالحمین خان رئیس بهار لود که قصبه نیز از این قسم پیش اند کرده است
 و عرب اطراف محاصره نموده و غنچه مستصرف خواهد شد و روز گذشت که خبر دادند عبدالحمین خان
 با توب دار و به نیز میآید بکیر چه اسباب قوت قلب کردید همان روز عصر با نهایت جلال و هزاران
 هزاران سواران جنگجو و اراده توب نیز آمده عرب شکست خورد و رفت تا آنکه در شیراز اشتهای حاصل
 شد و مجرب است بده حاکم شیراز شد و شاهزاده حشمت السلطان طهرانی حاکم نیز زگر دید پانصد نفر سرباز
 و یکصد اراده توب همراه داشت بنیهای ظالم و همتاک و بهر جم بود انقدر ظلم نمود که خارج از توصیف
 با اندازه اهل انجیل به تنگ آمده بودند بمخالفت قیام کردند و نوکرهای او را در محل زدند سرباز فرستاد
 که محله را تصرف نمایند و غارت کنند جلوی گیری کردند مکنف سرباز در محل کشته شد چند عهده توب

بهر خارج و باروئی بودند عاقبت فاتح نشدند فقط چند خانه که قریب دست سرباز بود غارت
 شد و یکد نفر هم یکی دختر و یکی پسر درین شلیک تیر خورده مقتول گردیدند جماعتی مصمم اصحاب
 گردیدند و قرار دادند مبلغ پانصد تومان خونهای سرباز مقتول را گرفت پس از آن دست
 تعدی بر نمیداشت در همین اوقات بود که لوحی از سما و شیت حضرت عبدالهبا و نازل
 گردید در جواب عرایض مظلومانه خود که در مهنگام شهادت شهدا و تمواری شدن ببردستان
 وغیره نازل گردید و مکتوس را پان سفیرانید

(هو الله)

سبحانك اللهم يا ذا الجلال والإكرام
 لك الدين بين العالمين واخصصتهم بالقباس من نورك المبين والآنجداب الى جبال المنبر
 والتلوكت الى صراطك المستقيم رب ان النفوس غافله عن ذكرك والقلوب محرومة عن حبك
 والابصار محجوبة من ملكوت الجلال والعقول ذالمة عن مركز الجلال الا هولاء الذين ثبتوا على الشياق
 وتكرو النفاق واقتبسوا نور الاشراق وصموا عن النفاق واماوا على حذرة امرت في الافاق وترسخوا
 من كاس دباق ولهم الحظ الاوفر واخبر خلاق من فضيكت المنهر وصيب سحابك المدار ونبوع الفضل
 والجدو النابع باشد انباق رب اجعلهم آيات الهدى ورايات العلى وكلمات التقوى وجيوش الملاة الا
 و ملائكة السماء حتى يتنور بهم شرق الارض وغربها ويتشربهم ذكرك في جنوبها وشمالها وتير بي كل نور
 فيهه النساء الدنيا بالاسماء الحسنى والثل الاعلى رب ارفع بهم لواء الوحدة بين البشر وراية المحبة بين الكور
 حتى ترجع الكثرات الى مركز الوحدة والآيات وتنشق حجابات البغضار وتفضى معالم الشخار وترزول
 الضغينة والعدوان في عالم الانسان ويرجعوا الى الوفاق بعد النفاق ويبدلوا البغضار الى الولاة ويزهوا
 في الخيبة والسقوى ويرجعوا النور والفلاح ويتغنوا بك في الجهد والنخا وتبادروا الى الباقيات الصالحات

و غزن شدید و ماتم جدید بنماید عبد البهآه را نهایت آرزو و چنان که بر عهه از این جام و فاشوشد و از باره خدا
سرست کردد و عاثر حیات فاشحه الالطاف شود

۱۰۰

رب اغنی تلك الكأس الطافية بالفيض العظيم و رسخی تلك الصبرنا الفیض الجلیل و املعنی من تلك المائدة
التي لا یذوقها الا كل عبد منیب و تو جیبی بذلك الاكلیل الجلیل و اجعل دمی مسفوحاً علی الرشی و حبیبی
فی السماء و حبیبی متلاشیاً علی الغبراء و عظامی منقته من سهام القضا و انك انت الکریم انك انت
العظیم انك انت الرحمن الرحیم ای یاران عبد البهآه در این ایام بحسن القضا رو تا ید رب السموات
و توفیق ملکوت لایری سیکل مقدس حضرت اعلی در جیل کرمل جیفا در مقام معلوم استقرار یافت لهذا قرآنی
لازم و جان فشانی واجب اجبای نیز از این جام نیز سرست شدند و بچکان همت کوی سبقت
از این میدان رب بودند بنشالم ثم مر شایه القدر المملوء الطاف بصبر محبت الله و علیهم صبار الله
شاید من بعد از ایل نقض و نفاق افزونی زنده و کذب و بهتان بر زبان رانند و گویند سیکل مکرم را ستامی
دیگر یا خبری از اجزای در موقعی دیگر یا ان الاهی بدانند که حرف بهتان است و کفر و نفاق آن جسد
بارک مصلوب در کوه کرمل تباریه استقرار یافت ولی اشرا از ارام بخبرد یقین است بهتان زنده و ادعا
نماند که ما اسجد مبارک را در بردیم و یا نقل کردیم یا خبری از اعضا بدست آمد یا آنچه از دست
ماستین روبرو ند جمیع این اقوال کذب و بهتان است و آنچه حقیقت است بیان کردید و علیکم البهآه

ع ح

(هو الله)

ای یاران با وفای جمال مبارک هر چند مصائبی که در نیز بر یاران عزیز وارد است خیر نود و تصویر
مصائب عمومی قدیم و حدیث می نمود بزم بلا در نهایت ترین بوده و خوش جانفشان

فی عالم الفلاح رب اشده ظهورهم علی خدمتک و قو آرزو هم علی عبادتک و اشرح صدورهم بنور مهر ذکرت
و نور ابصارهم بمشاهده طلعتک و ارح ارداهم معانی سوهبتک و طیب نفوسهم بمظاہر رأفتک انک
انت الکریم الرحیم المعطی الوآب
لا اله الا انت الخفور الخفی الخفی الالطاف

۱۰۲

ای یاران آه بر و روشادانی اهل و فاشحه دست عقبه علیاست و توجیه بملکوت امجی آرزوی عاشقان جانفشان
و تمنای شتایان شارجان و قربانی ریزا عشق غن ریزاست و شور انجیز و آینه محبت الله شهادت کبری لهذا
نفوس مقدسه بمظاہر لقیه آرزوی فنا و وصول بمشهد فنا شده جانفشان نموده و نفی و او اگر دیدن صدقات
شدید و کشت بند امیر سلاسل در بنیخیر بودند هدف تیر شدند معرض شمشیر گردیدند ملال نیاروند کمال بخشند
جام فدا از دست ساقی عنایت نوشیدند و شهد فنا با نهایت سرست کبری چشیدند آنی راحت یافتند دی
نیاسوند معجز شامت اعدا کشد مورد ملامت اهل بغض شدند جانمان خوش بر باد دادند و میر و سامان
شدند دقیقاً بان یافتند و ساعتی کام دل و راحت جان بخشند اینست بران عاشق صادق و اینست دلیل
جیب موافقی اگر چنین نبود هر یک از آنها بود و هر محروم محرم را در هر بعید قریب و هر محبوب محبوب لهذا
کبری اقتضا بود که آتش استخوان شعله زنده وسیل افستان طعیان نماید تا صادق از کاذب تمایز کردد
و موافق از منافق افزاق یابد خود پرست از خدا پرست جدا شود و ثمرة طیبه از ثمرة خبیثه تمایز کردد
آیات نور با هر مرد و وظلام و دیو روزا نل شود لیل و فایبر آید و غراب جاسیرت خویش نباید ارض طیبه
اثبات شود و رض جزره خاتم و جاسیر ماند منجرب حال اهی ثابت کردد و با بطن نفس و هوس ناقص شود این است
بلا اینست سبب زیا

ای یاران الهی در این ایام نیز ز غن ریز کشت نفوس مقدسه از یاران الهی جان بازی نموده و در سبب
نورسین بقران بخش شتافتند از این جهت چشم کرمان است و دل بران آه و این اوج نموده

آنکس اوچ و ضیض را احاطه نموده از طرفی جام شهادت کبری بدور آمده و از جهتی آتالی
 و تاراج و اخته نده و از جهتی خرابی نمایان و از جهتی پیرو سامان او ارکان دیگر و صف
 شوان داد به امده از فدا در خوان جانفشانی و سباط قربانی حاضر و همیا تشخیص و تصویر
 دشت بلا و عرای که بلا بود عبد الهی را آنچه بگرید و زبازد و بسوزد و بگذارد ناله و دغان نماید
 السبه سکور و فراریا بدریزا دیده ملاء اعلی کر ایست و قلوب اهل ملکوت ابی که حثه
 و سوزان در برگاه احدیت که سعذس از هنر و کد و رست نام بر پاست و در حدیث
 قدس طیور سه ره طوبی باه و حنین دما ز و از مصیبت کبری بالجان مخزن در سوز و کداز
 با وجود این البته قلم از تخریر عاجز و لسان از تقریر قاصر چه بکارم و چه گویم که شرح ان
 بلا و محس نمایم اگر قرون و اعصار بکرم تسلی حاصل نمایم ولی این شهادت و قربانی داین
 مصیبت و جانفشانی چون در سبیل اندلبر رحمانی لهذا ماتم جشن شادمانیت و میدیا
 شهادت بزم عرانی و تاراج و تالان کنج روان و ثروت بی پایان اسیری و بریشانی است
 و کامرانیست اراکی از ادکیت پیرو سامان موهبت ربانی حضرت سر تنست نعمت
 رحمت است یاس امیدواریت در قربانی آماری ایام حیات در گذرد و زندگانی
 پایان یابد چه رو بیه منتهی کرد در هنر و سرور نماند شادی و غم بخدم رود و قصور بقصور
 مبدل گردد عزت و ذلت هر دو پایان یابد ناکامی و کامرانی نماند ستمدیکان و ستمکاران
 عاقبت هر دو در ظل اطیاق تراز مستور شوند لکن فرق اینجا است که نفوس شهدا شام
 عاقبت تلخ گاه کردند و عزیز دنیا نهایت ذلیل شود و خفقان در بر بریزد و پریان عاقبت
 پنهان خاک کوزستان کردند و قصور منیقه قبور کشیفه کرد و بنیان معمر کرد و مشرف شود
 خاب و خامه از این بنیان در طبقات خاکدان ستم و ستمه یابند و سرستانان

آهی باران ربانی اوقات خوشتر از مصائب و بلاهای ناکهانی گذرانند ستمل نجات نامتناهی نمایند
 و پر نشسته و سرور از نتایج ناکامی شوند تجارت را بجز بایند موهبت کامله جویند از زندان باور
 شتابند و جان بجان رسانند مقبول درگاه کبریا گردند فدایان جمال ابی شوند قربانی
 دشت بلا خواهند و بجهان بالا شتابند پس باید در هر نفس هزار شکرانه نمود که بد
 عنایت چنین کاشی دست آمد فتحتم باقال (هر که در این بزم مقرب تر است)
 جام بلا بیشترش میدهند زمانیکه نیز آفاق از افق عراق اشراق داشت سیر را محیط
 شیخی شهیر شاهزاده کیوان میرزا نوازه فرمانفرمارا واسطه نمود که خفیا در نیمه شب کعبه مبارک
 شتابد بشرفد آنکه نفسی خبر شاهزاده مذکور بر این کیفیت اطلاع نیابد در جواب فرمودند
 که من در سفر کردستان غزلی گفته بودم از جمله ابیات امنیت
 زگر خیال جان همی هست بدل اینجا سیاه (در شتار جان و دل داری بیا و هم بیار)
 ز رسم ره اینت که وصل بهاداری طلب (در نه باشی مرد این ره دور شو ز خمت بیار)
 ان سچاره از شدت خوف بعد از این جواب بیاحت اقدس مشرف نشد فوراً مراجعت
 بکربلا کرد و وصول گرفتار حجابی شدید گشت و وفات نمود فرمود فاصله انجواب مبارک
 و آن وفات نامبارک هفت روز بود معصود این است که در سبیل محبت الله
 جانفشانان سیایست و قربانی سزاوار اریار ان ملاحظه در قرون اولی نمایند که بزم بریند
 نایدید شد و ماتم سید ابرار حضرت شهید نیز بی پایان رسید انکام جو سیر سلطنت
 مبارک داد ولی نکت ابدی کر بیان کردند و این پاکت جان مظلوم از حقیق مخموم سرت
 گشت آن لعنت ابدی گذاشت و این عزت سرمدی یافت این بیزم آهی شتافت
 تم نفاذی بماند سخاس کد اخنت این علم بر اوج افلاک زد و آن در این سیره فنا

بیشی لیم من هذا الفیض الدرار و طوعاً لیم هذا الفضل الذی اشرقت انوار علی الاقطار و علیکم

الهیاء الانسک

(هو الله)

چند نفس مبارک باید بالنیابة از عبد الهیاء در کمال خضوع و خشوع در موضع شهادت این زیارت

را تلاوت نمایند

ع ع

(هو الله)

النور الساطع والتضیماً اللامع من شمس الحقیقة الفاضل من ملکوت الاهی علیکم ایها الشهداء
مطهر حجت الله والنجباء الاتقیاء وقد فزیتیم فی سبیل الله اشد انکم آیات الهدی و کلمات
التقوی والنجوم الباهرة من افق العلی والسراج اللامع فی زجاج المسک الا علی والاشجار الباسقة
فی الجنة المادی والظیور الصادقة فی ریاض الفردوس واللبنات الزاهرة فی غیاض الوفاة والحیوان
الابحار فی حیاض الخیة الاهی طوبی لکم بما سعتم الذر و لبیتیم للدعاء و اوتیم الی الکهف
الاوفی و نادیتیم بذكرکم الالی و الیتیم الاحباء و ما عادیتیم الخضراء و شدتیم الارز علی
عبودیت رب الطور و قسم علی خدمته امراته بقلوب طافح بالسرور و قضیم بحکم ما فبده
خاضعة خاشعة مسبهة الی الرب المشکور الی ان انشر صوتکم و صتیکم فی الافاق و اطمننت
قلوبکم تجلی رب الاشرار و اشتاقت افدیکم الی مشهد الفداء من مجذبین الی الجمال الاهی و یتیم
اللقاء و شکتم بذیل رداء الکبریا و قلتم ربنا قدر لنا کما س الممتلئة بصیبار الفناء و رخیا
ک السلاف و شر فبا الموهبة الکبری جرحین بالسهام طریحین علی التراب مسفوحین الداء
اللاعضاء ارباباً ارباباً فقد رکم رب السموات العلی الفوز و الفلاح و النینس و النجاس

غمناک بما ندین از اقی حیات ابدیه بدر خشید و آن در عمق ملمات سردی گرفتار شد
سین تغارت ره از کجاست یا کجا

باری ای ایران نورانی از سپرد سامانی فرح و شادمانی نماید سر کشته کوی او نید و آشفته
روی او و پریشان موسی او و شتابان بسوی او اینست فتها آمال مقربین اینست
نهایت از روی مخلصین شاعر عرب گفته یتج المنايا اذ یتبج الی المنا و زاک حیض
منیتی بمنیتی یعنی اندلبر ربانی از برای من تقدیر قربانی نمود زیرا از روی مراد خواسته
این جانفشانی در نهایت ارز اینست زیرا نهایت ارزوی من است حال با بحال آسمانی
هستم که اگر چه منزارش کرماید البته ارغنده پاداش این سپرد سامانی بر نیامید ملائحه کنید
که کیمنت لاهوتی و حقیقت روحانی تیرا فی الی اقباش شرق حقیقت رحمانی نقطه اوبلی
حضرت رب علی روحی که گفت در نهایت آمال تجرع کاس فدا بود خطاباً بحال مبارک
میفرماید یا سیدنا الاکبر قد فزیت بجلی لکت و ما تمینت الا القتل فی سبک و سبب
فینحبتک ان سر وجود و ملکیت غیب شود چنین آرزو فرمود و مقصود بحصول پیوست
و جده مبارک بدف بزار تیر خاص شد

و یکرار که زده تراب ستانیم و خاک قدوم پاسبان ایما چگونه باید آرزوی جان و وجدان
ایران نیز زیبا هم و مانوشیدند و بمیدان فدا شتافتند و آیات قبول سخن خویش در درگاه
احدیت نگاشتند و جان و دل و آب و گل و سر و سامان ببالان و تاراج دادند اینگونه
را انان ردوند و این باب صفت را انان کس شوند بعبودیت اندرگاه حقیقت پرور
و مدقای خویش اثبات فرمودند ما محرم انان محرم ما یومس انان امیدوار هنیان
لیم هذه الکاش طافح بموهبت الله طوبی لیم من هذا النعام المتکامل

والبولوع الى اعظم المنى فاغارت عليكم عصبة الشقاء الغارة الشجوى وشر دجيم في العقل والنهبت
 ثمة الاشقياء بابا بى بايكة فاجتة للقلوب والاشارة وصوتوا عليكم السهام واثروا عليكم
 اللسان وسفكوا انكم الدماء ما خور بهم المحار المشتم الجمار ايتها الانوار الساطعة والبدور اللامعة
 والشموس الباهرة لم ادر باي لسان اذكر زينتكم الكبرى واوضح مصيبتكم العظيمة بعلم الله ان
 العيون تزدت بالعبوات والقلوب تقطع بالمحرات والنفوس لفي سكرات مما الم يتم اشد
 المصيبات والتعويث مضطرم والذبح منجم وانصبر منضم في هذه البلية الكبرى روى لكم الفداء
 ونفى تيمني الفداء فيجده البلا ولكن اشم حرمة القدرح المعلى وادركتم جوارحه الكبرى واوتم
 الى النخل الممدودا فزتم بالمقام المحمود وادركتم لقاء الرب الودود وسومت الى محفل التجلي المتللا
 بانوار الجمال تقود من حيق الوصال فزتم بحيات ابدية ليس لها مثال اسئل الله ان يجعل ايامكم
 سببا للاشارة بالاشارة وظهور الاسرار وسطوع الانوار في ساير الاقطار وبيبارك من يزور زيارتكم
 الظاهرة ومسلم المكي العاظم ويتعطر بنفحات قدسكم شام البادي والمخاضرت رب
 قدر لي هذا المقام الرفيع والمني ذلك الكرب المتلالي والسحقى من سلاف رنج ذلك
 الحزن الجليل والجلي واهنا من تسليم وسلبيل والسحقى هو لآله الشهداء ولا تحرمني من الطائفات
 العالصة على المعترين من النجباء انك انت الكريم انك انت الرحيم وانك ذو فضل عظيم

ع ع

باري برسر مطلب وديم وارشرارت وظم شاهزاده حشمت السلطان دكري نمايم خانم نيز
 الملوك ملتي كوهستانى باشد على اضعه حيزى را با عمده بالذير بهر ارتقنك
 آمد دونه روز اطراف نيز را محاصره نمودند و در خود نيز نيز نظر به جمعيت حكومت
 وترس از آن وبعضى بهم متبعيات تعديات لابقه كوستانى با جلكو كرى

د بارو ما وحصار بارا گرفته بودند و زلزله و اضطراب جميع ابا الى را فر گرفته که در نيمه شب شبکيت سخت شد
 که گویا از آسمان آتش میبارید خانه فتحعلی خان که محکم ترین عمارات نيز بود علی اضعه تصرف جمعيت
 شاهزاده حشمت السلطان را غارت کرد اسب و دو اب و توپ و تفنگت بارا گرفت خانه میرزا
 محمد خان را غارت کرد و از اهل نيز فقط کسايکه بستکه و نوکری و دوستی با او داشتند غارت
 کرد و از سيد نصرالله هزار تومان جرمیه گرفت و واقعا اينقدر پول و اموال و اساس و خيمه
 حکومتی و لباسهای رتمه و دو اب از نيز برد که از حد احصا خارج بود ولی با بهايما وجود که از اجاب
 شيخ آمده بود ابدایي محبتی نکرد بلکه مهربانی و تقويت نمود پس از چند روز حرکت کردند و رفتند
 بکوهستان

چندی نگذشت دوباره تسلط و غلبه کوهستانها بدرجه رسيد که از حد احصا خارجت در
 مورد نيز به ايشوخ ابو الحسن برادر شيخ زکریا که فعلا بحال تسلط را و غلبه و تعدی را کوهستان دارد همه
 در تحت انقياد او هستند در فکر آمدن نيز زيانها دماي مخاطبه و ارسال و مرسل را با بعضی نفوس که با او دوست
 بودند گذاردند و شهرت انمش کوشد تمام ابا الى کردید و دو حصه از اهل نيز بر طبعشان نيز بودید و
 قلبان تر زلزله و چون در آن زمان طایفه لشتهها استیلاي غریبي داشتند و حکومت در انروز با
 مسعودالدوله سابق الذکر بود حاجی موسی نامی که از اهل انجیل بود و مربوط باشنها بود فرستاد
 در طایفه لشته بغا صله سه روز قریب چهار صد نفر از لشته پیاده و سواره به نيز او در خود نيز با مقم
 بر جلكو كرى شدند فرستادند و گدرا حسن اباد را که طریق عبورشان بود بستند انها خوا شد بقلبه و قهاريت
 جمعيت را شکست داده وارد نيز شوند و آنچه را سابق جمول نداشته اند و فرود گذار کرده بودند سجای اربند
 بهام دل برارند در وسط گذار جنگ مغلوبه شد چند نفر کوهستانى مقتول شد و دونه نفر نيز بر مقتول
 شدند و فرار کردند تا قباستان نمودند اگر هستان حسن اباد و در انجا چون شب میشود تارک سکرده

فرا بگوستان کردند

چندی نگذشت که از طرف شیخ زکریا حاجی محمد رضا خان شکرونی و محمد اسماعیل بر فدانی بر نیز آمدند
و این دفعه فائده خورد از فساد و قطع و قطع نمیده بلکه خواستند فائق بر بند و هم اسباب تسل و غارت فراهم کنند
اشتهار دادند شیخ زکریا بدیت سر بریده بهائی از ناخواسته است و اراضی ثقیل و تلف جان کسی نیستیم فقط
انچه لازمت باید مجلسی از هیئت اسلامیته منعقد شود و بهایشها اقرار و اعتراف باسلام و بهما جا و نسبتی بنمایند
و علما اقرار و عرفان آنها بنویسند و هر کسند از آوند و الا بنحیه ما نوریم اقدام مسیمایم و از احدی انکار
نمیکنیم و از اخل و خارج نفوس را و دار نمودند که ما اینکار را بنحوی و خوشی انجام میدیم مشروط بانیکه
هزار تومان دل بابد بند و طلاء نیز بر اهرام راضی بنمایند چند روز امور بر اینمقال میگذاشت و حش
و اضطراب در کار بود و تصور خنده و وسیع میرفت در صورت صدق تدارک پول با اینجالت غیر
ممکن بود تا که کار با بهایشها بدجه اضطراب رسید هر قسم بود با مستقر امن با اندازه منبع سعید تومان
تدارک نمودیم و میرزا عبدالصمد کجیل الرعایا که اهل انجمن و منسوب با اغلب بهایشان و خودش ظاهر اظهار
ایمان میکرد قبول معافی نمود و در حقیقت آن روز رحمت کلی کشید و خدمت شایانی کرد و بهر لسان
علما و اصحاب یعنی و فشار انجمن نمود و تدارک ناچار مفصل دیده و بسبیلها را چرب نمود فقط
سه چهار نفر سلیق بهائی از قبیل خواجہ محمد و آقا حسین یزدی و حاجی محمد رحیم و دو نفر دیگر در آن
مجلس نشست بصحبتهای رسمی و گفتگوهای متفرقه مطرح مذاکره بود فقط در آخر مجلس از حاجی
محمد رحیم و خواجہ محمد اقرار و اعتراف خواسته در جواب باسلام بودن حقیقی و با بنحیه موخود اتم
رفا نموده ام جواب داده بود و مجلس ختم شد و تقریباً از هر جهت با اینصد تومان خسارت وارد
با وجود این بس خاتمه گذشت لکن با وجود این پریشانی و کمال انخطاط و زلفت و هفت و هفت
که در ششمین روز بروز شعله و شوق و جذب و دله و شور شد به تری بود و بر مردکی

نیکت در آنروز با بود که در حاجی حسین ولد طاعلی که این ایام خیال سید علی سید داود است
انوقت زوجه حسن ولد مهدی بادی بود و این طائفه عبدالکی از بدوا امر تا بحال بحسب باطن و قساوت
قلب و معارضت با هم معروف و از زبان حضرت و جید روحی لیرتبه الفداء تا کنون از هیچ اقداری با وجود
بحال است فطرتی را دارند مضایقه کرده اند مشارالیه در حمام بوده خیلی بیجائی میخورد و بهر کی
سکرده و عجبوه و شمرون و لمر مشغول بوده کجی از زنهاییکه در حمام بوده اند بحال سلامت و ملائمت
میگرد که انچه واقعه از جانب خداوند بوده شامت و خود پندی سر او را نیت با باید شکر
کنیم که این صدمات از راه خدایستی بر ما وارد شده و شما با باید شکر کنید که امروزه بهیستم
نفت در احت و عزت مستغرق هستم چه اینهمه خود نمائی میکنی این زن در اینجا چنانچه باید
و شاید ترا نسته عداوت و خسارت خود را بخرج دهد میرود بخانه نزد شومر و پدر شومر و بستگانش
سای فریاد و فشار میکند که زنهای بهائی در حمام با من طرف شدند و مرا زنده بخش دادند
چه کردند چه کردند مهدی بادی پدر شومر ش پیر این خود را پاره کرده خاک بر سر کمان وارد
میشود مسجد جامع در حالتیکه روضه خوان بالای منبر بوده سبای فریاد و فغان و ناله و صیحه
و صیحه میکند که زنهای بهائی در حمام انقدر فحش بفرستم داده اند و اینقدر او را زده اند
که از حد و وصف خارج است عموم حاضرین جمع شده داد و فریاد و وایلا را بلند کرده قریب
دو هزار نفر جمع میکردند سینه میزنند و صداها را بلند کرده که هر کجا کس هست جمع شوند و بریزند بر سر
بهایشها و همه را پاره پاره کنند از اتفاقات آنروز عید بود و قاطبیه بهایشها در صحرارشته بودند و احد
بود غیر از چند نفری قلیل و زنهای سچاره و اطفال دیگر کسی نبوده فقط کاری که کرده شد این بود
که نفر را بجله روانه نمودیم که خبر بجزفات بدد و خودمان با وجودیکه قوه مقارمتند استیم
او جوانان همه صحرای بودند لاغلا جا که نشستم مسلمانان با علی میکشیدند و پیش میآمد

آباد زردشت باغات حوالی آباد زردشت نزدیک هم رسیدند باندازه یک دیوار فاصله بود این سمت دیوار از کاش معین نموده با آنها شلیک میکردند و از آن طرف تیرکش پیرون آورده شلیک با آنها میکردند بیسی نفر از این طرف از تفت که آشی و قرآنی و عرب و بیزری و تماشاچی کشته گردید و چند نفر از جمعیت بھار لو مقتول گردید مقاومت نشو انسند فرار کردند و از فرار مذکور خود عبدالحسین خان ارداننده که سمت قبله آمده بود جمعیت خود را برداشته و میبرد پس از آن جنگ و شکست فاش باز کجور در دهان فقط که بودند توقف کردند و سوراتی خواستند از آن و آرد و سایر لوازم برای آنها فرستاد شد با اسم اصلاح و فرستاد پس از مدتی امیر قلیجان عرب واسطه شد و معاون دیوان را آورد بتهر و در باغ میر شیخ و شیخ الاسلام و منصور السلطنه صلح دادند ولی هر چند بدون خطر دفع و دفع این قضیه شد لکن در هتیت توایای سوہ انان مدبر از سنہ شیخ زکریائی بود و مقصود ان تلف کللی و اسیری و خرابی و همه نوع ظلم و ستم بوده است در باره ما مجبایان مظلوم نیز است

خلاصه یکدوم رسال و وضعیات نیز پس از آن قضیه متوسط از نیک و بد و آرامش و آفتاب گذشت و ضمن ترقیات و پیشرفت امری بد نبود تا آنکه آقای ماطل اصغهبانی به نیز تشریف آوردند مجالس و مجامع و مجالس عظیمه برپا میگشت و قریب یکدوماه که در نیز بودند بنهایت استقال و انجذاب کلی ر قاطبه بهایان حاصل گشت و انجمنهای ضیافتی که محتوی برابری و اغیار بود که آراء واقع حتی اغیار نیز برای عمومی نمودند و غالباً واقع که در هر مجلسی بزرگی که جمعی عمومی منعقد میشد و از یار اغیار انقدر جمع میشدند که محل نشستن نبود در اواخر حرکت اندازد زردشت در مصیبت اسلانیه واقع شد ولی اعتنائی نشد بحال عزت سلوک میشد تا آنکه از نیز تشریف آوردند

بکمال بعد آقا میرزا غیر نیل زاده به نیز تشریف آوردند در این ایام تبارکی منصور السلطنه حاکم نیز بودند و از هر چه مسائل تبلیغ فراهم بود و باب مراد بود و بیان القای کما الله حیما بود و طبا عیشر و عشرت روحانی کسزده اعیان و اشراف و علما و سادات بکمال ارادت و پوزش و تعارف و ملاقات و ضیافت و مهمانی بنهایت اهتمام را داشته و کل ایامی در نهایت خلوص و ارادت بودند و تمام ایامی برای ملاقات حاضر میشدند و اطهار خصوصیت می نمودند چون در آن زمان میرزا علی محمد خان ولد محب الدوله طهرانی سه سال بود که ریاست مالیه با او بود و چندین هزار تومان از ایامات توابع و محل نزاع بود و وضعیات مملکت سنجیدن بهم ریختگی داشت و سنجیدن نظم و ترتیبی در کار نبود حکومت هم در صدد بود که از عایدات که برده است حصه با او بدهند و او هم در صدد بود که دهان علماء را چرب نماید که با او هم دست بشوند و چون در این فکر بود و انجا در صدد بود که اعتلای حاصل شود و فساد بی برپا کرد و ولایت بهم ریختگی پیدا کند بلکه گوئی از نیدان بر باید و کام دلی حاصل کند گاهی با کوهستانی با همدست میگشت و بیاب مجابره را میگذاشت و زمانی با علماء بهم عهد میگشت و اسباب اختلاف فراهم می ساخت با شزار و عده و نوید میداد و با اهل خوف و بیم القای میکرد

تا آنکه ماه محرم اشکار شد مجالس روضه خوانی صورت گرفت و تیج مذهبی در میان آمد و ستان پیشرفت مقصود رئیس مرنور بعمل آمد مردم را با اقدامات بر ضد حکومت باسم اینکه حامی و طرفدار ملت نهائی است ترغیب مینمود و رشود و تعارف و علماء را و اتباع آن داده و زمینہ را بسجوی طرح نموده که روز عاشورا یکجده مشغول نزد و خورد اداره حکومتی شوند و باقی خلق بمعیت مسلمانان این محل با هابایان مشغول کردند و قبل عام بنامید چهارم و پنجم محرم بود که حورده و وضعیات عامه و حالات و اطوار آنها معلوم و مستفاد که در صدد فساد هستند

حکومت هم بر احوالات مطلع شد تا که مقاومت نمود یک روزه توپ و جمعی قزاق که در نقطه
 خارج بودند نه بشان در در الحکومه قرار داد و اخیر خود را مسلح نمود و تدارک لوازم نمود ولی فقط
 نقطه نظرش خود و در الحکومه بود بجهانمان تماماً چون اوضاع را منقلب و کار را سخت دیدند
 تمام کرده هم آمدند یک دو خانه بزرگ که دارای حصار محکم و برج و بارو بود با آنچه اسلحه
 ممکن بود و در آنجا در آنجا نه با آورده و تقسیم قطعی کردند که اگر کسی رو با آنها آورد در فاع نمانند
 و اتحاد و انجمن بهایمان در آنروز غیر العتول بود جا سوسان و مفتشان که در آنحوالی بودند دادند
 که اگر یک ذره اندامی بنماید و در آنجا نه با آورده جان چیزی عاید آن نخواهد شد چون امید
 با امید تبدل کرد و موفق با بال خود نمونند نه با اعمال خود که غیر العتول بود عامل شده
 مصیبت را فاع دادند چون ظهر عاشورا تمام شد سجدی خاموش شدند و مایوس گردیدند که عصر همان
 روز آقا میرزا امیر دو نفر دیگر فرستاد در محله بازار حتی در مالیه و مراجعت نمودند دیگر بعد از آن قضیه شد
 دو سه سال هیچ که نشد خبری و انقلابی نبود آنان با بهایمان کمال محبت سلوک میکردند و آقا میرزا امیر
 بعد از همان روز عاشورا از نیزه تشریف بردند

و با یاد در اندخت بسیار برادری مراد و معاشرت مینمودیم و صفا و مودت و شمیم و علت اصلی تفرق و تشتت
 شمل خودشان بود برادر این ایام دموکراتی و اعتمادی در میان بود و انحراف سیاسی در بنیان چنان
 الحاحات شدت و شدت که با یاد انمیطلوان بنیامانند یکدسته خود را دموکراتی مینویسند قرقه انقلاب
 ترقی خواه معرفی نمیند و دسته غوغا طلب و حزبی اعتدال را طالب بودند و بجز عدالت پرور بودند خود را
 خورده بسبب قدرت و شوکت اعلی حضرت مچلوی خاتم پذیرفت و از هم جدا گار بودند در هر گوشه و کجای
 هدایت و آرا تا آنکه در ۱۳۳۰ از نقدی آسمانی و قضای رحمانی و مشیت سبحانی مسیل شدید در اثر باران
 شدید آمد و محله بهایمان را احاطه نمود و بنیان عمارات و منازل و مسکن و دهکده کین و بازاری و

جمع چخانه و لانه و اشیا نه کشیم و آنچه لباس و اثاث و فراش داشتیم بر یک کل فرورفت و از جمیع ذخرف دنیا
 فارغ شدیم حالت سرور و جهور حاصل گردید چندی نگذشت که بارقه از شمس قدرت و عظمت حضرت ولی امر الله
 بن نقطه نماند تکران بممالک وسیع عالم بجمع بهایمان فرمودند قلیل زمانی گذشت که بعد و اعانت بهایمان
 عالم عمارات و انبیه معدوم آباد گشت بازار محروم و دهکده کین مسطوره معمور گردید بلکه بنای قدیم بطرز جدیدت
 جامی شیرینی دوش آب بکرم حاصل گردید و خیابانی و سدی علاوه شد و رونقی فائده اشکار گشت با وجودیکه
 غالب مسکن و باوای دیگران که از اثر سیل خراب شده بود تقه و تعمیر و مرهم نمودیم وسیل سندی را که راجع بنیان
 اهالی بود بنفست تمهیل شدیم با وجود این آثار بغض و عداوت در کون صدور کل اشکار شد و شراره نار خند و حسد
 در قلوبشان از دهنه گردید در محرم ۱۳۴۲ سنه مؤید الاسلام و انعطاصطربانی و نصیر الشریع محرم شدند
 که باغزای عوام پردازند و بر سنابر و محالر تخریب بنیان و تشتت بهایمان مظلوم را فراهم سازند قوت
 و قدرت و صیانت سلطنت پهلوی و بر داری حاکم مانع از معاصدشان گردید رؤسا و علما همیشه در فکر و اندیشه
 بودند که بهر وسیله باشد میسر بر ریشه این شجر مبارک زینند و از بنج و بن بر کنند و از آثار و از بار ساقط نمایند
 و کام دل و جان نمایند تا آنکه ملال محرم ۱۳۴۵ هجری اشکار شد شیخ محمد نام یزدی که جوان قسی القلب و فتنه
 جو و انقلاب خواه چون سابقه با جوالش داشت در نقاط بعیده مشارالیه را طبلیدند و او را مغوی و ترک شدند
 آن بی انداف در بالای منبر ملا انفضال بشتم و سب و لعن زبان کشوده و مرد مرا قتل محرق و نهب و اسیری
 دلالت مینمود قتل بهایمان وسیله نفع آخرت و دخول خست القا مینود عارت احوال را حلال میشد و خون مظلومان
 مباح میدانست اسیری عیال را ثواب می پنداشت و کشتن اطفال عین مرهبت و سعادت عنوان میکرد
 علاوه عملاً محرم و مهتج بودند و در میان طمع و آرزو باز نموده که در آرائی این بیچارگان را القه نموده در کلو می
 میزدند و سداشتهای نمایند کل بر محویت و فایا میگردیدند خصوصاً سید علی پسر سید داود

معروف که برقی اشاره شده و لقب خود را حجت الاسلام قرار داده و برادرش سید ابوتراب که راجع
 باین خانواده نمه کشف شده که هنوز اساتید و اسباب و فروش و ظروف پوه زنان و مستندان
 در نزلشان یادان است جرشان سید علی در زمان حضرت و حید روحی لرتبه الفداء و وقایع
 اخیری و خودش در زمان شیخ زکریا عمایده و فایده لا تحصی بردند و اشعارات بی منتهی کردند
 و خوشها و شادمانها نمودند اما که مخصوص مظلومان در تصرفشانست باین امیر بخیانی را
 بدرجه رسانیدند که حکم با پاره پاره میکشت دیگر معلومت باین حالات مقلدین اینها
 چه میکنند و بر بهائیان چه وارد میشود و چه میکند

از ابتدا در محرم ۱۲۴۵ که زمین انقلاب بود زمان بی پرستار و اطفال خرد سال چون سابقا در
 زمان شیخ زکریا اسیری و اوارگی و کرسنگی و پریشانی و ضرب و شتم و قتل جوانان و در مدبری در
 کوهها را دیده پیشینده بودند آرام و قرار می نداشتند روز بروز بلوا شدت داشت و همایو
 صعب تر می گشت طرق و شوارع را بسته بودند که کسی بجای حرکت نکند و اخبار بطرفی ندهد
 پس خانه برای بهائیان ممنوع و اسباب نجات بکسی منقطع بود چند شبانه روز باینویان
 جمعا متفرق قادر مارل محصور و بی نان و آب و آلوئیس اگر طفلی عبور بجائی نمید نصیب او آید
 و از روز جزوه رفتن بود لا علاج یک نفس فداکار که میرزا محمد حسین ولد حاجی محمد ابراهیم در حالتیکه
 اشک از چشمش جاری بود قبول فداکاری نمود و لباس قاصدی در بر کرده عرضیه خفقری
 محفل روحانی نیز بخیل روحانی شیر از عرض نمود در حالتیکه امیدی از رسیدن او بمنزل نداشتیم
 و در صورت رسیدن کمان مهلتی برای ابقا جان احدی نبود براه از طریق اصطهبانات
 عازم شیرازش چون وارد اصطهبانات میگردد بدون آنکه کسی اطلاع بجایش پیدا کند
 او بمسجد در شرف حرکت بوده که این فوق العاده میدید و بفاصله شش روز از

بشیر از میرساند و عرضیه را تقدیم میکند و عرایض در ماندگی و بیچارگی مظلومان را اظهار میدارد
 بجلاوه ملکرانی با میر شکر جنوب که آن ایام سجد و ذکر مان و خراسان تشریف برده بودند میمانند
 و کذات تکرانی باحت اقدس در حقیقا استان مقدس حضرت ولی امر الله ارواح المخلصین لغایاته
 الفداء مینماید چند ساعت جواب از طرف امیر شکر آقایی رئیس ارکان حرب میرسد که عده از نظامی
 برای آسایش مظلومین نیز زود جاگویی اشرا حرکت نماید فوراً دلا و خیر خواه دولت و ملت
 آقایی سلطان حسین خان عظیمی که یکی از صاحبان عاقل کامل برداری مغرض سطرقت با
 نفع عده نظامی با بد دستگاه او بمبیل بعجله و شب هر چه تا تر حرکت به نیز بر میدوید که شیخ محمد
 را تبعید و اشرا را دستگیر کنند و انعام ضعیف از جنجال کرکان نیز خنک نجات دهد و اعدا عتاف
 هیئت بی انصاف از زبان و مال مستندان کو باه کند فوراً آن عده معدود بعجله بشتاب حرکت بدهد
 وقتی به نیز رسیدند که قریب غرق شدن در دریای بلا بودیم از طرف دسته دسته آلات کشتن
 و اسباب کشتن زدن از لفظ و باروت تمیما نموده اهدام عمومی را در نظر گرفته بودند که وارد شدند فوراً
 اسلحه و منطفی شد و با نره نار مخمودی برد و سلام کردید حیدر روزی هیئت نظامی توقف نمودند
 و کمال مرععات را فرمودند شیخ محمد و اعظم بریدی که مشاء فساد بود دوت روزی حبس بود و چند نفری
 که حرکت فساد بودند در حبس افتادند خود بهائیان واسطه شمیم و محجود التماس نمودیم تا مخض شدند
 و شیخ محمد را تبعید نمودند و بعد از آن ابد از توجهات کامله حضرت ولی امر الله روح الوجود عده الفداء و قوت
 و اقدار و عظمت حاضر از کسی صدائی بلند نشد

در اوایل ماه جمادی الاولی ۱۲۴۵ سلخ امر الله آقا میرزا علی قناری مشهور بفاضل بریدی بحسب امر محفل
 قدس روحانی شیراز به نیز تشریف آورده و الحی خدمت نمایانی با مبارک نمودند لجات امریه
 بجز کردید و محفل تبلیغ را هیئت نون العاده داد مجالس تبلیغ در مهته چهار شب دار نمود و

دور زمره مقربین داخل و در این سال عزیزند و بر عهدتین و ثابت در این سبیل مداومت نمایند افواج تا سید
جان احاطه نماید که خود حیران گردید (مکه آستان شوقی)

مخفل مناجات خاتمه یافت فرمای از روز فوق العاده مخفل روحانی تشکیل گردید با کثرت آراء و جناب خواجه علی
نجانندگی مخفل روانه گردیم که از ایشان خواهرس کنند که قبول رخصت کند و او را قوت منفرد را استسناخ نماید که کتاب
شود اینها هم طاعت بخورند امر مخفل روحانی را و اند و نفر را اطمینان داد که پس از فراغت بدیاری ایشان
رهبانها گردند اند و نفر رفته و ایشان همه روزه و بعضی از شبها را تبحر مشغول بودند

اول خدمتی که نمودند تحریر این کتاب است تا فی لجنه مرتب را با امر مخفل روحانی تشکیل دادند که محافل ضیافات
و ملاقات عمومی را مرتباً در کمال نظم و ادب و استمرار باشد ثالث تمام شبها را در مخفل تبلیغی حاضر بودند و با
مستدیان صحبت میدادند که طرف مقابل قانع و مصدق و بعضی مؤمن گردیدند تا از بونه امتحان
چه در آید رابع طبیب امراض معانی بودند و بسیاری از اعیان که سابقاً از اشرا بودند و سبباً با مرض متنوعه
بایوسانه بودند و او را معالجه و معجزی معجانی نمودند هم صحبت یافتند و هم اجماع معاشرت و مصدق گشتند
خاصاً آقای سید محمود که از علما محله بازار و از نظر اول شخص اول نیز محسوب در واقع شیخ محمد یزدی
مذکور ایشان بظرف سیر از رفته و حتی در سجد و رات بودند تا در اواسط رمضان تصادف با ورود آقا
نوری گشت در کتاب روتیه همراه خود از معان آورد و در ایام رمضان در مسجد محله بازار خودش مالایی
منبر میخواند و یکی دیگر را بر اینجه که در مسجدی صحیح این محله میخواند و بعضی از فقرات اشکبار را عوام بجهت سیده

میخوانند در ایام قتل در زمره بودند که دو نفر از ادارات دولتی و دو نفر از تجار و دو سه نفر از اشراف
و خاندان سید محمود باشند و کتاب آقای میرزا فضل الله خان نوری باشند با هم گفتگو کنند تا آنکه حق
الجلل نیز داده شود آقای نوری در جواب این پیمانهای متوالی گفتند امروز اوضاع مملکت در آون
اقصا کنند که آقا مقصود خود را روی درقه اظهار نمایند و آن درقه را بفرستند در نظریه

و با فخر کثیره ملاقات حاصل بصبحت نفر مبتدی صحبت داشتند که نوزده نفر آنها مؤمن گردیدند تا از
امتحان برآید و محافل عمومی ملاقات تشکیل میکردید و خودشان بجنبه پشت نیز خطابه قریب دو ساعت
نطق مینمودند و در اواسط سال در اواسط ماه رمضان بر حسب امر مخفل
روحانی نیز بسیار تشریف بودند

در دو سال قبل مخفل مرکزی ایران از مخفل روحانی نیز تقاضا نمودند که تاریخ نیز از اول ظهور حضرت اعلی روح
الوجود لشها و الفداء تا حال که بشاد و دست سالت از طلوع امر میکند منشی مخفل روحانی نیز استسناخ
نماید و نفر تداعضا همتر مخفل روحانی کشیدند تا نسبت متعدد را جمع نمودند و مشطر بودند که کاتبی
پیدا شود که بکار دتا آنکه در اواسط رمضان ۱۳۲۵ سادی امر الله آقا میرزا فضل الله خان نوری با و نفر
از اعضا مخفل روحانی در پنج که یکی آقا ضیاء الله و دیگری آقا علی ولد محمد ضیاء باشند و در روز نیز نمودند پس از
ملاقات مذاکرات چنین شد که آقای نوری در شیراز جنبت طراز مشغول ابلاغ کلمه الله و ترویج شریعت الله
بوده اند که اید و نفر دهجی میروند برای زیارت بیت الله در ضمن اگر مخفل روحانی شیراز اجازه دادند
آقای نوری را همراه خود بخدمت مخفل روحانی شیراز بر حسب تقاضای امین و نفر و بمصدق آنکه همه جان فقه
و احداث اجازه داده و ایشان وارد نیز شدند چون ورود مخفل روحانی نیز نمودند کتابچه الواحات همراه
داشتند اعضا مخفل اخبار را که زیارت نمودیم شد که شدیم که او را قوت منفرد تاریخ را ایشان استسناخ
نمایند و صورت کتابی بخود کرد که کلیه حوزان محرمی که با افتخار خودشان از سما مشیت حضرت ولی امر الله یاد آنکه نیز در

انجام و روح کرده

(هو الله)

سادی امر مبین و بشیر امین حضرت رب العالمین را بشارت و موعظت روحانیه بشر فی الحق
فدای استان مقدس تمام قوی بر اعلا گفته الله تا عم و از موسوی الله منقطع

ارواح العالمین لرمه الاطر فذار بقلم خود نکاشتم و از لحاظ انور گذشت و یک نسخه در این ایام نکاشته
و جزو ادراک سابقه قرار دادیم که کل صورت یک کتابی پیدا کرد فی شهر شوال ۱۳۲۵ استنساخ کردید

(بیدار کن لایق بتر)

آنکه میسر باخته نموده و در دفتر اداره دولتی ثبت کرد سپس یاد نداشتن آنرا نوشته بودیم در اداره نظمه
ضبط شود. بعد از آن شروع در عمل نمائیم و چند نفر از رفته جوایزه درج میکرد. اول آنکه جناب آقا سید محمود خا
این امرها را برای خودشان میخواهند فهمند. هم بهایهوی بالای هنر نیست بروند در خلوتی با کینفربانی مذکره نموده
فایده مییوند. اگر چنانچه برای مردم میخواهند یعنی نمایند اهل اسلام بپردازند باید در وقت داشته باشند که
علمای اسلام را رنجند که بلا باشند و نراسان و قم و اصفهان و غیره این محزون اهمیت علمیه جناب آقا سید
والاعلم فی فضل الهی و ارجح از خود میدانیم و او نمایند اسلام است اگر چنانچه امرهایی برایشان ثابت شدنت
اسلام دیگر علم و بیم گوئیم و کل بهائی شویم اوقت این مطلب مسلم شد بهایان هم مشورت میکنند هر شهری
که صلاح پسند شده آثار دعوت میکنند بجمع شهر مشغول مذکره میکردند و اگر چنانچه عاجزند از تحصیل چنین
نوشته بند. بایشان مایل میگیم مابسی پس از شنیدن این جوابها و گذشتن ماه رمضان خاتمه یافت و مذکره
تمام شد

سادسا در ایام عید رضوان که محافل عمومی زیاد تشکیل میگردد بسیار استاده بجماعت تمام نظر مییوند از تعالیم
بجای آنکه و انتصارات امروزه که منحصر است علاج دردهای بیدرمان اهل عالم بهین تعالیم فقط
و مذاکرات از عظمت محفل روحانی که این محرک امور جمهوری است مهر در افراد اطاعت کنند او را
را و متحد گردانند در از یاد صندوق خیریه بگویند پیشرفت امر و ترقی و تعالی کل افراد بهائی ظاهر گردد
سابقا پیشینه و محفل روحانی دادند برای محفل نظق جوانان و محفل روحانی تصویب نمود و منصفه تک
جلسه در عصر و در جمعه جوانان حاضر کردند و نظر نمایند

این بود شرح استنساخ این ادراک باریخ میرزا که این دزه بهیچدر منشی محفل روحانی آقا شیخ محمد خا
ولدا قاطبه شیخ متقاعد الی الله که یکت نسخه از آن در ایام تشریف مجبور مبارک حضرت